حسبی الله وعلیه التکلان وهو الکفیل

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه وکما یحب ربنا ویرضی والصلوة
والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره
الغافلون کما ینبغی له ویحری وعلی آله واصحابه البررة التقی النقی اما بعد مخفی نماند
که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الواصلین
المهدیة حجة الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی
النقشبندی قدس الله تعالی سره الاقدس این حقیر قلیل البضاعة کمترین ...
درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده
وعدد به ... رسید والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول

در مناسبت ... بسم الله ... دارند ... قسم خاص از توحید و بیان ...
واقع شده است و ... فی درجات ... مراتب ...
... بحضرت شیخ ...

وهو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایة ...
الی الطریق ابتهاج النهایة فی البدایة مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ
محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس ...

هر چند بسرعت زایل می شود و هیچ نمی ماند همچنین اگر دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود ازو
رفع آن بود بلکه امتثال امر ادعونی بود و لا مقصود از دعا رفع بلیه و مصیبات و خوف
و حزنی که زایل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هر چه عوام
الناس راست این راه است از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که
مقصود از دعا رفع بلا نبود در آن معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر می گذشت که دعای
انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالا که باین حالت مشرف ساختند و حقیقت کار
واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف
و حزن بوده نه مجرد امتثال امر بعضی امور که روی می دهند بحسب الامر گاه گاه بعرض آن گستاخی می نماید

مکتوب هفتم

مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال غریبه خود با بعضی استفسارهای ضروری نیز به پیر خود نوشته اند

عریضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامی که فوق محدد بود روح خود را بطریق عروج در آنجا می یافت
و آن مقام بحضرت خواجه بزرگوار قدس الله تعالی سره العزیز اختصاص داشت بعد از زمانی
بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم تمام از
عنصریات و فلکیات بته فرو رفت و نام و نشان از آن نماند و با من در آن مقام نبودند الا بعضی
اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را بخود در جای دو مقامی شریک می یابد حیرت دست می دهد
که با وجود یگانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتی که گاه و بیگاه دست می داد که در آن
از خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حالا آن حالت مستمر است وجود و خلقت عالم
از دید و دانش بر آمد بعد از آن در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند
این بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعةً فساعةً خود را متصاعد می یافت
اتفاقاً نماز شکر وضو میگذارد که مقامی بس عالی نمایان شد و اکابر اربعه نقشبندیه را قدس الله

[illegible]

تعالی اسرارهم در انمقام دید و مشایخ دیگر هم مثل سید الطایفه وغیره در آنجا بودند و بعضی دیگر
از مشایخ بالای آن مقام هستند اما قوایم آن گرفته نشسته اند و بعضی پایان علی تفاوت
درجاتهم و خود را بسیار دور از آن مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام
پیدا شد نزدیک بود جان دیوانه شده برآید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند چند گاه برین
نهج گذشت آخر توجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آنمقام دید اول سر خود را محاذی
انمقام یافت بتدریج رفت و بالای آن مقام نشست و بعد از توجه چنان محظوظ شد که
انمقام مقام تکمیل تام است که بعد از تمامی سلوک بآن مقام میرسند مجذوب سلوک تمام
ناکرده از آن مقام بهره نیست و نیز در آنوقت چنان متخیل گشت که وصول باینمقام از نتایج
آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود لعرض رسانیده که حضرت امیر کرم
الله وجهه می فرماید که آمده ام تا ترا علم سموات تعلیم کنم تا آخر و چون نیک متوجه شد این
مقام را مخصوص بحضرت امیر در میان سایر خلفای راشدین رضی الله تعالی علیهم اجمعین نیافت
والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق سیئه ساعة فساعة بر می آیند بعضی در رنگ
رشته از وجود بر می آیند و گاهی در رنگ دود بیرون می آیند در بعضی اوقات متخیل میشود که
تمام برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر میشود و می برآید ثانیا معروض می گرداند که
توجه از برای دفع بعضی امراض و شداید آیا مشروط بآن است که اول مرضی حق سبحانه دانسته
شود که در آن توجه است یا نه یا مشروط نیست آنچه ظاهر از عبارت رشحات است که از حضرت
خواجه قدس الله سره الاقدس نقلی می کنند مفهوم می شود که نیست درین باب بهرچه حکم فرماید
بآنکه خوش نمی آید توجه کردن ثالثا بعرض میرساند که بعد از تحقق حضور مر طالبان را یا از ذکر
بازداشتن و امر بنگه داشت حضور کردن لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن

ذکر

ذکر نکویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده اند
و کار نزدیک بنهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست هرچه امر فرمایند رابعا عرض
آنکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند در آخر کار بذکر امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که
بی آن میسر نمیشوند تعیین آن مقاصد فرمایند خامسا بعرض اقدس میرساند
که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن در لقمه احتیاط نمیتوانند کرد
باوجود بی احتیاطی حضور و نحوی استغراق پیدا می کنند و اگر تاکید در لقمه
کرده میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعد دیگر هستند
که مجرد اتصال این سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی اینکه طلب تعلیم ذکر کنند
این قسم اتصال هم مجوز است یا نه و اگر مجوز است طریق آن چیست زیاده گستاخی بی

مکتوب هشتم

ادبی تمام است **مکتوب هشتم در بیان احوال که به بقا و صحو تعلق دارند نیز
به پیر بزرگوار خود نوشته اند** عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه از آن زمان
که بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره غیر متعارفه متواتر و متوالی فایض
و وارد شد اکثر آنها بمیان قوم و اصطلاح متداول شان موافقت ندارند آنچه از مسئله وحدت
وجود و توابع آن گفته اند در اوایل حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت
میسر شد از آن مقام بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما
مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا یافته نمی شود اشارات و رموز علما
در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر
شریعت و اجماع علمای اهل سنت است و هیچ جزوی مخالفت ظاهر شریعت غرا ندارند
و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علمای اهل اسلام جماعتی که

مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافقت استطاعت مع الفعل منکشف شده
است پیش از فعل قدرتی ندارد و قدرت بمقارنت فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت
اسباب اعضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة و درین مقام خود را برقدم حضرت
خواجه نقشبند قدس الله سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت
خواجه علاء الدین را نیز ازین مقام نصیبی است و از بزرگان این سلسلهٔ علیه حضرت خواجه
عبد الخالق قدس الله سره الاقدس شده و از مشایخ مقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام
داود طائی و حضرت حسن بصری و حبیب عجمی قدس تعالی اسرارهم المقدسه حاصل این هم
کمال بعد و بیگانگی است کار از معامله گذشته است تا زمانی که حجب مسدود بود در سعی و اهتمام
گنجایش رفع آنها داشت الحال بزرگی او حجاب اوست شعر فلا طبیب لها ولا راقی مگر کمال
بیگانگی و تمام نسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات مانند یوسف زلیخا
بیت در افکنده و فریب آوازه از دو دست ● گرد در دست و فکن بانو بپوت ● شهود
کی و شاهد کیست مشهود چیست مصرع خلق را روی کی نماید او ● ما للتراب و رب الارباب خود را
بنده مخلوق و بمقدور میدانند و همچنین تمام عالم را و خلق و فا در حق را عز و جل میدانند غیر این
هیچ نیست اثبات نمی کند عینیت و مرابت خود کی مصرع در کدام آینه در آید او ● و علامت ظاهر اهل
سنت و جماعت هر چند در بعضی اعمال مقصر باشند اما جمال عقاید اینها در ذات و صفات
آنقدر نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر می آید و بعضی متصوفه
با وجود ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند تنزل
در نهایت باشد میشود و محبت بعلما و طلبه علوم بسیار پیدا شده است روش ایشان خوش
می آید و آرزو دارد که در جرگه ایشان باشد و تلویح را از مقدمات اربعه بطالب علمی مباحثه

بکند

میکند و بدایه فقیر نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علما شرکت و همچنین حق سبحانه را
نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل عالم و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری
ذات و صفات و افعال را مخلوق او میداند نه آنکه صفات اینها صفات اوست و افعال
اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میداند قدرت مخلوقات را تاثیری نمیداند کما
هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه را مرید
میداند و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک یقین تصور می نماید نه بمعنی ان شاء فعل و ان لم
یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد کما قاله الحکماء و بعض الصوفیه زیرا که این سخن بایجاب
میکشد و موافق اصول حکمت و مسئله قضا و قدر را بطور علما می داند فللمالک ان یتصرف
فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمیدهد که بایجاب میکشد و هو سبحانه
مختار فعال لما یرید و علی هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات بنابران جرات
آن گستاخی نموده معروض میدارد باید که هر چه خود دانند مکتوب بیستم بیان احوال که بمقام فرد آمدن
مناسب دارد به پیر خود نوشته اند عرضداشت مدبر رو سیاه رو مقصر بدخو مغرور دفتر اعمال
مفتون و صاحب کمال کارش همه نافرمان برداری مولا است و عملش همه بترک عزیمت و اولی
نظرگاه خلق آراسته و منظر حق را تعالی و تقدس خراب ساخته همتش مقصور بر ظاهر آرایست
بالجمله از زین رهگذر همواره برسوائیست قال او منافی حال اوست مبنی بر خیال او از نخوت و خیال
چه آید و از این قال و حال چه گشاید ادبار و خسارت نقد وقت غباوت و ضلالت بر کف
دست مبدء فساد و شرارت است و منشاء ظلم و معصیت بالجمله عیوب مجسم است و ذنوب
مجتمع حسرات او لایق لعن و رد حسنات او شایان طعن و طرد رب تال للقرآن و القرآن
یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظماء و الجوع در شان

او شاید صدق قول لمن کان هذا حاله ومنزلته وکماله ودرجته استغفاره ذنب
کسائر الذنوب بل اشد وتوبته معصیة کسائر المعاصی بل اقبح کل ما کان یفعله
القبیح قبیح مصداق این سخن است مصرع زگندم جو زجو گندم نیاید مرض او ذاتیست علاج
نمی پذیرد ودوای او اصلا قبول نمی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات مصرع
سیاهی از حبش کی رود کو خود رنگ است چه توان کرد وما ظلمهم الله ولکن کانوا
انفسهم یظلمون آری خیر محض را شر محض می باید تا حقیقت خیریت بظهور آید وبضدها
تتبین الاشیاء خیر وکمال مهیا بود شر ونقص هم می بایست چه حسن وجمال را آینه در کار است
وآینه نمی باشد مگر در مقابل شی پس لاجرم خیر را شر وکمال را نقص آینه آمد پس هر چند نقص
وشرارت بیشتر نمایند که خیر وکمال زیاده تر عجب کاروبار است این ذم معنی مدح پیدا
کرده واین شرارت ونقصان محل خیر وکمال گشته پس لاجرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات
باشد چه این معنی در مقام عبدیت اتم واکمل است محبوبان را باینمقام مشرف میسازند
محبان بذوق شهود ملتذند التذاذ در بندگی وانس بان مخصوص محبوبان است انس
محبان بمشاهده محبوب است وانس محبوبان به بندگی محبوب درین انس ایشان را باین دولت
میرسانند وباین نعمت سرافراز میسازند شهسوار یکه تاز این میدان آن سرور دنیا ودین
وسید اولین وآخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوة اتمها ومن التحیات
اکملها کسی را که بمحض فضل خواهند که باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آن سرور
علیه الصلوة والسلام متحقق می سازند وبتوسل آن بآن ذروه علیا می برند ذلک فضل
الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مراد از کمال شر ونقص علم ذوقیست
بآن نه آنکه بشرارت ونقص متصف شود چه صاحب این علم متخلق باخلاق اوست تعالی شانه

ونقد کی

ونقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تحقق است شرارت ونقص را دران موطن چه مجال مع آنکه
علم بآن متعلق شود این علم بواسطه شهود تمام بخیر محض است که در جنب آن همه شر می نماید
این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود لهذا تا این قسم خود را از میان نزند و کارش
تا بان انجام نرسد از کمال مولای جل شانه بی نصیب است فکیف که خود را عین مولی داند
وصفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این الحاد در اسما وصفات
است ارباب این در زمره وذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخلند ؛ آنکه هر که جذبه
او بر سلوک او مقدم است از محبوبان لیکن تقدم جذبه شرط در محبوبیت است آری در هر جذبه نحوی از معنی
محبوبیت حاصل است که جذبه بآن میشود وآن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست
آن معنی ذاتی غیر معلل است بشیء من الاشیاء چنانکه هر منتهی را اگر جذبه میسر است اما داخل
زمره محبان است بواسطه عارض معنی محبوبیت پیدا شده است وهو لا یکفی فیه وآن عارض ثمره تزکیه
وتصفیه است ودر بعضی مبتدیان اتباع آن سرور ولو بالجمله باعث حصول آن معنی فی الجمله
بلکه در منتهی هم اتباع است وبس ودر محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضلی نیز وابسته باتباع آن سرور
است علیه الصلوة والسلام والتحیة بلکه گوییم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت ذاتی آنحضرت است
علیه الصلوة والتحیة واسمی که رب اوست مناسب اسمی که رب آن حضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة
واقع شده است در حق این خصوصیت وازینجا این سعادت اکتساب کهر است والله سبحانه
وتعالی اعلم بالصواب والیه سبحانه المرجع والمآب والله یحق الحق وهو یهدی
السبیل مکتوب دهم در حصول قرب وبعد وفرق ووصل ومعانی غیر متعارفه با بعضی علوم مناسبه آن
بمیر زبده کواجه زاده عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مدتیست که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد
نگران است بیت عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیز چون از ان یار جدا ماند پیامی برسد

چنانکه در مرتبه توحید وجودیست

میدانند که شایان دولت حضوریت مصرع این بس که رسد ز دور بانگ جرسم عجب کاری
بار است نهایت بُعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقة در
ضمن این اشارت نفی قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال
و دونهن حتوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامن گیر آمد مرا و را ابتر آخر الامر باراده
مرید مریدی باید شد و محبوب را به محبت محب می باید گشت پیغمبر ما علیه من الصلوات
اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبان آمد و از مریدین گشت لاجرم
از حال او چنین خبر دادند که کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم متواصل
الحزن دائم الفکر و آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت
محبان بار محبت توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایان ندارد مصرع
قصة العشق لا انفصام لها حامل عرضه داشت شیخ الله بخش نحوی از جذبه وجود
بابرام چند کلمه بجای دعا ایشان نوشته اند الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آن حدود
گشته است اول بعضی اراده ما ظاهر ساخت چون در آن باب ازین حقیر تقاعد مفهوم کرد بمجرد
ملاقات راضی شد چند کلمه نوشته نید زیاده گستاخی از ادب دور است مکتوب یازدهم

مکتوب یازدهم

در بیان بعضی کشوف و حصول مقام دید قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال
و ظهور سر کلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که گفته عیان می ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامی که سابق خود را
در آن دیده بود چون حسب الامر عالی ملاحظه نمود عبور خلفای ثلثه رضوان الله تعالی علیهم
در آن مقام در نظر آمد اما چون مقام و استقرار نداشته شد در واقعه اولی بنظر در آمدند چنانکه
ائمه اهل بیت عظام از امامان و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم در آن مقام

استقرا

استقرار و ثبات ندارند لیکن عبوری دران واقع شده است بدقت نظر می توان یافت
وانکه اول خود را بآن مقام نامناسب می دید بیمناسبتی چه نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور
طریق از طرف بیمناسبتی طاری میشود چون راهی باو نمودند آن بیمناسبتی برطرف میشود دیگری
مناسبتی مطلق است که بهیچ وجه قابل زوال نیست و راههای که موصل آن مقام‌اند دو اند که
ثالث ندارند یعنی در نظر و رای آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی دید نقص و قصور است
و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذبه دیگر صحبت شیخ مکمل مجذوب
سلوک تمام کرده حضرت حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول
بقدرت استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را آن
عمل متهم میسازد بلکه تا زمانی که بوجوه تهمت نهد بقرار و بی آرام می باشد نزد خود چنان میداند که هیچ
عملی ازو صادر نمیشود که قابل کتابت بلکه بیهین باشد و میداند که صحیفه ایشان از اعمال خیر خالی است
و کشیدن آن معطل و بیکار نه خود شایان آنحضرت جل و علا کجا بوده باشد و هر کرا در عالم است حتی
کافر فرنگ و ملحد و زندیق از خود بوجوه بهتر میداند و بدترین همه اینها خود را می انگارد و بجهت غلبه
هرچند منتهای سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم و توابع آن مانده بودند که در ضمن فنا
که دیگر از مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنا را در عرضه داشت سابق بتفصیل
نوشته است و می باید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بقا باشد
که بعد از تجلی ذات و تحقق سیر فی الله متحقق شده و فنای ارادت هم از جمله شعب همان فنا است
شعر
هیچکس را تا نگردد او فنا ۞ نیست ره در بارگاه کبریا ۞ و نامناسبان این مقام هم دو طایفه اند
در نظر ندجماعتی متوجه آن مقام و جویای طریق وصول آنند و طایفه دیگر هیچ التفات و توجه بآن
مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دوم از طرق وصول آنمقام بیشتر ظاهر میشود و فنای

بنا طرق می نماید و چون از جانب حضرت ایشان مأمور بود و امتثالاً للامر در بعضی امور جرئت
و گستاخی نمود و الآن هم همان احد بارینه که هستم ثانیاً موده منی آنکه در اثناء ملاحظه آنمقام
مرة ثانیة مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون
بمقام فوق آنمقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفای
دیگر را هم در انجا عبوری واقع شده است و آنمقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین هم
مقام فوق هم که اکنون مذکور می شوند و بالای آنمقام دیگر در نظر در آمد و چون بآنمقام رسیده
شد معلوم شد که آنمقام حضرت فاروق است خلفای دیگر را هم عبوری در انجا واقع شده است
و فوق آنمقام مقام صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین نیز رسیده شد و از
مشایخ خود حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه
می یافت خلفای دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست الا در عبور و مقام
و مرور و ثبات و بالای آن مقام هیچ مقام مفهوم نمیشود الا مقام حضرت خاتمیت علیه
من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه
مقام دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از آنمقام
ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند میسازند و معلوم شد که آن مقام
مقام محبوبیت است خود را در آن مقام یافت و آن مقام رنگین و منقش بود خود را هم با انعکاس
آنمقام رنگین و منقش یافت بعد از آن بهمان کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعه
ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را در گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام صدیق رضی
الله تعالی عنهما و خود را در مقام محاذی آن می یابد بکیفیتی که معروض داشت دیگر از کثرت اشتغال این
عمل نمی نماید کیفیت حال آنکه عالم بگرداب ضلالت غرق می شود و کسی که در خود قوت

بوده

برآوردن از آن گرداب می باید چگونه خود را معاف دارد هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد
اشتغال باین امر ضروریست و مرضی اما بشرط آنکه از بعضی وساوس و هواجس که در اثنای این عمل
رو دهند استغفار را لازم باید داشت بهمان شرط داخل رضا می شود بملاحظهٔ این شرط
داخل رضای شود و در تتمهٔ می ایستد اما دعاء ده حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین
عطار قدس الله تعالی اسرارهما با اینکه این شرط را ملاحظه کرده اند و صیت و عمل این کمتر الحاح حفظ
آن شرط که می داخل است و گاهی در تتمه می ایستد دیگر در نفحات در سخنان حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر
مذکور است که عیان نمی ماند اثر کی می ماند لا تبقی و لا تذر و این سخن در اول نظر
مشکل بود که حضرت شیخ محیی الدین و تابعان ایشان بر آنند که زوال عیان که معلومات الله
الله سبحانه محال است والا انقلب العلم جهلا و چون عیان زایل نشود اثر کجا رود و بهمان
طور در ذهن این سخن متمکن شده بود و سخن حضرت شیخ ابو سعید حل نشود بعد از توجه
تام حق سبحانه و تعالی ستر آن سخن را منکشف ساخت و متحقق گشت که نه عین ماند نه اثر
و در نفحات نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند و مقام این معرفت نیز در نظر آمد بر عاقبت
فوق مقامی که حضرت شیخ و متابعان ایشان گفته اند و این دو مبحث با یکدیگر هیچ منافات
و جنگ ندارند یکی از جانبی است و دیگری از جای دیگر به تخصیص و ضد انداشتن موجب تطویل و ملالت است
و ایضا آنچه حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر گشت که حدیث عبارت از
چه بود و دوام آن چه بود و در نفحات نیز این حدیث دائمی یافت اگر چه از نوادر است دیگر
کتاب ابدان اصلا خوش نمی آید مگر آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات واقع شده اند
جای ثبت کرده باشند خوش می آید که این قسم چیزی دیده شود و احوال مشایخ متقدمین بیشتر
مرغوبست کتب حقایق و معارف علی الخصوص سخنان توحید و تنزلات مراتب الاکثر اند

مطالعه کرده خود را در جناب حضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسب میبابد و در ذوق و حال
درین مسئله شیخ مشار الیه متفق است اما علم سابق تا با انکار و شدت آمدن ره نمیدهد
دیگر چند مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت و همچنین احوال
بعضی موتی که از عالم برزخ است ظاهر شده بود نیز از برای دفع آلام و شدائد آنها
توجه کرده شد اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که هیچ چیز خود را جمع نمیتوانم ساخت
بعضی شدائد از مردم بر فقیر گذشته شد و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این جانب را بنا حق
ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد انها
بخاطر بگذرد و بعضی از یاران که از مقام جذبه شهود و معرفت پیدا کرده اند و تا غایت
قدمی در منازل سلوک ننهاده اند شمه از احوال ایشان معروض میدارد امید است
که حق سبحانه و تعالی بعد از اتمام جنبه جذبه بدولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در
همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در مقام جذبه است نرسیده در حرکات و سکنات
آزار میدهد و قباحت نمیفهمد چون آنست کار او در توقف می افتد و همچنین اکثر یاران
بواسطه عدم رعایت آداب کار ایشان در توقف می افتد درین باب حیران است
که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنهاست بخواست در کارست
واقع می شود و الآراء اقرب است مولانای معهود بنقطه پایان فوق رسیده است و کار خود را
بانجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فوق را این وجه دریافته ایشان اول صفات را
بلکه نوری که صفات بدان قائمند از خدا دیده و خود را شبح خالی یافته و بعد از آن صفات را
از ذات جدا دید و باین دید با جدیت مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را همچنان کم
ساخته است که تا جا طه قایل است نه بمعیت و چنان باطن مبطون متوجه است که غیر از

بجز

حیرت و نادانی حاصل ندارد سید شاه حسین هم نزدیک بنقطه پایان از مقام جذبه رسیده است
و سیرش بنقطه رسیده و همچنین صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا
می یابد و از ظاهر محظوظ است و همچنین میان جعفر هم نزدیک بنقطه پایان رسیده است
و خیلی شوق و ولوله ظاهر میشود قریب بشاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت
ظاهر میشود میان حسینی و شیخ علی و شیخ کمال در جذبه بنقطه فوق رسیده اند شیخ کمال
نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در ته نقطه فوق آمده است اما خیلی مسافت در
در پیش دارد از یاران اینجا فی الحال هشت یا نه کس بلکه ده کس در ته نقطه فوق آمده اند
بعضی واصل نقطه شده رو بنزول دارند بعضی دیگر قریبند و بعضی بعید میان شیخ مزمل خود را کم می یابد و
صفات را از اصل می بیند و مطلق مرا در همه جا می یابد و اشیا را در رنگ سراب بی اعتبار میداند بلکه هیچ نمی
یابد در باب مولانای مسعود چنان ظاهر می شود که اجازت تعلیم او مردم را از جمله مرضیات
اما اجازت که مناسب جذبه است هر چند بعضی امور ماندلا اند که او را استفاده می باید کرد لیکن در
روش سرعت کرد توقف نمود بحضور اقدس میرسد هر چه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود
و آنچه در علم کمینه آمد معروض داشت و الحکم عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله
حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت منبعث
لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و بواسطه بعضی
موانع چندان ترقی نکرد زیاده گستاخی است مصرع بنده باید که حد خود داند ° بعد از تحریر عرضه
داشت کیفیتی روداد و حالی پیش آمد که بتحریر گنجایش بیان آن نیست و در آنجا فنای ارادت
متحقق گشت همچنانکه پس ازین تعلق ارادت بر ارادت بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانکه در عرضه داشت معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ بر آمد وجه لا امراد

ولا ارادة وصورت این فنا نیز در نظر در آمد و بعضی علوم که مناسب آن مقام بوده ازان فایض گشته
چون در تحریر آن علوم بواسطه دقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن
گردانیده و در دقت تحقیق این فنا و افاضه علوم بکنظر خاص شده ماورای وحدت پیدا شده است
هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری نیست بلکه علوم را هیچ نسبتی نیست اما
آنچه می یابد معروض میدارد و تا زمانی که بیقین نپیوست بر نوشتن جرأت ننمود و صورت
آنمقام او ماورای وحدت چنان می بیند هیچ شبهه دران راهی نیابد
هر چند در نظر نه وحدت است و نه وراء آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقه بداند
با حق ورای آن داند حیرت و جهل همان حرافت و ازین دید هیچ تفاوت نشده
نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض است در کشف نمی آید و حال بی شبهه متحقق
است استغفر الله واتوب الى الله من جميع ما كره الله قولا وفعلا وخاطرا
وناظرا وايضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از فنای صفات میدانستم
فی الحقیقه فنای خصوصیت صفات و ما به الامتیاز آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شده
بودند و خصوصیات زایل گشته بودند الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل
الاندماج والاندراج نیز برطرف شده و قهرمان احدیت هیچ جز را نگذاشته و
تمیزی که از مرتبه علم جملی با تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان
الله ولم يكن معه شيء الآن كما كان این زمان مطابق حال گشته و سابقا علم
مضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت
دیگر چنان می نماید که مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست همچنین بعضی یاران را
نیز ازان مقام نصیبی معلوم می شود والله سبحانه تعالی اعلم بحقیقة الحال

مکتوب دوازدهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و ظهور وجه خاص هر شی و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد بدزوده عرض میرساند از تقصیرات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان وما لم یشاء لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم علوی که تعلق به فناء فی الله والبقاء به داشت حق سبحانه بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شی چیست و سیر فی الله به چه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد و محمدی المشرب چه میباشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن و در هر مقامی لوازم و ضروریات آن را می نماید و میکذرانند و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و ننمایند قبل من قبل بلا علة همچنانکه ذوات اشیا مجعول میدانند اصلاً قابلیات و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میدانند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بر وی حاکم باشد زیاده گستاخی نمود مصرع بنده باید که حد خود داند مکتوب سیزدهم در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد معروض میکرداند آه هزار آه از بی نهایتی این راه سیر با این سرعت و واردات و عنایات با این کثرت از آنجاست که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مگر ایمای باینمعنی داشته چون کار بیاس رسید و امید با منقطع گشت هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُ در کار شد چند روز است که سیر در اشیا واقع شده است و مردم منتشر باز غلو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان کرده

شده است امّا هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطهٔ مروّت وحیا
چیزی میگوید و در مسئلهٔ توحید که سابقا متوقف بود چنانکه مکرّر بعرض رسانیده
بود افعال و صفات را باصل مبدا چون آن حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد
و آنکه همه از اوست را هم دریافت و کمال را در آن بیشتر دید از قوله همه اوست و افعال
و صفات را هم رنگ دیگر معلوم کرد همه را یک یک نموده بفوق گذرانیدند ریب
و شبهه بالکل برطرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت برآمد ندو سرموی
از ظاهر شریعت مخالفت نمی یابد و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها را
بیان میکنند یا از سهوست یا از سکر باطن را با ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط
راه مخالفت در نظر می آید و محتاج بتوجه و جمع میشود امّا منتهی حقیقی موافق
ظاهر شریعت باطن را می یابد در میان علما و این بزرگواران همان قدر تفاوت است
که علما استدلالا و علما میدانند و ایشان کشفا و ذوقا می یابند وای دلیل علی صحة
حالهم ادل من هذه المطابقة یضیق صدری ولا ینطلق لسانی نقد
وقت است نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسوید بعضی احوال ندارد و در عرضه
داشت هم گنجایش تحریر نیست شاید حکمتی درین بهانه باشد این محروم مهجور را از
از توجه و غیب پروری محروم ندارند و در راه نگذارند بیت این سخن را چون تو
مبدء بوده گر فزون گردد توش افزوده و زیاده گستاخی نمود مصرع بنده باید که حد
خود داند مکتوب چهاردهم در بیان حصول وقایعی که در اثنای راه رو داده بود
و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین
بندگان احمد آنکه تجلیاتی که در مراتب اکوان ظاهر شده بودند پاره از ان در عرضه

مکتوب چهاردهم

داشته

دهشت سابق معروض داشته بود بعد ازان مرتبهٔ وجوب که جامع صفات کلیه است
ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیله مسود اللون متمثل گشت و پس از مرتبهٔ احدیت بصورت
مردی دراز بالا که بر دیوار باریک ایستاده است متجلی گشت و آن هر دو تجلی بعنوان
حقانیت ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و درهمین
اثنا آرزوی موت پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای
محیط ایستاده باراده آنکه خود را در دریا اندازد اما از عقب او را بریسمانی مضبوط
نگاه داشته‌اند که نمی تواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات ببدن
عنصری خود میدانستم و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود و ایضاً کیفیتی فاص رو
داد که دران وقت بطریق ذوق دریافت که دل را هیچ نسبتی غیر از حق سبحانه
نمانده است بعد ازان صفات کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاهر خصوصیات پیدا
کرده بودند در نظر آمدند پس ازان آن خصوصیات تمام از انها فرو ریختند و باقی نماندند
الا بعنوان الکلیة الوجوبیة و صورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر آمد و ح
معلوم گشت که اکنون حقیقة صفات را باصل دادی و پیش از تجرید آنها از خصوصیات
باصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجوز باشد کما هو حال ارباب التجلی الصوری
و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق انجالت صفات که در خود و در غیر خود
بیک نهج یافت و امتیاز محال برخاست درین وقت بعضی دقایق انواع شرک خفی
غلامی بستر شد و ح نه عرش ماند و نه فرش و نه زمان و نه مکان و نه جهات نه حدود اگر فضا
سالها فکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته است بعد ازان
تعین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و تعین در رنگ جامه بود کهنه پاره پاره شده

کہ شخصی پوشیده باشد و آن شخص را وجه خاص دانستم اما بعنوان حقایق منصور نگشت
بعد از آن بالای آن شخص متصل پوست رقیق در نظر آمده وجود را عین آن پوست
یافتم و این جامه تعین را از خود بیگانه دیدم و نوری که در آن پوست بود در نظر
آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت و آن پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند
و همان حالت سابق ماند تعبیر این صورت واقعهٔ مذکوره آنچه در نظر علم آمد بعرض
میرساند که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورت مذکوره عین ثابته
است کالبرزخ بین الوجوب والامکان که هر دو طرف را از یکدیگر جدا کشته اند
و بکمال فرق محقق شده اند و آن پوست که در میان آن جامه کهنه و آن نور واقع شده
برزخ است بین وجود و عدم و خود را که در آخر آن پوست یافتم اشارت است بحصول
برزخیت و سابقا در وقایع نیز خود را برزخ بین الوجود والعدم می یافتم اما ظاهرا آن
بنسبت آفاق بود و این نظر بانفس است و یک فرق دیگر هم در آن وقت ظاهر شده بود اما
در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه دایم حاصل است حیرت و نکارت است و
گاهگاه همین طور شعبده پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن میماند و در تعبیر بعضی
وقایع در میماند و اگر چیزی در علم می آید بر آن اعتماد نمیکند بهمان تقریب در عرض و اشتها
گستاخی مینماید باشد که باعلام حضرت ایشان یقین باهری پیدا شود امیدوار است که
بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات دنیه نجات میسر شود والا کار بسیار مشکل است
بیت بعنایات حق و خاصان حق ۰ گر ملک باشد سیاهستش ورق ۰ شیخ طه پسر شیخ عبدالله
نیازی که از مشاهیر مشایخ سرهند است و خدام حاجی عبد العزیز بتفصیل ایشان
آشنا اند قدم کوبی و نیازمندی معروض داشته است و او را داعیه انابت

بآن الله

باین طریقه علیه شریفه پیدا شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخاره ش
کفتم که بکنند ظاهرا مناسب دارد و بار ثانی که اینجا تعلیم ذکر یافته اند اکثر بطریق رابطه مشغولند
بعضی از انها دو دفعات دیده رابطه کرده همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن از دهلی رابطه
داشتند و اولا بحضور و استغراق میروند بعضی از انها صفات هم باصل میدهند
و بعضی نه اما هیچکس براه توحید و انوار و کشوف نمیرود و ملا قاسم علی و ملا مودود و محمد و
عبد المومن ظاهرا بنقطه فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو به نزول دارد
و آن دو معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه است اما نرسیده است
ملا عبد الرحمن هم نزدیک بنقطه است اما مسافه درمیان است ملا عبد الهادی حضور
باستغراق دران پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه را جل شانه در اشیا بصفت
تنزیهی می بینم و افعال را هم از وتعالی میدانم دولت ایشان است که بطالبان و استعداد
فایض میشود و این کمینه را در افاضه ان هیچ نصیبی نیست مصرع من همان احمد پارینه
که هستم هستم روزی فرموده بودند درمیان واقعه از وقایع که اگر نه معنی محبوبیت درو
توقف بسیار در وصول بمقصد واقع میشد محبوبیت او را نسبت بغایت خود هم
بیان فرموده بودند از ان سخن امیدواری تمام است و این جرات و گستاخی از ان
است مکتوب پانزدهم در بیانی احوالی که مناسب مقدمات هبوط و نزولات با بعضی اسرار مکنونه
به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت حاضر غایب واجد فاقد مقبل معرض انکه ندتها او را می جست
خود را می یافت بعد ازان کار او بجائی انجامید که اگر خود را می جست او را می یافت اکنون او را
گم کرده خود را می یابد با وجود گم کردن جویای او نیست با تحقق فقدان خواهان او نه از روی
علم حاضر و واجد و مقبل است و از روی ذوق غایب فاقد و معرض ظاهرش بقا است و باطنش

فنا در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی لیکن فنا علیحده است و بقا ذوقی کار و بازش هبوط
و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز ماند همچنان که او را از قلب بمقلب قلب برده بودند
اکنون باز از مقلب قلب در مقام قلب فرود آورده اند با وجود تخلص روح از نفس و خروج
بعد از اطمینان از غلبات انوار روح او را جامع هر دو جهة روح و نفس ساخته اند و به برزخیت
این جهتین او را مشرف گردانیده اند استفاده از فوق و افاده بجهت او را معاً
بواسطه حصول این برزخیت عطا فرموده اند در عین استفاده مفید است و در عین
افاده مستفید مصرع گر بگویم شرح این بیحد شود • معروض میدارد که دلت چپ عبارت
از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل است و بعد از هبوط از فوق
که بمقام قلب فرود می آید آنمقام دیگر است که برزخ چپ و راست است کما
هو ظاهر علی ارباب و مجذوبان سلوک نا کرده از ارباب قلوب اند رسیدن
بمقلب قلوب وابسته بسلوک است و تعلق بمقام شیخی که نهایت از حصول آن حاصل
است او را در آن مقام و امتیاز علیحده است او را از ارباب آنمقام از جمله
آن امتیاز سبقت انجذاب است در ما نحن فیه و بقا حاصل است که منشاء علوم و معارف
مناسبه آن مقام شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال
آنها در رساله موعوده بتفصیل تحریر یافته است میر سید شاه حسن با ضطراب ابی شدند
و مت باعث آن نشد متعاقب انشاء الله تعالی بشرف از مطالعه خواهد یافت عزیز
متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذبه اما رویش بعالم غیب توجه بفوق
دارد چون عروج فوقانی بقصر بود بالطبع مناسبت جذبه داشت و در وقت نزول
از فوق همراه خود چیزی کمتر آورده است ما یه نسبتی که از توجه قاصر بود و عروج

(نزول)

اثر آن توجه بود مهجور باقیست و در نسبت جذبه کالروح فی الجسد است و کالنور فی
الظلمه لیکن این جذبه حال عزیز جذبه خواجهاست قدس الله تعالی اسرارهم فوق جذبه است
که حضرت خواجه ما را از آبا و کرام خود رسیده است و شان خاص ایشان را درین
مقام بهره است و در واقعه بعضی طالبان را که منهم بعضی که خواجه را چنانچه بهره اند آن
عزیز متوقف خورده است ظهور اثر آن درین مقام است انجذبه مناسب بمقام افاده
ندارد هیچ شی درین مقام رو بفوق است و سکر دایمی لازم آن است بعضی از مقامات علیه
منافی سلوک است متوهم می شوند این جذبه منافی سلوک نیست بعد از دخول در آن و در وقت
(بعد از دخول در آن و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از جزئیات سلوک است)
تحریر عریضه متوجه این مقام شده بود بعضی دقایق آن ظاهر گشت تا باعث بنا
توجه میسر شود الله سبحانه و تعالی اعلم بحقیقة الاحوال چند ماه است که آن عزیز فرود
آمده است اما تمام داخل مقام جذبه مذکور نمیشود مانع عدم علم است بانمقام آن مقام
با توجهات پراکنده امید است که در وقت مطالعه این کلمات نامربوط دخول تمام در آن
مقام میسر شود بعد از حضرت خواجه را اتمام فرود خواهد برد مکتوب شانزدهم در بیان حصول
عروج و نزول و غیر آن نیز به بزرگواری خود نوشته اند عرضه داشت احقر الطلبه انکه نوازش
نامه مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده
کرده شد بعضی متممات و مکملات آن علوم مسطوره نیز مخطور شده بود فرصت تحریر آنها
نشد که حال عرضه داشت رای شد انشاء الله تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد
و الی ال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله با التماس بعضی یاران
میسر شده التماس نموده بودند که نصایح بنویسد که در طریقه نافع باشد و بمقتضای آن
زندگانی کرده شود الحق رساله غیر مکرره کثیر البرکه است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد

لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم

که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیة با جمعی کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و یک
رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آن را بوسه می کنند و بمشایخ می نمایند که
این نوع معتقدات می باید حاصل کرد جماعتی که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتاز
و عزیز الوجود در روبروی آن سرور علیه الصلوة والسلام ایستاده اند القصه بطول انجامید در
همان مجلس باشاعت این واقعه فقیر را امر فرموده اند مصرع با کریمان کارها دشوار نیست ازان که
که از ملازمت بر آمده است بواسطه میل بفوق بمقام ارشاد چندانی مناسب ندارد و چند گاه
خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم بصحبت هیچ نیرزد و شیر در نظر می در آید عزم
عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آمد عروج در مدارج قرب بغایت الغایت
هرچند غایت ندارد میسر شده و میشود می برند و می آرند کل یوم هو فی شان بر مقامات
جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی گذرانیده اند بیت کلی بردند ازان دهلیزه لیک بدان
درگاه ولادت بردست درین میان اگر توسط روحانیات مشایخ را تعداد نمایم بطول
انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیده اند از عنایات چه نویسد
قبل من قبل بلا علة چندان وجوه ولایت و کمالات آن را وا نمودند که چه در تحریر آید و در شهود
دنی الجهد در مدارج نزول تا مقام قلب فرود آورند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز
چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام در کار است تا که میسر شود امر آسانی نیست با وجود مرادیت
چندان منازل کرده میشود که مریدان را در عمر نوح معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص
بمرادانست مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد
هم گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و به توقف
در مراتب تکمیل و ارشاد امنیت و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب است چیزی

دیگر

دیگر چیست مردم در متخیلات خود چیزهای می پزند اعتبار نباید کرد بیت در نیابد حال
پخته هیچ خام ۰ پس سخن کوتاه باید والسلام ۰ در اندیشه این قسم ظنیات احتمال
ضرر غالب است آن جماعت را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیال
خود بپوشند مجال نظر را محال دیگر بسیار است بیت من کم شده ام مجوئید ۰ با گم
شده کان سخن مگوئید ۰ از غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امریکه حق
سبحانه وتعالی بکمال میخواهد در تنقیص او سخن کردن بسیار نامناسب است فی الحقیقه
معارضه است باو تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فرق است که مقام
ارشاد است و فرق درین موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح
از نفس بعد از انکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع بود از جمع و فرق پیش ازین هم
مفهوم میشود از سکرات حق را از خلق جدا دیدن که مقام فرق می انگارند حقیقت
ندارد و همین روح را حق میدانند تعالی و تقدس و هکذا القیاس فی اکثر علوم
ارباب السکر لان حقیقة الامر تمیزه مفقودة والامر عند الله سبحانه در رسائل
دیگر بتفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است
بنظر شریف خواهد گذشت **مکتوب هشتم در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و
نزول دارند به پیر بزرگوار خود نوشته اند** عریضه داشت احقر الخدمه آنکه عزیزی که چندگاه متوقف بودند
روز تحریر چنان ظاهر شد که از انمقام نحوی از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن
تمام نزول نکرده اند و بقایای که در زیر آن مقام بود نیز عروج نموده از راه همان مقام
فوق رو به نزول آورده است بعد از ان هر چه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور
خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد از انکه فعال خود چیزی

و نیز بصواب نزدیک است چون حدوث این قضیه نزول پر زور بود و حقیر را بواسطه
تناول جلالات ضعفی طاری شده بود بانجام کار این نزول نپرداخت ان شاء الله
ظاهر خواهد شد مکتوب هجدهم در بیان تمکین که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان مراتب سه گانه
ولایت و در بیان آنکه وجوب تعالی زائد است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند
عرضه داشت کمترین بندگان پر تقصیر احمد عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و مواجید
رو میداد بعرض آن گستاخی می نمود و جرأت می کرد چون سبحانه و تعالی ببرکت توجهات
علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین بتمکین مشرف فرمود حاصل کار جز حیرت و عجز نشد
بدست نیاید و از وصل جز فصل و از قرب جز بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکرت و از
علم جز جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقف واقع شد و بمجرد عرض اخبار روزمره
جرأت نمود مع ذلک دل را برودت بنهجی مستولی شده است که بهیچ امر سرگرمی ندارد
و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند پرداخت بیت من هیچم و کم ز هیچ هم بسیاری هم از هیچ
کم از هیچ نیاید کاری سر اصل سخن آنجا عجب نیست که حالا بحق الیقین مشرف ساخته اند که
در آن موطن علم و عیان حجاب یکدیگر نمیشوند و فنا و بقا در آنجا جمع‌اند در عین حیرت و نادانی
بعلم و شعور است و در عین غیبت حضور است با وجود علم و معرفت جز ازدیاد جهل و نکرت نیست
ع عجب آنیست که من واصل سرگردانم الله تعالی بمحض عنایت بغایت خویش در مدارج کمالات
ترقیات ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت
بشهادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذاتیست بَلْ بُعْدُهُمَا بَيْنَهُمَا اَكْثَرُ مِنْ بُعْدِ هٰذَيْنِ
التجليين كذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیت است و تفاوتی که در میان این دو
مقام است اجل من ان یعبر عنه بعبارة واعظم من ان یشار الیه باشارة

وفوق آن مقام نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان
صدیقیت و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بمجالیت او بکشف صحیح صریح
معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و بقربت
نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع
بیشمار اولا همان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند
آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن
محل تامل است بعد از ملازمت حضوری ان شاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل عرض خواهد کرد
آن مقام بس عالی است در منازل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات
جل و علا درین مقام ظاهر میشود چنانکه مقرر علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و اینجا
وجود هم در راه می ماند و فوق آن عروج واقع می شود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله
در بعضی مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیت
از مقامات بقاست که رو بعالم دارد بالاتر از آن مقام مقام نبوت است که فی الحقیقة بالا
تر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام ندارد که روی
بتنزیه صرف است و تمام عروج است شتان ما بینهما بیت در پس آینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم • علوم شرعیه نظریه استدلالیه ضروریه کشفیه ساخته اند
سر موی مخالفت با معقول شریعت نیست همان علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریه
بضروریه آورده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس پرسید که مقصود
از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد نفرمودند که علوم دیگر
سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها میباید گذشت

و تا بنهایة النهایه که مقام صدیق است نرسد ازین علوم بهره نیابد فیا لیت شعری أن
من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام الشریف لانفسهم ولیس
لهم مناسبة بعلوم هذا المقام ومعارفه فما وجهه وفوق کل ذی علم علیم و بر
مسئلهٔ قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا بنهجی اعلام فرموده که بهیچ وجه با اصول ظاهر شریعت
عدم مخالفت لازم نیاید و از نقص ایجاب و شایبه جبر مبرا و منزه است و در ظهور بمثابه قمر لیلة
البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت با اصول شریعت این مسئله را پوشیده
داشته اند اگر شایبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یسئل عما یفعل بیت
گر ازبهر آنکه اسمیم او کشاید زبان جز به تسلیم او و علوم و معارف در رنگ این بیان میرزند
که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز می شود قوت مدرکه مجرد تعبیر است و الا لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه در قید کتابت آورده شود اما توفیق
نمی یافت و این معمد ربار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکات
نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبهٔ علوم تحصیل علوم برای آن می کنند که ملکه مولویت بهم رسانند نه انکه
حفظ اصول صرف و نحو و غیرها کنند بعضی از علوم بعرض میرساند قال الله تعالی لیس کمثله شیء
وهو السمیع العلیم اول کلام اثبات تنزیه محض است کما هو الظاهر و قوله سبحانه وهو السمیع
البصیر متمم و مکمل التنزیه بالتشبیه است که چون ثبوت سمع و بصر مر عالم را موهوم ثبوت مماثله
است و لو فی الجملة نفی الله سبحانه عنهم السمع والبصر لدفع هذا الوهم یعنی سمیع و بصیر اوست
جل شانه سمع و بصر که در خلائق مخلوق است در رؤیة و سماع هیچ مدخلی ندارد همچنانکه حق سبحانه وتعالی
خلق سمع و بصر میکند خلق سماع و رؤیة میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادة
من غیر تاثیر لصفاتهم ولو قلنا بالتاثیر فالتاثیر فیهما ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات

ازان

ایشان جماد محض است صفات اینها نیز جماد محض است در رنگ که قادری محض قدرت خویش
و سنگ کلام خلق کند میتوان گفت که فی الحقیقه سنگ متکلم است و صفت کلام دارد
همچنان که سنگ جماد است این صفت هم در وی اگر فرضاً موجود باشد جماد است در ظهور
حرف و صوت از وی هیچ مدخلیتی ندارد جمیع صفات ازین قبیل است غایت ما فی الباب
چون این دو صفت ظاهرتر بودند خصصهما الله تعالی بنفیهما و یکون لزوم
نفی البواقی منه بالطریق الاولی حق سبحانه اول صفت علم خلق کرد بعد ازان
توجه او بمعلومی خلق کرد بعد ازان تعلق ما بمعلومی خلق کرد بعد ازان معلوم را بروی منکشف
ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق صفت علم بمجرد جری العادة پس معلوم است
که علم را در انکشاف چه مدخلیتی باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان صغا
و توجه بمسموع بعد ازان سماع و بعد ازان ادراک مسموع همین طور اول خلق بصر کرد
بعد ازان تقلیب حدقه و توجه بمرئی بعد ازان رؤیت بعد ازان ادراک مرئی و علی هذا
القیاس سمیع و بصیر کسی است که مبدء سماع و رؤیت او این دو صفت باشند و اذا
لم یکن کذلک فلا سمیع و لا بصیر پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ ذوات جماد
صرفند فالمقصود من اخر الکلام نفی الصفات عنهم راساً الا ان لهم صفات و تلک
الصفات ثابتة لله سبحانه لیکون جمعاً بین التنزیه و التشبیه بل تمام الایة
الکریمة لاثبات التنزیه و نفی المماثلة راساً علم اول یعنی اثبات صفات اینها مر حق
سبحانه و تعالی را و ذوات اینها را جماد محض دانستن و در رنگ ناودان و کوزه یافتن که آب
ازانجا ظاهر است از علوم مناسبه مقام ولایت است و علم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در
رنگ ذوات جماد یافتن و تمامی ادرا میت دانستن که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ از علوم

مناسب مقام شهادت است از اینجا هم تفاوت ما در میان مقامین مفهوم میشود القلیل یدل علی
الکثیر والجرعة تنبئ عن البحر الغدیر ع سالی که نکوست از بهارش پیداست همچنین
ارباب انعدام عالم افعال مخلوقات را نیز کالمیت والجماد می یابند نه اکه افعال ایشان را
بحق سبحانه میدهند و فاعل این افعال او را سبحانه میدانند تعالی الله سبحانه عن ذلک
علوا کبیرا در رنگ آنست که شخصی سنگی را جنبانده و حرکت دهد نمیتوان گفت که آن
شخص متحرکست بلکه موجد حرکتست در سنگ و سنگ متحرکست مع ذلک همچنانکه سنگ جماد محض
است حرکت او نیز جماد صرفست اگر بالفرض بان حرکت شخصی هلاک شد نمیگویند که سنگ کشت
بلکه میگویند آن شخص کشت و قول علمای شریعت شکر الله تعالی سعیهم موافق این علم است
میفرمایند که با وجود صدور افعال ولو بالارادة والاختیار از مخلوقات مفعول ایشان
مصنوع حق است سبحانه و فعل ایشان را در مصنوعیت او هیچ مدخلی نیست افعال ایشان حرکات
جمادست من غیر ان یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول اگر گویند که برین تقدیر
افعال را مناط ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آن است که سنگی را
بامری مکلف سازند و بر فعل او مدح و ذم مرتب سازند گوییم که فرق است در میان سنگ و مکلفین
چه مناط تکلیف قدرت و ارادت است و در سنگ قدرت اراده نیست لیکن چون اراده
ایشان نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر تاثیر له فی حصول المراد آن اراده نیز کالمیت است
همین کار کرد که مراد بعد از تحقق آن مخلوق می شود بطریق جری العادت و اگر قدرت مخلوق را
موثر فی الجمله هم گفتند چنانکه علمای ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم گفته اند آن تاثیر هم در رنگی
فعل کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فنفی تاثیره لا اختیار له اصلا فتکون تاثیره
ایضا کالجماد مثلا شخصی سنگی را دید که از بالا به پایان آمد بتحریک محرکی و حیوانی را هلاک ساخت

آن شخص

این شخص هیچ‌یان کرا این سنگ را جماد میداند فعل او را که هر که اوست نیز جماد میداند و اثر مرتب بر آن
فعل که اهلاک است نیز جماد میداند فالذوات والصفات والافعال کلها جمادات
محضة وامواتٌ صرفة فهو الحیّ القیوم وهو السمیع البصیر وهو العلیم الخبیر وهو الفعال
لما یرید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی ولو جئنا بمثله مددا گستاخی بسیار نمود و جرأت بیجا واقع شد چه توان کرد جمال سخن
که از جمیل مطلق است بر آن داشت که هر چند سخن دراز کنند زیبا آید و هر چه از و گویند رعنا نماید
با وجود خود را هیچ مناسبت نمی‌یابد که از آن جناب سخن کند و یا نام او را بر زبان آرد شعر
هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب هنوز نام تو گفتن برای شاید ع بنده باید که حد خود داند
امیدوار توجه و عنایت است از خرابهٔ خود چه عرض نمایم و هر چه در خود می‌یابد از عنایت مبدأ آن
توجه عالیست والا مصرع من همان احمد پارینه که هستم هستم میان شاه حسین طریق توحید دارد
و در آن محفوظ است بخاطر می‌آید که از آنجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد
صادق از خودی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفر همراه میشود ترقیات بسیار میکند در
سیر این کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر
مناسبتی تمام دارد شیخ نور نیز در این مقام است خیلی ترقی کرده است و از خویشان فقیر خوبست
حالش بسیار بلند است به تجلیات برقیه نزدیک است مستعد است مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی از
ارباب حوائج نیز بمیر خود نوشته‌اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه شخصی از لشکر آمده وا نمود که مبلغ وظیفه
داران فقرا و اهل و سپرده‌اند از بابت خریف گذشته حواله ملازمان عتبه علیه کرده‌اند که بعد از
تحقیق حق بمستحق رسانند بناءً علی ذلک گستاخی شد هزار تنکه فضلانه بنام شیخ ابوالحسن حافظ
واهل علم و هزار تنکه فضلانه بنام شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیهما حی

مکتوب بیستم

وشاید به اشتباه ندارند وکیل خود را فرستاده اند اعتمادی هست اگر خبر مذکور بصدق پیوسته باشد
مبلغ این دو اسامی مذکورین را حواله حامل عرضه داشت نمایند مشار الیهما در سرهند اند مکتوب
بیستم نیز در سفارش بعضی ارباب حوایج به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مکرر ادرار
وظایف والده حبیب سرهندی و منکوحه او و فرزندیم دیگر که در ضمن عریضه مسطور اند معروض اوقات
خادمان عتبه علیه میگردد اگر مبلغ وظایف مشار الیهم به دهلی آورده باشند مولانا علی را حکم خواهند
کرد که تسلیم مشار الیهم نماید بعضی بطریق وکالة و بعضی بطریق اصالة آمده اند و اگر مبلغ نیاورده
باشند مشار الیهم حق وقائمند التماس تصحیح پروانجات می نمایند زیاده گستاخی است مکتوب

مکتوب بیست و یکم

بیست و یکم ارسال الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات
الولایة سیما الولایة المحمدیة على صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ومدح الطریقة النقشبندیة
قدس الله تعالى اسرار اهلها وعلو نسبتهم وفضلها على نسب سائر الطرق وان حضورهم دائمی

وصل المکتوب الشریف اللطیف الى العبد الضعیف النحیف عظم الله تعالى اجرکم ویسر سبحانه
امرکم وشرح صدرکم وتقبل عذرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلى آله
من الصلوات اکملها ومن التسلیمات افضلها اعلم اخولی ان الموت الذی قبل الموت المعبر
بالفناء عند اهل الله ما لم یتحقق لم یتیسر الوصول الى جناب القدس بل لم یمکن النجاة
عن عبادة المعبودات الباطلة الآفاقیة والالهة الهوائیة الانفسیة فلم یتحقق
حقیقة الاسلام ولم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرة العباد والوصول
الى درجة الاوتاد مع ان هذا الفنا قدم اول یوضع فی اطوار الولایة وکمال یسبق یحصل فی
البدایة فینبغی ان یقاس من اول الولایة حال آخرها ومن بدایتها درجة نهایتها ولنعم
ما قیل بالفارسیة قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ایضاً سالی که نکوست از بهارش پیداست

ولایت

وللولاية درجات بعضها فوق بعض اذ على قدم كل نبي ولاية خاصة به واقصى
درجاتها هي التي على قدم نبينا عليه وعلى جميع اخوانه من الصلوة اتمها ومن
التحيات ايمنها اذ التجلي الذاتي الذي لا اعتبار فيه للاسماء والصفات والشئون و
الاعتبارات لا بالايجاب ولا بالسلب مخصوص بولايته عليه الصلوة والسلام
وخرق جميع الحجب الوجودية والاعتبارية علما وعينا يتحقق في هذه المقام فح
يحصل الوصل عريانا ويتحقق الوجد حقيقة لاحبائنا وللكمل من متابعيه عليه
الصلوة والتحية نصيب كامل وحظ وافر من هذا المقام العزيز وجوده فعليكم با
تباعه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ان كنتم متوجهين الى تحصيل هذه الدولة القصوى
وتكميل هذه الدرجة العليا وهذا التجلي الذاتي برقي عند اكثر المشايخ رحمهم الله
سبحانه يعني ان خرق جميع الحجب عن حضرة الذات جل سلطانه يكون في زمان يسير
كالبرق ثم تسدل حجب الاسماء والصفات وتستر سطوات انوار الذات تعالى فيكون
الحضور الذاتي لمحة كالبرق والغيبة الذاتية كثيرة جدا وعند اكابر المشايخ النقشبندية
قدس الله تعالى اسرارهم هذا الحضور الذاتي دائمي ولا عبرة عندهم للحضور الزائل المتبدل
بالغيبة فيكون كمال هؤلاء الاكابر فوق جميع الكمالات ونسبتهم فوق جميع النسب كما
وقع في عباراتهم ان نسبتنا فوق جميع النسب وارادوا بالنسبة الحضور الذاتي
الدائمي واعجب من ذلك ان النهاية في طريقة هؤلاء الكمل مندرجة في البداية ونقل زعم
في ذلك اصحاب رسول الله صلى الله تعالى عليه وعليهم وسلم وبارك فانهم في اول
صحبة النبي عليه الصلوة والسلام والتحية نالوا ما تيسر من النهاية في البداية فكما
كانت ولاية محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فوق جميع ولايات الانبياء

والرسل علیهم الصلوة والتسلیما کذلک کانت ولایة هؤلآء الاکابر فوق جمیع ولایات

الاولیآء قدس الله تعالی اسرارهم کیف وان ولایتهم منسوبة الی الصدیق الاکبر نعم

لافراد من کمل المشائخ قد حصلت هذه النسبة لکن باقتباس من ولایة الصدیق

الاکبر کما اخبر ابوسعید عن دوام هذا الحدیث وقد وصلت جبة الصدیق

الاکبر رضی الله تعالی عنه الی هذا الشیخ ابی سعید کما نقل صاحب النفحات و

الغرض من اظهار بعض کمالات هذه الطریقة العلیة النقشبندیة ترغیب

طلاب الی هذه الطریقة والا ما لی وشرح کمالاتها قال المولوی فی المثنوی شعر

شرح او حیف است با اهل جهان • همچو راز عشق باید در نهان • لیک گفتم وصف او تا ره برند پیش از آن

کز فوت او حسرت خورند • والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی مکتوب بیست و دوم ارسل

الی الشیخ عبد المجید بن شیخ محمد لاهوری المفتی فی بیان وجه التعلق بین النفس والروح وبیان

عروجهما ونزولهما وبیان الفنا الجسدی والروحی وبقائهما وبیان مقام الدعوة والفرق بین

المستهلکین من الاولیاء والراجعین الی الدعوة سبحان من جمع بین النور

والظلمة وقرن اللامکانی المتبری عن الجهة مع المکانی الحاصل فی الجهة فحبب الظلمة

الی النور فعشق بها وامتزج معها بکمال المحبة لیزداد بهذا التعلق جلاؤه ویکمل

بمجاورة الظلمة صفاؤه کالمرآت اذا ارید صقالتها وقصد ظهور لطافتها تربت

والا لیطهر بمجاورة الظلمة الترابیة صفائها ویزداد بتعلق الکثافة الطینیة بها وبها

فنسی ذلک النور ما حصل له اولا من شهوده القدسی بل جهل نفسه وتوابعه

الوجودیة باستغراقه فی شهود معشوقه الظلمانی وتعلقه بالهیکل الهیولانی

فصار من اصحاب المشئمة فی مصاحبته وضاع من کرامات المیمنة فی مجاورته



فان

فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فويل له كل الويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده فضل ضلالا بعيدا وان سبقت له الحسنى وادركته العناية القصوى فع راسه وتذكر ما امر عند فجع القهقرى قائلا   اليك يا منيتي حجي ومعتمري   ان حج قوم الى ترب واحجار وان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب الاقدس على احسن طريق وتيسر له التوجه الى الجناب المقدس بكل وجوه تبعته الظلمة واندرجت في غلبات انواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى ان نسي التعلق الظلماني راسا وجهل نفسه وتوابع وجوده كلية فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل له حضور المطلوب وراء الاستتار شرف بالفناء الجسدي والروحي وان حصل له البقاء بذلك المشهود ايضا بعد الفناء فيه فقد تمت له جهتا الفنا والبقاء وصح عليه اطلاق اسم الولي ثم فح لا يخلو حاله من امرين اما الاستغراق في المشهود بالكلية والاستهلاك فيه على الدوام واما رجوع الى دعوة الخلق الى الحق عز سلطانه بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق فيتخلص النوريح من الظلمة المندرجة فيه متوجها الى المطلوب ويصير بهذا التخلص من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة يمين ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله وانسب بكماله لجامعية الجهة الخيرية مع اشتراكهما في اليمن والبركة كما وقع في شانه عز شانه كلتا يديه يمين ويتنزل تلك الظلمة من ذلك النور في مقام العبادة واداء الطاعة ونعني بالنور اللامكاني الروح بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالجهة النفس وكذا المراد بالباطن والظاهر فان قال قائل ان للاولياء المستهلكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه اختلاطا مع بني نوعهم

فما معنى الاستهلاك والتوجه بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين المرجوعين
الى العالم للدعوة قلنا ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة عن توجه الروح
والنفس معا بعد اندراج النفس في انوار الروح كما مرّة الاشارة اليه والشعور
بالعالم ونحوه انما يكون بالحواس والقوى والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس
فالمجمل المخلص مستهلك في ضمن انوار الروح في مطالعة المشهود وتفصيله باق
على الشعور السابق من تطرق فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فقد تم الدعوة
بسبب تلك المناسبة في معرض الاجابة واما ان النفس مجملة والحواس ونحوها تفاصيلها
فلان النفس لها تعلق بالقلب الصنوبري وهو التعلق للروح بتوسط الحقيقة
الجامعة القلبية والفيوض الواردة من الروح ترد اجمالا اولا عليها ثم بتوسطها
الى سائر القوى والجوارح تفصيلا فكلاهما موجودة في النفس اجمالا فظهر الفرق
بين الفريقين ومما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية
من ارباب الصحو والشرافة للاولى والفضيلة للاخرى والمقام الاول مناسب للولاية
والثاني للنبوة شرفنا الله سبحانه بكرامات الاولياء وثبتنا على كمال متابعة الانبياء
صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين
والعباد الصالحين الى يوم الدين امين المحرر الداعي وان لم يحسن العربية لعجميته
لكن لما كان مكتوبهم الشريف محررا بالكلمات العربية املى القرطاس على نحو املائكم
والسلام ختام الكلام مكتوب بيست ونهم ارسال بعبد الرحيم المشهور بخان خانان
في جواب كتابته في المنع عن اخذ الطريق من الناقص وبيان مضرته والمنع عن
الاكا . الشيعة باهل الكفر عافانا الله سبحانه واياكم عن المقال الخالي عن الحال والعالم

تحري

معرّي عن الاعمال المجرمة سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر عليه وعلى آله

من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها ورحم الله عبدا قال آمينا بلغ

بها اليكم الاخ الصالح الصادق تبليغا وحكى عن حبايبكم بلسان الترجمان ما

حكى فانشدت اهلا لسعدى والرسول وحبّذا وجه الرسول لحب وجه المرسل

اعلم ايها الاخ القابل لظهور الكمالات اظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم من القوة

الى عالم ان الدنيا مزرعة الآخرة فويل لمن لم يزرع فيها وعطّل ارض الاستعداد واضاع بزر الاعمال

ومما ينبغي ان يعلم ان اضاعة الارض وتعطيلها اما بان لا يزرع فيها شيئا او القى فيها

بذرا خبيثا فاسدا وهذا القسم من الاضاعة اشدّ مضرّة واكثر فسادا من القسم الاول

كما لا يخفى وخبث البذر وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلكه

لان الناقص صاحب هوى متبع وما يشوب بالهوى لا يؤثر وان اثر اعان على الهوى

فيحصل ظلمة على ظلمة وكان الناقص لا يميز بين الطرق الموصلة الى الله سبحانه وبين

الطرق التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو غير واصل قط وكذا لا يميز الاستعدادات المختلفة

للطلبة واذا لم يميز طرق الجذبة عن طرق السلوك فربما كان استعداد الطالب مناسبا

لطريق الجذبة غير مناسب لطريق السلوك ابتداء فاضلّه عن الطريق كما ضلّ فالشيخ

الكامل المكمل اذا اراد تربية هذا الطالب وتسليكه احتاج اولا الى ازالة ما اساء من السالك

الناقص واصلاح ما افسد بسببه ثم القى البذر الصالح المناسب لاستعداده في

ارض الاستعداد فنبت نباتا حسنا ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض

ما لها من قرار الى ومثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء

فصحبة الشيخ الكامل المكمل كبريت احمر نظره دواء وكلمته شفاء وبدونه خرط القتاد

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و
السلام والتحیة اذ هو ملاک الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولنعم ما قیل
بالفارسیة محمد عربی کابروی هر دو سرا است • کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ولنختم
المقالة علی صلوة سید المرسلین وتسلیماته وتحیاته وبرکاته التامة العجب کل العجب
ان الاخ الصادق قد نقل ان من جلسائکم من شعراء الفضلاء من یلقب فی الشعر
بالکفری والحال انه من السادات العظام والنقباء الکرام فیا لیت شعری ما
حمله علی هذا الاسم الشنیع البین شناعته والمسلم ینبغی ان یفر من هذا الاسم زیادة
ما یفر من الاسد المهلک ویکرهه کل الکراهة لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان
الله سبحانه ولرسوله علیه الصلوة والتسلیمات والمسلمون مأمورون بعداوة
اهل الکفر والغلظة علیهم فالتحاشی عن مثل هذا الاسم القبیح واجب وما وقع فی
عبارات بعض المشایخ قدس الله تعالی اسرارهم فی غلبات السکر من مدح الکفر
والترغیب علی شد الزنار وامثال ذلک مصروف من الظاهر ومحمول علی التاویل
فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بغلبة
السکر فی ارتکاب هذه المحظورات مع ان الکفر حقیقی نقص بالنسبة الی الاسلام
الحقیقی عند اکابر هؤلاء وغیر السکاری غیر معذور فی تقلیدهم لا عندهم
ولا عند اهل الشرع لان لکل شیء موسما ووقتا خاصا ملیح ذلک الشیء فی ذلک الموسم
وقبیح فی موسم اخر والعاقل لا یقیس احدهما علی الاخر فالمسئول من قبلکم ان یغیر
هذا الاسم ویبدل له باسم خیر منه ویلقب بالاسلامی فانه موافق الحال
المسلم ومقاله وانتساب الی الاسلام الذی هو الدین المرضی عند الله سبحانه
وعز

وعند رسوله عليه الصلوة والسلام ولجتنابه عن التهمة التي امرنا باتقائه تقوا

من المواضع التهم كلام صادق لاغبار عليه قال الله سبحانه ولعبد مؤمن خير

من مشرك والسلام على من اتبع الهدى مکتوب بیست وچهارم ارسال الی قلیج خان فی بیان ان الصوفی

کائنا بائنا وان تعلق القلب لا یکون باکثر من واحد وان تعلق المحبة القلبیة بسلاطین اهل الاسلام والاغنیاء من المحجوبین والفرق بین دعوة

المتقین وعبادة الابرار وکذا بین الاولیاء المستهلکین والاولیاء المرجوعین

الی دعوة المخلوق سلمکم الله سبحانه وعافاکم بحرمة

سيد المرسلين عليه وعلى اله الصلوة والسلام المرء مع من احب فطوبى لمن لم

يبق لقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون هو

مع الله جل سلطانه وان كان ظاهره مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شان

الصوفي الكائن مع الله سبحانه والبائن من الخلق حقيقة والمراد الكائن مع الخلق

صورة والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد فما لم يزل تعلقه

المحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبته وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقه

محبته بالاشياء المتكثرة كالمال والولد والرياسة والمدح والرفعة عند الناس

فثمة ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو نفسه ومحبته هؤلاء فرع محبته لنفسه

فان هذه الاشياء لا يريدها الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه

زالت محبتهم بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس

العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد للعبد حتى يكون حجابا وانما مراد

العبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن مراد نفسه

كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه وهذه الدولة القصوى

لا يتحقق الا بعد الفناء المطا[illegible]ط بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات راسا
لا يتصور الا بطلوع الشمس بغتة فاذا حصلت تلك المحبة المعبر عنها بالمحبة
الذاتية استوى عند المحب انعام المحبوب وايلامه فتحصل الاخلاص فلا
يعبد ربه الا له لا لاجل نفسه من طلب الانعام ورفع الايلام لانهما عنده سواء
وهذه مرتبة المقربين فان الابرار انما يعبدون الله خوفا وطمعا وهما راجعان
الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حسنات الابرار
سيئات المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات
المقربين حسنات محضة نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد
تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم وطمعهم غير راجعان
الى انفسهم بل انما يعبدون طمعا لرضاه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا
انما يطلبون الجنة لانها محل رضاه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يتعوذون
من النار لانها محل سخطه تعالى لا لرفع الايلام عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر محررون
عن رقية الانفس وصاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة اعلى من ساير رتب
المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه
بمرتبة الولاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا
نصيب له من كمالات مقام النبوة فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا
الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحرمة سيد البشر عليه وعلى آله واتباعه من الصلوة
افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب والسلام اولا واخرا مكتوب بيست
پنجم ارسال الى خواجه جهان في التحريض على متابعة سيد المرسلين ومتابعة خلفائه الراشدين

عل

عليه وعليهم من الصلوة اكملها ومن التسليمات اتمها سلم الله تعالى قلبكم وشرح صدركم وزكى
نفسكم ولان جلدكم ذلك بل جميع كمالات الروح والسر والخفي والاخفى منوط بمتابعة
سيد المرسلين عليه وعلى آله من الصلوة افضلها ومن التسليمات اكملها
فعليكم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدين الهادين المهديين من بعده فانهم
نجوم الهداية وشموس الولاية ممن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظيما ومن
جبل على مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعيدا لبقية من المقصود اظهار الاضطراب
وضيق المعيشة لابني المرحوم الشيخ السلطان فالملتمس من جنابكم مددهم و
اعانتهم فانكم حري بذلك بل موفق بقضاء حوائج الناس طرا زاد الله تعالى
توفيقكم وجعل الخير فيكم والسلام عليكم وعلى سائر من اتبع الهدى مكتوب
بيست وششم ارسل الى الشيخ العالم مولانا حاجي محمد لاهوري في بيان ان الشوق يكون
للابرار دون المقربين مع علوم تناسب هذا المقام ثبتنا الله واياكم على جادة الشريعة المصطفوية على صاحبها
الصلوة والسلام والتحية ورد في الحديث القدسي الا طال شوق الابرار الى
لقائي واني اليهم لاشد شوقا اثبت سبحانه الشوق للابرار لان المقربين الواصلين
لا شوق لهم لان الشوق يقتضي الفقد والفقد في حقهم مفقود الا ترى ان الشخص
لا يشتاق الى نفسه مع افراط حبه لعدم تحقق الفقد في حقه فالمقرب الواصل
الباقي بالله سبحانه الفاني عن نفسه حاله مع الله سبحانه كحال الشخص مع نفسه فلا
جرم لا يكون المشتاق الا الابرار لانه محب فاقد ونعني بالابرار غير المقرب الواصل سواء
كان في الابتداء او في الوسط ولو بقي منه مقدار حبة من خردلة ولنعم ما قيل في
الشعر الفارسي فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ۝ درون دیده اگر نیم موست بسیارست ۝

نقل عن الصديق الاكبر رضي الله تعالى عنه انه راى قاريا يقرء القران ويبكي
فقال هكذا كنا نفعل ولكن قست قلوبنا هذا من قبيل المدح بما يشبه الذم
وسمعت عن شيخي قدس سره يقول ان المنتهي الواصل ربما يتمنى الشوق والطلب
الذي كان له في الابتداء ولرفع الشوق مقام اخر اكمل من الاول واتم منه
وهو مقام الياس والعجز عن الادراك فان الشوق يتصور في المتوقع فحيث لا
توقع لا شوق واذا رجع هذا الكامل البالغ نهاية الكمال الى العالم الرجوع القهقرى
لا يعود اليه الشوق ايضا مع وجود الفقد بالرجوع لان زوال شوقه ما كان
لوجود الفقد بل لحصول الياس وهو موجود بعد الرجوع ايضا بخلاف الكامل
الاول فانه يعود اليه الشوق برجوعه الى العالم لحصول الفقد الذي زال من قبل
فحين وجد الفقد بالرجوع حصل الشوق الذي زال بزواله لا يقال ان مراتب الوصول
لا تنقطع ابد الابدين فيتوقع بعض تلك المراتب فيتصور الشوق ح لانا نقول عدم
انقطاع مراتب الوصول مبني على السير التفصيلي الواقع في الاسماء والصفات
والشيون والاعتبارات وهذه السالك لا يتصور في حقه نهاية ولا ينزل عنه
الشوق ابدا وما نحن بصدده هو المنتهي الواصل الذي قطع تلك المراتب بطريق
الاجمال وانتهى الى ما لا يمكن التعبير عنه بعبارة ولا الايشار اليه باشارة فلا
يتصور ثمه توقع اصلا فلا جرم ينزول عنه الشوق والطلب وهذا حال الخواص
من الاولياء لانهم الذين عرجوا عن ضيق الصفات ووصلوا الى حضرة الذات
تعالى وتقدس بخلاف السالكين في الصفات مفصلا والسايرين في الشيونات
مرتبا فانهم محبوسون في التجليات الصفاتية ابد الابدين ومراتب الوصول في

حصم

حقهم ليست الا الوصول الى الصفات والعروج الى حضرت الذات تعالى لا يتصور
الا بالسير الاجمالي في الصفات والاعتبارات ومن وقع سيره في الاسماء بالتفصيل
حبس في الصفات ولم يزل منه الشوق والطلب ولم يفارق عنه الوجد و
التواجد فاصحاب الشوق والتواجد ليسوا الا اصحاب التجليات الصفاتية
وليس من التجليات الذاتية لهم نصيب ما داموا في الوجد والشوق فان قال
قائل ما معنى الشوق من الله سبحانه وليس منه سبحانه مفقودا شيء من الاشياء
قلت ذكر الشوق هنا يحتمل ان يكون من قبيل صنعة المشاكلة وذكر الشدة
فيه باعتبار ان كل ما ينسب الى العزيز الجبار فهو شديد وغالب على ما ينسب الى العبد
الضعيف هذا الجواب على طريق العلماء وللعبد الضعيف في جوابه وجوه اخر
تناسب طريقة الصوفية ولكن تلك الاجوبة تقتضي نحوا من السكر وبدون السكر
لا يحسن بل لا يجوز لان السكارى معذورون وارباب الصحو مسئولون و
حالي الان الصحو الصرف فلا يليق بحالي ذكرها هذا الحمد لله اولا وآخرا والصلوة
والسلام على نبيه دائما وسرمدا

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد
این مخلص ساخته بودند رسیده بود ان مبتهج و مسرور گردید بر سلامت باشند مبنی از انکه تصدیع است
بعد بیان اینکه مذاق این سلسله علیه نقشبندیه تا بجد مجدد الف ثانی در عبارات اکابر این
سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتهاست
از نسبت خضر واکابر خواسته اند و حضور که نزد ایشان معتبر است

حضور بی غیبت است که بعضی از آن بیادداشت تعبیر نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از آن
یادداشت باشد و یادداشت که بفهم قاصر این فقیر قرار یافته است مبنی بر این تفصیل است که تجلی ذات
عبارت از ظهور حضرت ذات است تعالی و تقدس بحضور او بی ملاحظهٔ اسما و صفات
و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برق گفته اند یعنی لمح البصر ارتفاع شیون و اعتبارات متحقق شود
و باز در پردهٔ شیون و اعتبارات مستور میگردد پس برین تقدیر حضور بی غیبت متصور نباشد
بلکه لمح البصر حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نیست
و حال آنکه این تجلی را مشایخ سلاسل دیگر نهایت النهایات گفته اند هرگاه این حضور بدوام
پیدا شود اصلا استتار قبول نکند و همواره در پردهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات متجلی نگردد
حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را بالنسبهای دیگران قیاس باید نمود و چه تکلف
فوق همه باید داشت این قسم حضور را جمعی اکثر هم مستبعد میدانند الا

هنیئا لارباب النعیم نعیمهم والعاشق المسکین ما یتجرع این نسبت علیه [illegible]
غرابت پیدا کرده است که اگر فرضا پیش ارباب همیان سلسلهٔ بزرگ گفته شود قبول کم اکثر
انها در مقام انکار آیند و یا در مزار بند نسبتی که الحال در میان ارباب این خانوادهٔ
بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حقیقت بی نزد شهود او تعالی بر وجهی که از
وصف شاهد و شهود و رای منزه باشد و توجهی است مبرا از جهات ستة مستعار از جهة
فوق متوهم نباشد و نظام در دوام بیدار این نسبت از مقام جذبه فقط است تحقق میگردد
فوقیت آن از وجهی ظاهر است بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول آن بعد از
تمامی جهت جذبه و مقامات سلوک است و عالم درجه آن برتر حد احدا تخفی نیست
اگر حقائق است از حصول اوست و بس ما سعی اگر از حد آن نگار نماید و ناقص از

از نقص خود هجو کند معذور است   فاحش مگوی نزد این طایفه را طعن قصور حاش لله
که بر آرم بر زبان این کلمه را   همه شیران جهان بسته این سلسله اند   روبه از حیله
چسان بگسلد این سلسله را

مرحمت نامه گرامی که از روی کرم بنام مزور این مخلص ساخته بودند بعد از ورود آن مشتاق گردیده
بمطالعه آن مشرف گشت چه نعمتی است که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه دولتی است
که رسیدگان غمخوارگی مهجوران نمایند بیچاره مهجور چون خود را شایان وصال نیافت بفرقت
تحمل را وسیله هجران گشت و از قرب بسی گریخته بعد آرام گرفت و از اتصال با انفصال قرار یافت
و چون در اختیار آزادی گرفتاری دید بمحبت گرفتاری اکتفا نمود   چون طمع فراهم رسیدن سلطنت تدبیر من
خاک بر فرق قناعت بعد از این   بعبارات و اشارات پراکنده زیاده بر این تصدیع

مهر

اعمال یا فرایض اند یا نوافل نوافل را در جنب فرایض هیچ اعتبار نیست ادای فرضی
از فرایض در وقتی از اوقات به از ادای نوافل هزار ساله است اگرچه به نیت خالص
ادا شده هر نفلی که باشد از صلاة و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه گوییم که رعایت
سنتی از سنن و ادبی از آداب در حین ادای فرایض نیز حکم دارد

که روزی امیر المومنین حضرت فاروق رضی الله عنه نماز بامداد را بجماعت گذاردند بعد از فراغ
از صلات در قوم خود نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود در آنوقت نیافتند و نفرمودند که
نماز بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که اکثر شب بیدار میباشد محتمل که درینوقت خوابش
برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت میگذارد بهتر بودی
پس رعایت ادبی و اجتناب از مکروهی اگرچه در شبهی باشد و تکلیف که تحمل بمراتب از ذکر و فکر
و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور با آن رعایت و اجتناب اگر جمع کنند فقد
فاز فوزا عظیما و بدون شرط التقیا و مثلا الصدق و آنکه در حساب فوطات محمنات بکم
از الصدق جبال عظام از ذهب بطریق نفل بمراتب بهتر است رعایت ادبی از
آداب الصدق آن و یک مثلا از الفقیر بغیر ذا ... بمراتب از آن بهتر است
پس نماز خفتن را از نصف اخیر از شب که اول از آن و آن تاخیر از وسیله باشد که قیام
لیل باعث آن منکر باشد چه نزد حنیفه رضی الله تعالی عنه ادای نماز خفتن
در آنوقت مکروه است امام ... ازین که امر تحریمه اراده دارند زیرا که ادای
خفتن را تا نصف لیل مباح دانسته اند و از نصف با طرف مکروه اند
پس مکروهیکه مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیه رضی الله
تعالی عنه در آنوقت ادای نماز خفتن جایز است پس بواسطه قیام لیل بهر که
و حصول ذوق و جمعیت در آنوقت مرتکب این امر گشتن و بسیار مستکره است
از برای این غرض تاخیر ادای و ترمیم لحاف نیست و آن تاخیر مستحب است
اهم تر در وقت بیک آرامی یا بد و اهم غرض قیام لیل و بیداری و تسبیح و تهلیل
میکرد پس ترک اینعمل باید نمود و صلاه که گذشته قضا باید کرد امام اعظم

بواسطهٔ ترک اورع از آداب وضو نماز چهل ساله را قضا نمودند ایضاً آب مستعمل که از الهٔ
حدث نموده باشند یا بنیت قربت استعمال کرده باشند در وضو تجویز نکنند که مردم آن
آب را بخورند که آن نزد امام اعظم نجس مغلظ است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند
و خوردن آن را مکروه داشته اند آری بقیهٔ آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد
کسی طلب نماید از آن آب پس هرچند این فقیر را در این دفعه در رد مثل این ابتلا واقع شده بلکه
بعض از یاران را در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضوء فقیر را بخورند والامر عظیم کا حق
خواهد شد هرچند دفع کرد فایده نکرد بکتب فقه رجوع نمود حیله پیدا شد که اگر بعد از تثلیث
غسل بنیت قربت نکنند در مرتبهٔ چهارم آب مستعمل نشود باین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم
را با نیت قربت که رفتن دادوا ایضاً مردم متعدد نقل کرده اند که بعضی از خلفا اشعار
مریدان ایشان سجده میکنند بر زبان ایشان کفایت نمیکنند شناعت این فعل اظهر
من الشمس است منع ایشان نکنند و تاکید در منع نمایند اجتناب این قسم افعال
از همه کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که باقتدای خلق خود را برآورده باشد چه باشد حصار بکت
این قسم افعال او را از اشد ضروریات که مقلدان باعمال او اقتدا خواهند کرد و در بلا
خواهند افتاد و ایضاً علوم این طایفه علوم احوال است و احوال مواریث اعمال اند زود
پس را از علوم احوال میراث برد که اعمال را درست کرده باشد و تحقیق آن قیام نموده
و اعمال را آن تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را بشناسد و کیفیت هر عمل را بداند و آن علم
احکام شرعیت است از نماز و روزه و سایر فرایض و علم معاملات و نکاح و طلاق و مبایعات
و علم هر چیز که حق سبحانه بر دو واجب ساخته است و او را بآن دعوت فرموده است
و این علوم الکتابی است از آن جهت که آن هیچکس را چاره نیست و علم میان قوم مجاهده است

گر بعد از فنا بقا آمده است از زوال مصون و از خلل محفوظ است فنا و بقای ایشان فنای دیگر است
و در عین آن بقا فنا است و در عین فنا بقا فنا و بقا که زوال پذیرد از جمله احوال و مخصوص بارباب
دور باطن الصدور است رضی الله عنه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره العزیز فرموده اند
وجه عدم بوجود بشریت عود میکنند اما وجه فنا بوجود بشریت عود نمیکنند پس ایشان دایم وقت
و ایمن باشند و حال ایشان را منع بل لا وقت لهم و لا حال لهم اند ایشان با مرتبت ارتقا اند
و معاملات ایشان با تحول احوال از قبول زوال مخصوص بوقت گشت و آنکه از حال در
گذشت از زوال محفوظ ماند ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
العظيم بعضی کاملان گفته اند که دوام وقت از تغیر و غیره کرده اند لا بل الوقت
لعين الوقت والاستمرار ولنفس الحال ان الظن لا يغني من الحق شيئا بل قول
سخن بتطویل انجامید برسر اصل سخن آییم چون کمال سخن در قضای قدس ایزدی
نسبت باین مقام خود که ظلال والی اگر خود سخن گفته ایم مقصود از خلقت انسان ادای وظایف
بندگیست و اگر در بعضی مواضع عشق و محبت واقع شده مقصود قطع تعلق اوست از ما دون جناب
قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از برای حصول مقام عبودیت هستند بنابر آن
جل شانه وقتی میشود که از گرفتاری دیگر بنده که غیر او تعالی است تمام خلاص شود عشق و محبت وسیله العقائد
پیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت مقام عبدیت است و در درجات ولایت فوق مقام عبدیت
مقامی نیست در این مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبت نمی یابد

نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او تعالی
و افعال خود را با افعال او سبحانه هیچ وجه مناسب نبینند الحاق ظلیت هم از جمله مناسبات است

ازان هم بتر می‌نمایند او را اسمی خالق و خود را خالق میدانند پس این بیع هر جهت نمی‌نماید
و تحقیق فعل که جمهور اهل سنت و جماعت راه رفته است میدانند فاعل او حق سبحانه نمی‌نمایند این بزرگواران
میدانند که خالق این افعال یکی است نه مباشر آن افعال که این معنی مغز مرکز است
که برتر فهم رسانند این را امثال واضح گردانم مثلا شعبده بازی در پرده نشسته صورتهای جماد
چند را در حرکت می‌آورد در افعال غریبه در انها ایجاد مینماید جماعتی که صورت اینها میدانند که
فاعل این افعال در آن صورتهای جمادیه آن شخص پرده نشین است اما مباشر آن افعال همان
صورتها بهذا میگویند که آن صورت متحرک است همچنان نیز شعبده باز متحرکست و فی نفس
الامر درین حکم محققند شرایع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهمان حکم ناطقند و حکم بجهت
فعل از جمله سکریات است

و همچنان است علو سکر که در توحید وجود کشف اند منبا علی آن سکر وقت و غلبه حال است ممکنات است
علوم مدنیه مطابق است بجمیع علوم شرعیه اگر سر مو تجاوز ازانست از سکر است

و این تمام مطالبات در مقام عبدیت میسر است و در ماورای این نحو از سکر متحقق است
که زبر شرح این سخن شده شخصی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس سوال کرد
که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نقل مرکوز
که تا معرفت زاید بر معارف شرعیه حاصل کنند اگرچه در راه امور زاید میدید ایشونیز اما اگر
بنهایت کار رسانند آن زاید هم باگنشد میگردند و همان معارف شرعیه بدرجه تفصیل
معلوم میگردند وازضیق استدلال بفضای اطلاق کشف می‌آیند یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوة
والسلام آن علوم را از وحی اخذ میکرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ میکنند

علما آن علوم را از شرایع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم را که انبیا علیهم
الصلوات والسلام حاصل بود بالقصد و کشف نظر ایشان را بهمان نهج حاصل شده اصالة
و تبعیتی در میان است باین قسم از اولیا اکمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله از
متابعت انبیا میسر مینماید بطریقی که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل کشفی
اما افراد کم تمام گردد شاید حکمت خداوندی جل سلطانه درین بوده باشد والسلام

مکتوب سی و یکم بشیخ صوفی صادر شده در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی [illegible]
[illegible] و تمکین این مقام با بعضی سوالها و اجوبه که تعلق باینها دارند

ثبتنا الله سبحانه و تعالی علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم وعلی
[illegible] من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها شخصی که در مجلس شریف [illegible] بود نقل کرد که یکی از
درویشان میان شیخ نظام تهانیسری در آن مجلس از این فقیر مذکور ساخت و گفت که او انکار
وحدت وجود مینماید آن شخص قدری از این فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است در جواب کلمات
ایشان بنویسم [illegible] خبری از آنجا نیز رسید که در طی سوال نوشته اند که ان بعض الظن اثم
اجابة لمسؤله بچند کلمه مصدع گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر از خوردی باز مشرب اهل توحید بوده
والد فقیر قدس الله تعالی سره بظاهر بر همان مشرب بوده اند و بر سبیل دوام بهمان طریق اشتغال
داشته اند با وجود حصول توجه تام در باطن بجانب مرتبه بیکیفی داشته اند بحکم ان الفقیه ابن الفقیه
فقیر را از این مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض
کرم خویش بخدمت ارشاد پناهی حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا و قبلتنا
محمد الباقی قدسنا الله تعالی بسره رسانید و ایشان فقیر را طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه
بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارسه این طریقه علیه در اندک فرصتی توحید وجودی منکشف گشت

دقیقی

وعلومی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر گشت نه دو کم دقیقه از
دقایق ابهم نیز مانده باشد که آنرا منکشف نگردانیدند دقایق معارف شیخ محی الدین بن العربی
که مبنی لایح شد و تجلی ذاتی که صاحب فصوص از آنجا خبر نموده است و نهایت عروج خود آنرا می داند
و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض آن تجلی ذاتی میسر گشت و علوم
و معارف آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند نیز بتفصیل معلوم گشت و سکر وقت و غلبه
حال درین توحید بحدی رسید که در بعضی عریضها که بحضرت خواجه نوشته بود این رباعی را که سراسر
سکر است نوشته بود رباعی ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی است ملت ما کافری و ملت ترسائی است
کفر و ایمان زلف و روی آن پری سیمای است کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است و انجا آن بمدتی علیه
کشید و از شهور بسالها انجامید ناگاه عنایت بیغایت حضرت الله جل سلطانه از دریچه غیب در عرصه
ظهور آمد و پرده روپوش بیچونی و بیچگونگی را بر انداخت علوم سابق که منبی از اتحاد و وحدت وجود بود
رو بزوال آوردند و احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه که درآن مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بعین
الیقین معلوم گشت که صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب
او تعالی علمی است چنانچه مقرر اهل حقیقت شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او
اوست تعالی و تقدس و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر داغ چونی و چگونگی متسم
بیچون را عین چون نتوان گفت و واجب را تعالی عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود
ممتنع العدم عین جایز العدم نگردد انقلاب حقایق محال است عقلاً و شرعاً و صحت حمل یکی
بر دیگری ممتنع است اصلاً و راساً عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالی
مجهول مطلق میگویند و محکوم به هیچ حکمی نمیدانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات
مینمایند و ما هو الا الحکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب ما قاله العلماء من اهل

بدل بیتین

السنة من القرب العلمي والاحاطة العلمية در زمان حصول علوم و معارف منع
مشرب توحید وجودی اینفقیر را اضطراب تمام بود که ورای این توحید امری دیگر عالی‌تر نمیدانست
و بتضرع و زاری دعا میکرد که این معرفت زایل نگردد تا آنکه حجب تمام از روی کار زایل
گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد و معلوم شد که عالم هر چند مرایای کمالات صفاتیست
و مجالی ظهور اسمائی اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید وجودیست
این مبحث بمثالی واضح کرده میشود مثلا عالمی ذو فنون خواست که کمالات متنوعه خود را در عرصه
ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنه خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود
و در مرایای آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف
و اصوات که مجالی و مرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالاتند یا محیط آن کمالات
بالذات یا قریب آنها بالذات یا معیت ذاتیه دارند بلکه نسبت در میان ایشان دالیه و مدلولیه است
حروف و اصوات دوال ایشانند و آن کمالات بر صرافت اطلاق خودند آن
نسبتها که پیدا شده است از روی اوهام و خیالات است فی الحقیقة از آن نسبتها هیچ ثابت
نیست لیکن چون در میان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریت و مظهریت و مدلولیت
و دالیت متحقق است همان مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهای
وهمیه میگردد و فی نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسبت مبرا و معرا است فی ما نحن فیه نیز غیر از
علاقه دالیت و مدلولیت و ظاهریت و مظهریت نیست عالم علم بر وجود صانع خود است تعالی و
تقدس و مظهرست مر ظهور کمالات اسمائی و صفاتی او را سبحانه همان علاقه بعضی را بواسطه بعضی
عوارض باعث بعضی احکام وهمیه میگردد و بعضی را کثرت مراقبات توحید برین احکام می‌آرد
که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن بخوبی اند
[illegible]

ذوق آن احکام میبخشد و این هر دو صورت توحید معلولند و داخل دایره علم‌اند بحال کاری
ندارند و بعضی دیگر را منشاء این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلای حب محبوب غیر
محبوب از نظر محب میخیزد و جز محبوب هیچ نمی‌بیند نه آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست که
آن مخالف حس و عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث حکم و حافظ قرب ذاتی میگردد
و این قسم توحید اعلی از دو قسم سابق است و داخل دایره حال هرچند مطابق الامر و موافق
شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و نفس الامر تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه
که اسلامیین ایشان میخواهند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق سازند کتاب اخوان
الصفا مشحون از این قبیل است غایت ما فی الباب خطای کشفی حکم خطای اجتهادی
دارد که ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یکدرجه از درجات ثواب هم حق او متحقق است
اینقدر تفاوت دارند که مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات ثواب بر تقدیر
خطا نیز میابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور نیستند و از درجه ثواب بر تقدیر خطا محروم‌اند
چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا
جایز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جایز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان
که در ورای تعینات کونیه است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در
کثرت یا شهود احدیت در کثرت نامیده اند زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیچگونه است
هرگز در آیینه چون نگنجد و در مجالی چندی نیاید لامکان در مکان گنجایش ندارد بیچون را بیرون
دایره چون باید جست لامکانی را در ماورای مکان باید طلبید و آنچه در آفاق و انفس دیده می‌شود
آیات و نشانهای اوست تعالی و تقدس قطب دایره ولایت یعنی خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره فرموده اند که هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر است بحقیقت کلمه

لانفی آن باید کرد بیت در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد . در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد صورت
پرست غافل معنی چه داند آخر . کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد . اگر گویند که در عبارات اکثر مشایخ
نقشبندیه وجه غیر ایشان واقع شده است که صریح است در وحدت وجود و احاطه و قرب
و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت جواب گوییم که این احوال و شهود در توسط
احوال ایشان را روی داده باشد و بعد از آن ازین مقام گذرانیده باشند چنانچه این فقیر از
احوال خود در مکتوبات متقدم نوشته است جواب دیگر آن است که جمعی را با وجود نگرانی تام [در باطن]
بجانب احدیت صرف ظاهر ایشان را که کثرت باین است با آن احکام و آن شهود مشرف
می‌سازند در باطن نگران احدیت‌اند و در ظاهر مشاهد مطلوب‌اند در کثرت چنانچه از حال [خود]
خبر داده است و در اواخر این مکتوب و تحقیق این جواب به تفصیل در رساله که در تحقیق مراتب
وحدت وجود نوشته است نوشته شده است تتمهٔ این مقام تحمل زیادتی برانچه مذکور شد ندارد گفته [شود]
که چون در نفس امر وجودات متعدد باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد در شهود وحدت در [کثرت]
مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر واقع مطابق نفس الامر نیست نیز
که جواب گوییم که این بزرگواران باندازهٔ شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند
بآنکه صورت زید را در مرآت دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت
را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن شخص را درین حکم کاذب نگویند عرفا
هر چند مطابق نفس الامر نباشد که او درین حکم معذور است و علامت کذب از وی مرفوع
کما مر سابقا مقصود از اظهار احوال که شایان استتار است آن است تا دانسته شود که اگر
قبول وحدت وجود بعضی است از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم [از]
الهام است که گنجایش انکار ندارد و هر چند بر غیر حجت نیست جواب دیگر از برای دفع شبهه

کذب آن است که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین است
اشتراک ممکن با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرضیه هرچند بالذات ممتاز اند لیکن بر تقدیر
غلبه محبت مابه الامتیاز از نظر مخفی میگردد و مابه الاشتراک در نظر می نماید پس درینصورت اگر
حکم بعینیت یکدیگر کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا مجال نخواهد ماند و احاطه ذاتی
و شد ایرا نیز بر همان قیاس باید کرد والسلام مکتوب سی و دوم بمیان احیاء الدین احمد
صدور یافت در بیان کمال که مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین و از اولیا کم کسی باین کمال مشرف شده است و در حضرت مهدی بر وجه اتم تجلی
خواهد یافت و آنکمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال اصلی
بتبع حق اکمل است و زیادتی آن بتتابع انظار نبوت است اگر بعضا صراف بماند و حجب نقصان
است و بعد از شدن تواند که آنرا کامل سازد ربنا اتمم لنا سبحانک التفات نامه گرامی در ورود یافت
فلله سبحانه الحمد والمنة که حضرت را افتادگان از یاد نرفته اند و بتقریبی مذکور میگردد ع باری بهیچ خاطر خود
شاد میکنیم از عدم دریافت نسبت خاصه پیر دستگیر علیه الرحمه نوشته بودند و سبب آن را
پرسیده مخدوما شرح مثال این سخنان بطریق تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نمی نماید تا دوام
کسی در نیاید و از انجا چه فرا گیرد حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بر نهج که باشد در کار است
و بدونه خرط القتاد فرد آسوده شبی باید و خوش مهتابی * تا با تو حکایت کنم از هر بابی * اما بحکم گوای آنرا
جواب باید اینقدر وا می نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر در
مقامی مناسب ذکر و توجه است و در مقامی دیگر تلاوت و نماز است مقامی مخصوص بجذبه است
و مقامی بسلوک و مقامی باین هر دو دولت ممتزج است و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و سلوک
جدا است نه جذبه را بآن مساس و نه سلوک را بآن تعلق انعام الهی صرف است اصحاب آن سرور علیه و علیهم

من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها باین مقام ممتاز اند و باین دولت عظمی مشرف
صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر و مشابهتی بیکدیگر کمتر دارند
بخلاف ارباب مقامات دیگر که با یکدیگر مشابهتی دارند و گو بوجهی چون وجه این نسبت از
گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی علیهم الرضوان بروجه اتم ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی
از مشایخ طبقات رحمهم الله تعالی کم کسی ازین مقام خبر داده است فکیف از علوم و معارف
آن سخن کرده باشد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
غایة ما فی الباب اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظهور می آمد و بمرور
بکمال میرسیدند و دیگری را باین دولت مشرف سازند و بر قدم نسبت اصحاب تربیت دهند و بعد از
قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی مستسعد خواهد گشت در ابتدا
ظهور این نسبت مخصوص ببرکت صحبت سید البشر است علیه و علی آله الصلوات والتحیات و
البرکات والتسلیمات اما تواند بود که از متابعان او نیز کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او
نیز در ابتدا سبب ظهور این نسبت علیه گردد   فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد   درین وقت در نسبت هم اندراج النهایة فی البدایة متحقق
شد چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است و زیاده برین بیان گنجایش ندارد و من
بعد هذا ما یدق صفاته وما کتمه احظی لدیه واجمل بعد هذا اگر ملاقات واقع شد
و از جانب مستمعان مظنه حسن استماع دریافت شمه ازین مقام ان شاء الله تعالی در معرض ظهور
خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از یاران قلقی در صدر بود بنده استغفر الله از آن
ایشان در گذرانید حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید اما یاران را نصیحت فرماید
که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ

حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم من دونه
من وال در باب میان شیخ الله داد خصوصا نوشته بودند فقیر را هیچ مضایقه نیست اما
ندامت از تغیر وضع خود مشار الیه را در کار است که الندم توبة استشفاع فرع ندامت
است هر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گذشت جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سر
منزل خود تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت هم پیری که از آن قبیل است که با مور عادیه
گسسته گردد زنهار چه نویسد والسلام مخدوم زادها و سایر اهل بیت بدعا مخصوص هستند بعد از
نوشتن این رقیمه بخاطر رسید که سخن را در باب ملالت یاران و عفو از آن واضح تر
بنویسد که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود محذور ما عفو بر تقدیری مطلوب و مقصود است
که آن جماعت آن اوضاع را بد دانند و در مقام ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد
نوشته بودند که پیر دستگیر قدس الله سره العزیز این مقام را بشهادت آن جماعت به شیخ
الله داد سپرده بودند این سخن بیان می طلبد اگر سپردن بایمعنی گفته اند که فقرا آیند
در وی جا کنند و از آب و نان اینها خبردار باشد مسلم است و اگر بایمعنی گفته اند که تربیت
طالبان بکنند و در مقام شیخی بنشینند ممنوع است و در مرتبه احتراز از ملاقات فقیر حضرت
ایشان و نمیخواهند که شما تجویز بکنید که شیخ الله داد از جانب ما رقعه به بعض طالبان بنویسد
بگوید و احوال این فقیر را بما رسانند که ما را تاب حضور طلبیدن و مشغولی گفتن و احوال پرسیدن
نیست فقیر درین باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نمود این
قسم تبلیغ از جنس سفارت محض است علی الخصوص که مبنی بر ضرورت باشد و الضرورة
تقدر بقدرها پس آن سفارت هم مخصوص بر زمان حیات ایشان باشد بعد از ایشان
مشغولی گفتن و حال طالبان پرسیدن داخل خلافت است نوشته بودند

که نسبت مبروشنکبرا قی ماند یعنی زیادتی و نقصان پذیرد محذور با تکمیل صناعت نحو بلاحق
حکایت نحوی که سیبویه وضع کرده بود افکار متاخران آن را ده چندان زیاده ساختند
بهمان صرافت ماندن خود علی النقص است نسبتی که حضرت خواجه نقشبند داشتند در
زمان حضرت خواجه عبدالخالق نبود قدس الله تعالی اسرارهما و علی هذا القیاس علی العموم مگر
حضرت خواجه ما در صدد تکمیل این نسبت بوده آن را تمام نمیدانستند اگر حیات وفا می کرد باراده
خداوندی جل سلطانه این نسبت را تا کجا می بردند سعی کردن در عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر
نمیداند که آن نسبت چطور باقی خواهد ماند شما خود نسبت علی حده دارید به نسبت ایشان مناسبتی
ندارد این سخن مکرر در حضور ایشان مشخص شده بود شیخ الله داد فقیر نسبت شما چه داند که چه نسبت
نحوی از حضور قلبی که داشت دیگران را هم معلوم است که چه حالت است بر باد دارنده آن نسبت
کیست وا نمایند با فقیر هم محقق گشته باشد واقعات را اعتبار ننهید که خیالی اند صدقی
ندارند شیطان قوی دشمنی است از تسویلات او ایمن متعسر است الا من عصمه الله
تعالی و از سلب نسبتهای مکتوب نوشته بودند چیزی و با آن سلب کردن اختیار نبود چنانکه
در حضور مذکور شده بود الحال هم آن سلب حال خود است زایل شده آن را از باب
تصور کردن خیال است آوازی که از دهن شنوند بآن حالت کاری ندارد اگر چه آن را
که سرد می سازند و آتش از وی زایل میگردد بعد از آب انداختن آوازی در وی پیدا
نمیتوان گفت که هنوز آتش در وی مکنون است وقایع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز
فهم نشده است منتظر باشند فردا ان شاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما مبالغه نموده
بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد والا بی تقریب سخن کردن میسر نمیشود
والسلام

علما را محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهرهٔ جمال ایشان است خلایق را اگرچه از ایشان
حصول فواید است اما علم ایشان در حق دانشهای ایشان نافع نباید هرچند تایید شریعت
و تقویت ملت بر ایشان مترتب است اما گاه هست که این تایید و تقویت از اهل فجور و
ارباب فتور هم می آید چنانکه سید انبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات از تایید آن
مرد فاجر خبر داده اند و فرموده اند ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارسنگ از مس و آهن هرچه با و رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریهٔ خود است و همچنان آتشی
که در سنگ و نی مودع است عالم را ازین آتش حصول منافع است اما آن سنگ و نی از آن آتش
درون نصیبی ندارند بلکه گوییم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت بر ایشان تمام
ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد
علمی که نزد خدای عز و جل عزیز است و اشرف موجودات آن را وسیلهٔ دنیای دنیه از مال و جاه
و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار و بدترین مخلوقات است پس عزیز
خدا را عز و جل خوار ساختن و ذلیل او را سبب عزت دادن بغایت مستقبح است و فی الحقیقة
معارضه است با حق سبحانه و تعالی تدریس و افتا وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبهٔ
حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد و علامت این خلوص زهد در دنیاست و بی رغبت بودن
از دنیا و مافیها علمای که باین بلا مبتلا اند و بمحبت این دنیا گرفتار اند از علمای دنیا اند ایشان
علمای سوء اند و شرار مردم و لصوص دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق
می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزی که شیطان لعین را

دید که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوای طرح صحبت آن عزیز سر آنرا پرسید لعین گفت
که علمای سوء این وقت درین کار بمن مدد عظیم کردند و مرا ازین مهم فارغ ساختند والحق
درین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده است و هر فتوری که در ترویج
ملت و دین ظاهر گشته همه از شومی علمای سوء است و فساد نیات ایشان آری علمای که
بی رغبت از دنیا اند و از حب جاه و ریاست و مال و رفعت آزاد از علمای آخرت اند و ورثهٔ انبیا اند
علیهم الصلوات و التسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشانرا با خون
شهدا فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پلهٔ این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة
در شان ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظر ایشان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت
آن مشاهد گشته آنرا بنظر بقا دیدند و اینرا بداغ زوال متسم یافتند لاجرم خود را بمبقا سپردند
و از فانی باز داشتند شهود عظمت آخرت ثمرهٔ شهود عظمت جلال لایزال است و دنائت
دنیا و ما فیها از لوازم شهود عظمت آخرت است لان الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت
احدیهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت
عزیز جمع این دو از قبیل جمع ضدین است ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا آری جمعی از
مشایخ که از خود و ماسوای خود تمام برآمده اند بواسطهٔ بعضی نیات حقانیه اختیار دنیا نموده اند
و بظاهر راغب دنیا مینمایند فی الحقیقه هیچ تعلقی ندارند و از همه فارغ و آزاد اند رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشانرا مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق بآن
امور بی تعلق اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند که در بازار منا تاجری را
دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سبحانه غافل نگشت

نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین است علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها فلسفی که دیده بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوات
والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نا مناسبت فضلا عن ان یکون له
شعور عن هویة تعالی الوجود تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در اینجا
نیز نا تمام است جواهر خمسه که اثبات نموده اند همه در عالم خلق اند نفس و عقل را که از مجردات
شمرده اند از نادانست نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که به تزکیه محتاجست و بالذات خبیث
او بدناءت سنخی است بعالم امر چه نسبت و تجرد را با او چه مناسبت و عقل خود درک نمیکند
از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اموری که بمحسوسات
مناسبت ندارند و شبه و مثال و در مشاهدات پیدا نیست در ادراک عقل در نمی آید و
او بجلبه عقل نمیشاید لهذا نظر او از احکام وجوبی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت
عالم خلق است عالم امر را به نحویت و توجه رو به بیچونی که ابتدائی عالم امر از مرتبه قلب است
و فوق قلب روح و فوق روح سر و فوق سر خفی و فوق خفی اخفی بیکبارگی عالم امر را اگر جواهر خمسه گویند
گنجایش دارد از کوته نظری قذف ریزه چند را فراهم آورده جواهر انگاشته ادراک این جواهر
خمسه عالم امر و اطلاع بر حقیقت اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله است صلی الله علیه و علی
آله و سلم و چنان در عالم صغیر که انسان است نمونه ایست از آنچه در عالم کبیر است در عالم
کبیر نیز اصول این جواهر خمسه ثابت باشند عرش مجید مبدء این جواهر عالم کبیر است و در رنگ
قلب انسان و بان مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب آن جواهر پنجگانه
فوق العرش اند عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر و در رنگ قلب انسان که
برزخ است میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق ظاهر شده اند اما

از عالم امر بلند نصیبی از جواهر و حکم نکی دارند اطلاع بر حقیقت این جواهر حصهٔ کمّل افراد اولیاء
الله راست که مراتب سلوک را بتفصیل گذرانیده بنهایت النهایه رسیده اند
هر گدائی مرد میدان کی شود پشهٔ آخر سلیمان کی شود و اگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه
نظر بصیرت جهت ولی را بتفصیل مرتبهٔ وجوب علی حده الامکان واکشایند مطالعهٔ
اصول این جواهر را دران موطن نیز نماید و این جواهر صغیره و کبیره را در رنگ ظلال آن
جواهر حقیقیه معلوم فرماید این کار دولت است کنون تا کرا دهند ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ منع از اظهار حقائق عالم امر بواسطه
دقت آن معانی مکنونه است تا هر کوته نظری از انجا ره فرا گیرد در رسائل و علوم که درین وَمَا أُوتِيتُم
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا شمه ازین ماجرا آگاهند هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا مصلحت
که از پرده بیرون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ
عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ
التَّسْلِيمَاتِ أَتَمُّهَا وَأَدْوَمُهَا ثانیا بخاطر آمد که شمه از جواهر مقدسهٔ علیا نیز بتحریر آورده شود
باید دانست که ابتدای آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبرزخند بین الوجوب
والامکان و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است
قلب را بصفات اضافیه تعلق است و تجلیات اینها مشرف بقیه این جواهر علیا که فوق صفات
حقیقیه اند داخل دائرهٔ حضرت ذات تعالی و تقدس لهذا تجلیات این امور را
تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اظهار اینها مصلحت نیست قلم اینجا رسید و سر بشکست

نجانا الله سبحانه وایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر علیه و علی آله

الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیهٔ نفس اماره است و تطهیر آن تا از عبادت
آلهه باطله که ناشی است از وجود هوای نفسانی نجات میسر شود و بحقیقت جز یک معبود برحق تعالی
و تقدس قبلهٔ توجه نماند و هیچ مقصدی بروی نگزیند چه از مقاصد دینی و چه از مطالب دنیوی مقاصد
دینی هر چند از حسنات است اما کار ابرار است مقربان آنرا سیئه میدانند و جز یکی را مقصد نمی
شمارند امید و لذت وابسته بحصول غایت و تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام
مساوی است از تعذیب اتحاد التذاذ است که از نعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند
که محل رضای اوست تعالی و تقدس و طلب آن مرضی اوست عز سلطانه و از دوزخ پناه برای آن
جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود از بهشت طلب حظ نفس است و نه فرار از دوزخ
بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب
و کل ما یفعل المحبوب محبوب حقیقت اخلاص درینجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله اینجا
حاصل میشود و کلمه توحید این زمان درست می آید و بعد ازین در خط الفنا و بمحبت ذاتی که بملاحظه
اسما و صفات و بی توسل انعام و اکرام محبوب است کار در ظل و قال است و فنای مطلق بی این محبت
دست نمیدهد ابیات عشق آن شعله است کو چون بر فروخت ° هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت °
تیغ لا در قتل غیر حق براند ° در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ° ماند الا الله باقی جمله رفت °
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت ° مکتوب سی و ششم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان آنکه شریعت
متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و مطلبی نیست که در حصول آن بماوراء شریعت احتیاج
افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب ذلک حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة
الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة و رحم الله عبدا
قال آمینا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق

نشود و چون شریعت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات
دنیویه و اخرویه است وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه
آمد و مطلبی نماند که بماورای شریعت دران مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که
صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزء ثالث که اخلاص است پس مقصود
از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امری دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم
و معارف که صوفیه را در اثناء راه دست میدهد نه از مقاصد اند بلکه اوهام و خیالات اند تربی
بها اطفال الطریقة از جمیع اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات
سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل طریقه و حقیقه ماورای تحصیل اخلاص نیست که
مستلزم مقام رضاست از تجلیات ثلثه و مشاهدات عارفانه گذرانیده از هزاران
یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد میشمرند
و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند
و از کمالات شریعت محروم میگردند كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ
مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ آری حصول مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط
بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها معدات مطلوب باشند
و مقدمات مقصود و حقیقت این معنی بتصدقه حبیب الله علیه و علی آله الصلوة والسلام برین
فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجامید و شاهد شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت هر چند
از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود
لیکن بعد از عشره کامله حقیقة امر بظهور آمد الحمد لله على ذلك حمدا كثيرا طيبا مباركا
علیه فوت مغفرت پناهی میان شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است

فوت ذوات عالی

مخدوم زادهای ایشان را از جانب فقیر عزی نموده فاتحه خوانند مکتوب شصت و ششم به شیخ محمد چتری صدور یافت
در تحریص به اتباع سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در ترغیب بجمع کمالات
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مراسله شریفه و مکاتبه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند
بمطالعه آن مبتهج و مسرور گردید از استقامت و ثبات خود بر طریقه علیه نقشبندیه نوشته
بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه ترقیات
بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است و مبنی بر متابعت سنت علی مصدرها
الصلوة والسلام والتحیة این فقیر از نقد وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف
و از احوال و مقامات در رنگ ابر نیسان ریختند و کاری که باید کرد نعمت الله سبحانه کردند
و الحال آرزوی نمانده است الا آنکه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم شد چه باید که باطن را بنسبت خواجها
قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بالکلیه بمتابعت سنن ظاهره متحلی و متزین
دارند ع کار این است غیر این همه هیچ ، نماز پنجگانه را در اول وقت ادا نمایند الا عشاء زمستان
که تا ثلث شب تأخیر در آن مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمی خواهد که سر موی تأخیر را
در ادای صلوة گنجایش باشد و عجز بشریت مستثنی است مکتوب شصت و هفتم نیز به شیخ محمد چتری صدور یافت
در گرفتاری بذات بحت تعالی و تقدس که منزه است از اعتبار اسما و صفات و شیون و اعتبارات
و در مذمت جماعت نارسیده که اگر چون را بیچون تصور کرده با آن گرفتار مانده و در تفاوت
اقدام اهل فنا که مترتب بر آن تفاوت علوم و معارف و احوال آن مکتوب شریف رسید موجب
فرحت گشت حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد هر چه ما دون ذات بحت
تعالی شانه معبر بغیریت است اگر چه اسما و صفات باشد و آنکه متکلمان صفات را لا هو و لا غیره گفته اند

معنی دیگر دارد و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و با آن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق
و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست و از ذات عز سلطانه جز باسلوب تعبیر نمیتوان کرد
در آنمرتبه هر چه اثبات است الحاد است و بهترین تعبیرات و جامعترین عبارات لیس
کمثله شیء است که بزبان فارسی ترجمهٔ آن بیچون و بیچگونه است و علم و شهود و معرفت را
بار سبحانه راه نیست هر چه می بینند و میدانند و میشناسند غیر اوست تعالی و گرفتاری بآنها
گرفتاری بغیر است پس نفی آن لازم باشد در تحت کلمهٔ لا آله در آورده اثبات آن ذات بیچون
و بیچگونه را بکلمهٔ الا الله می باید کرد و این اثبات اولا بتقلید است و آخر به تحقیق و بعضی ارباب
سلوک بنهایت کار نارسیده چون را بیچون تصور کرده اند و شهود و معرفت را باو راه داده اند
ارباب تقلید بمراتب از ینها بهتر اند چه تقلید اینها مقتبس از مشکوة نور نبوت است علی صاحبها
الصلوة و التسلیمات که سهو و خطا را باو راه نیست و مقتدای آن جماعت نارسیدگان کشف غیر
صحیح است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و فی الحقیقه آن جماعت منکر ذات اند اگرچه اثبات
شهود ذات میکنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکار است تمام سلطان امام اعظم کوفی
رحمه الله و رضی الله تعالی عنه فرموده است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک
حق معرفتک عدم ادای عبادت ظاهر کهم است لیکن حصول حق معرفت بنابر آن است
که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی بشناسد ساده دل
گمان نبرد که درین معرفت عام و خاص و مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوییم که او فرق
نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم است و منتهی را معرفت جز بفنائی باشد و انید و لیت جز
فانی را میسر نمیشود مولوی میفرماید بیت هیچکس را تا نگردد او فنا ° نیست ره در بارگاه کبریا ° پس چون
معرفت ورای علم باشد باید دانست که امر لیست ورای متعارف که تعبیر ازان بمعرفت میکنند

دادرا

واداراک بسیط نیز میگویند بیت فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ۰ هم قصه غریب و حدیث

عجیب هست ابیات اتصالی بی‌تکیف بی قیاس ۰ هست رب الناس را با جان ناس ۰ لیک گفتم ناس را

نسناس نه ۰ ناس غیر از جان جان اشناس نیست ۰ و چون در فنا نیز اقدام متفاوتست لاجرم منتهیان را

نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت وی اکمل است و کسی که در آن

است در فنا دون اوست در معرفت و علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت با کسی از

بیحاصلی و نامرادی و بی استقامتی و ناشایستی خود می نوشتم و از دوستان مددی و معونتی طلب میکردم

مرا با مثال این سخنان چه مناسبت بیت اگر از خویشتن جوئیست چنانی ۰ چه خبر دارد از چنان و چنانی ۰

اما همت بلند پایه و طینت پر مایه نمیگذارند که با پایهای دنیه و رتبهای سفلیه فرود آید بلکه

التفات نماید اگر میگویند از او میگویند اگر چه هیچ نمیگویند و اگر میجویند او را میجویند اگر چه هیچ نمی یابند

اگر حاصلی دارند او را دارند اگر چه هیچ ندارند و اگر واصل است او را واصل است اگر چه بی حاصل است

در عبارات بعض اکابر قدس الله اسرارهم العلیه که شهود ذاتی واقع شده است معنی

آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست نارسیدگان را فهم آن معنی محال است بیت در نیابد حال پخته

هیچ خام ۰ پس سخن کوتاه باید والسلام عنوان نامه را بکلمه هو الظاهر و هو الباطن مزین

کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست است اما چند گاهست که فقیر از این عبارت

توحید شهود و العلماء در فهم معنی آن موافق است و درستی اینها فوق درستی ارباب توحید

معلوم گشت کل میسر لما خلق له مصرع هر کسی را بهر کاری ساختند ۰ انچه برین گفت

ولابد است و با آن مکلف امتثال اوامر و انتهاء از نواهی است ما آتیکم الرسول فخذوه وما

نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله و چون مامور باخلاص است و آن بی فنا صورت

نمی بندد و بی محبت ذاتیه متصور نمیشود لاجرم تحصیل مقدمات که مقامات عشره است مطلوب

کرد اگرچه فنا موهبت محض است امّا مقدّمات و مبادی آن بکسب تعلّق دارد اگرچه بعضی باشند
که بحقیقت فنا ایشان را مشرّف سازند بی آنکه کسب مقدّمات آن نمایند و بریاضات
و مجاهدات حقیقت خود را مصفّا سازند و هر حال او از دو صورت خالی نیست یا بموقف
المواقف او را باز دارند یا بهر تکمیل ناقصان بعالم باز گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات
مذکوره واقع نمیشود و از تفاصیل تجلّیات اسمائی و صفاتی بیخبر است و بر تقدیر ثانی
چون او را بعالم باز گردانند سیر او بر تفصیل مقامات واقع می شود و تجلّیات منبهات
او را مشرّف میسازند صورت مجاهده دارد امّا فی الحقیقة در کمال ذوق و لذّت است
بظاهر ریاضت است و بباطن تنعّم و لذّات ع این کار دولت کنون تا کرا دهند
گفته نشود که چون اخلاص از جملهٔ مأمورات واجبة الامتثال باشد و حقیقت آن بی فنا
متحقّق نمی شود پس علمای ابرار و صلحای اخیار که بحقیقت فنا مشرّف نشده اند بترک
اخلاص عاصی باشند زیرا گوییم که نفس اخلاص ایشان را حاصل است اگرچه در ضمن بعضی
افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقّق می شود و جمیع افراد او را شامل
می باشد و لهذا گفته شده است حقیقت اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نگفت که نفس اخلاص
بی فنا متحقّق نمیشود مکتوب سی و نهم نیز بشیخ محمّد چتری صدور یافت در بیان آنکه مدار کار بر قلب است
از تجرّد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری نمیگشاید و امثال آن حق سبحانه و تعالی
از ما و ازان خود اعراض و بجناب قدس خود اقبالی ارزانی فرماید بحق سیّد البشر
المحوّ عن زیغ البصر علیه و علی آله الصّلوات و التّسلیمات مدار کار بر قلب است
اگر دل بغیر او سبحانه گرفتار است خراب و ابتر است از تجرّد اعمال صوری و عبادات رسمی کاری
نمیگشاید سلامتی قلب از التفات باسوای او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند

در این

و شریعت با بیان آن امر فرموده هر دو در کار است دعوی سلامت قلب بی اتیان اعمال
صالحهٔ بدنیه باطل است همچنانکه درین نشاء روح بی بدن غیر متصور است احوال قلبی بی
اعمال صالحهٔ بدنی محال است بسیاری از ملحدان اینوقت باین قسم دعوی اد عامی نمایند
نجانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوة
والتحیة والسلام مکتوب چهلم بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام
اخلاص که جزئیست از اجزاء ثلثه شریعت و در تکمیل جزو طریقت و حقیقت خادم شریعت اند
و امثال آن نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم مخدوما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات
جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفنای
آلههٔ آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزئیست از اجزاء شریعت چه شریعت را سه جزو است
علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت اند در تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقت
کار این است اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند و بجوز و مویز اکتفا نموده اند
از کمالات شریعت چه دانند و بحقیقت طریقت و حقیقت چه وا رسند شریعت را پوست خیال
می کنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست به ترهات صوفیه مغرور
و باحوال و مقامات مفتون هداهم الله سبحانه سواء الصراط والسلام علینا و علی
عباد الله الصالحین مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافت در ترغیب متابعت سنت سنیه
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در بیان آنکه طریقه و حقیقه متمم شریعت اند و در بیان
علوم شرعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیه که اعلای مراتب ولایت است فائض میگردد اند اصلا
مخالفت ندارند و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمتابعت سنت سنیه مصطفویه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة متحلی و متزین گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات

والتسلیمات محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم محبوب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است
از برای مطلوب محبوب است لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ
عَظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس اِنَّکَ لَمِنَ المُرسَلینَ عَلی صِراطٍ مُستَقیم و نیز فرموده
تعالی و تقدس اِنَّ هذا صِراطی مُستَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ ملت او را
علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده و ماسوای آنرا از اخذ سبیل گردانیده از اتباع آن
منع فرموده و آن سرور علیه الصلوة والسلام فرموده اِظهاراً لِلشُّکرِ وَاِعلاماً لِلخَلقِ هذا اَتَمُّ
لکم خیر الهدی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام اَدَّبَنی رَبّی فَاَحسَنَ تَادیبی و باطن
متمم ظاهر است آن سر موی با یکدیگر مخالف ندارند مثلا دروغ بر زبان آوردن کفاش شریعت است و از
دل نفی خاطری کذب نمودن طریقه و حقیقت است اگر این نفی بتکلف و تعمل است طریقت است
و اگر بی تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقه باطن که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل
ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبیل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه اموری که
بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبه حالات اگر از آن مقام
گذرانند و بصحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع می شود و آن علوم متضاده تمام هباءً منثوراً میگردند
مثلا بعضی از سکر باحاطه ذاتی قایل گشته اند و بالذات حق تعالی و تقدس را محیط عالم میدانند بحکم
مخالف آرای علمای اهل حق است ایشان باحاطه علمی قایل اند و فی الحقیقه آرای علما الصواب است قریبست
هرگاه همین صوفیه قایل باشند با آنکه ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نمیگردد و بهیچ علمی
معلوم نمیشود پس حکم کردن باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قول است و الحق که ذات او تعالی
بیچون و بیچگونه است هیچ حکمی او را راه نیست الا حیرت و نادانی است درانجا چه حرف است
و سرگردانی محو احاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه که قایل این

احاطه

احکام سند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اول است و چون آنرا
رابر متعین نمیدانند آن تعین را عین ذات میگویند و آن تعین اول که معبر بوحدتست
و در جمیع ممکنات ساریست پس حکم باحاطه ذاتی درست آمد اینجا دقیقه ایست باید دانست
که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق بیچون و بیچگونه است و ما سوای او هر چه هست
بروی زایدست آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زاید خواهد بود و از دایره حضرت
ذات بیچون بیرون خواهند دانست پس احاطه او را احاطه ذاتی نخواهند گفت پس نظر علمای
صوفیه بلند آمد و ذاتی که نزد آن صوفیه است نزد این علما داخل ما سواست و هم برین قیاس است
قرب معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شرعیه ظاهر بتمام و کمال بحدی که در حقیر و فقیر
مجال مخالفت نماند در مقام صدیقیه است که بالاتر از مقام ولایت است فوق مقام صدیقیه
مقام نبوت است علومی که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق
الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالف را
چه مجال باشد و در مقام ما دون صدیقیه هر مقامی که باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در
مقام صدیقیه است و پس فرق دیگر در میان این دو علم آنست که در وحی قطع است و در
الهام ظن زیرا که وحی بتوسط ملک است و ملائکه معصوم‌اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام
اگر چه محل عالی دارد و آن قلبست و قلب از عالم امرست اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق است
و نفس هر چند بتزکیه مطمئنه گشته است اما از هر چند که مطمئنه گردد هر گز از صفات خود نگردد پس خطا را در
آن موطن مجال پیدا شد باید دانست که در ابقای صفات نفس با وجود اطمینان او فواید منفعت است
اگر نفس بالکل از ظهور صفات خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا شود
محبوس در مقام خود میگردد ترقی او بواسطه مخالفت با نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی

از کجا شود سرور کاینات علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها وقتی که از جهاد کفار مراجعت
می‌فرمودند فرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد نفس را جهاد اکبر فرموده‌اند
و مخالفت نفس در همه وطن ترک عزیمت و اولیت بلکه باراده آن ترک است مهما امکن بحقوق ترک هم
منصوریست و بهمان اراده آنقدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
دست میدهد که کار یکساله مثلا در یک ساعت میسر میشود بر سر اصل سخن رویم مقرر است در حب
که اطلاق محب بر محبوب بطفیل میشود آنچه بنسبه نعمت محبوب محب بی میکرد دلیل این آیه است در کریمه فاتبعونی یحببکم الله
پس در متابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد فعلی کل عاقل ذی لب ان یسعی
بکمال اتباع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهرا وباطنا سخن بطول انجامید معذور فرمایند
جمال سخن چون از جمیل مطلق است هر چند دراز تر میگردد زیباتر می آید قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا سخن دیگر
باید بر دعا مدرس قنیمه علما مولانا محمد حافظ از اهل علم است وکثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته
اگر توجه فرموده از سرکار فیض آثار سیادت و نقابت دستگاهی شیخ جیو وظیفه یا امدادی از
برای مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم بنام شیخ
درویش محمد دریافت در بیان آنکه بهترین صیقلها از برای زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه
از حقیقت جامعه قلبیه متابعت سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام سلمکم الله سبحانه
وابقاکم آدمی تا زمانیکه بدنس تعلقات پراکنده ملوث است محروم و مهجور است تصقیل مرآت
حقیقت جامعه از زنگ محبت ما دون او عز وجل لابد است و بهترین صیقلها در ازاله آن زنگ
اتباع سنت سنیه مصطفویه است علی مصدرها الصلوة والسلام که مدار این بر رفع عادت نفسانی
و دفع رسوم ظلمانی است فطوبی لمن شرف بهذه النعمة العظمی و ویل لمن حرم من هذه الدولة

الغفور

القصوی بقیة المرام انکه جناب اخوی اعزی میان مظفر ولد مرحومی شیخ کهون از مردم
اعیان و بزرگزاده اند جمع کثیر بایشان وابسته اند محل ترحم است زیاده چه تصدیع نماید والسلام
علیکم و علی من اتبع الهدی مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه و نقابت دستگاه شیخ فرید صدور یافت
در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لازم است توحید شهودی است که
فنا بآن مربوط است و توحید شهودی با عقل و شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی
و اقوال مشایخ که با ولا بتوحید اند بتوحید شهودی باید فرود آورد تا مخالفت اکابر نماند و توحید شهودی در مرتبه
عین الیقین است که مقام حیرت است و چون ازین مقام میگذرند بحق الیقین میرسند و امثال آن
احوال که ناشی منها اند و ما یناسب ذلک من الاسولة والاجوبة والتمثیلات الموضحة
سلمکم الله سبحانه وعصمکم عما یصمکم وصانکم عما شانکم توحیدی که در اثنای راه این طائفه
علیه روی میدهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکی دیدن است
یعنی مشهود سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یکی موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن
و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن یکی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد
و شهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این راه است چه فنا بی این توحید
متحقق نشود و عین الیقین بی آن میسر نمیگردد زیرا که رؤیت یکی باستیلای او مستلزم عدم
رؤیت ماسوای اوست بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری نیست و علم الیقین
بی آن معرفت حاصل است چه علم یقینی مستلزم ماسوای او نیست غایة ما فی الباب مستلزم
نفی علم ماسوای اوست در وقت غلبه و استیلای علم آن یکی مثلا شخصی که یقینی بوجود آفتاب
پیدا کرد استیلای این یقین مستلزم آن نیست که ستارها را در آن وقت منتفی و معدوم داند
اما وقتیکه آفتاب را دید البته که ستارها را نخواهد دید و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و در آن حال

که ستاره‌ها را نمی‌بیند می‌داند که ستاره‌ها معدوم نیستند بلکه می‌داند که هستند اما مستور شده‌اند و در شعشعان
نور آفتاب مغلوب شده‌اند و این شخص با جماعتی که نفی وجود ستاره‌ها در آن وقت کنند در مقام انکار است
و می‌داند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات است تعالی
و تقدس با عقل و شرع در جنگ است بخلاف شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلاً که
وقت طلوع آفتاب ستاره را نفی کردن و معدوم داشتن مخالف واقعست اما ستاره‌ها
در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت نیست بلکه آن نادیدن بواسطهٔ غلبهٔ ظهور نور آفتاب است و ضعف
بصر رائی و اگر بصر رائی بنور همان آفتاب مکتحل شود و قوت پیدا کند ستاره را از آفتاب جدا
بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوال بعضی از مشایخ را که بظاهر بشریعت حقه مخالفت
می‌نماید و بتوحید وجودی بعضی مردم آنها را فرود می‌آرند مثل قول ابی المنصور الحلاج انا الحق
و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آن است که بتوحید شهودی باید فرود
آورد و مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر شان مختفی شد در غلبهٔ
آن حال باین الفاظ تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند معنی انا الحق آنست که حق است
نه من چون خود را نمی‌بیند اثبات نمی‌کند نه آنکه خود را می‌بیند و آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کس
نگوید که اثبات ناکردن به نفی میکشد و آن بعینه توحید وجودی است زیرا که گوییم که از عدم اثبات
نفی لازم نمی‌آید بلکه در آن موطن حیرت است احکام تماماً ساقط شده‌اند و در سبحانی نیز تنزیه
حق است نه تنزیه خود که او تمام از نظر او مرتفع شده است حکم با و تعلق نمیگیرد و امثال این
سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرت است بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام بگذرانند
و بحق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تحاشی می‌نمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی‌فرمایند
درین زمان بسیاری ازین طائفه که بزی صوفیان خود را وا می‌نمایند توحید وجودی را شایع ساخته

اند و کمال را جز آن نیافته‌اند و بعلم الیقین باز مانده‌اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود
آورده مقتدای روزگار خود ساخته‌اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رایج داشته اگر بالفرض
عبارات بعضی از مشایخ ما تقدم الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده‌اند حمل بران
کرد که در ابتدا در مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده‌اند و در آخر کار ایشان را ازان
مقام گذرانیده‌اند و از علم الیقین برده‌اند هیچ کس نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همچنانکه یکی میدانند
یکی می‌بینند پس از عین الیقین نیز نصیبی دارند زیرا که در جواب گوییم ارباب این توحید صورت
مثالی توحید شهودی دیده‌اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده‌اند توحید شهودی را باین صورت مثالی
او فی الحقیقه هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرت است حکم بامری دران
موطن نیست و صاحب توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علمست
حکم نفی وجود ماسوی میکند و نفی حکمی است از احکام از مقولهٔ علم حیرت و علم بایکدیگر جمع نمی‌شوند
پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد آری صاحب توحید شهودی را
بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است میرسانند و در آن موطن علم
و حیرت جمع می‌شوند علمی که بحیرت است و پیش از حیرت علم الیقین است این جواب بمثالی واضح
گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی که بمقام پادشاهیت دارد خود را پادشاه دید و لوازم
پادشاهیت در خود یافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه صورت مثالی پادشاهیت
در خود دیده است و فی الحقیقه پادشاهیت را باین صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن
شهود اگرچه بصورت مثالی باشد اما از استعداد آن شخص بمتحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر جائی بکنند
و عنایت خداوندی جل شانه شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوه تا فعل فرق بسیار است باب
آهن که قابلیت مرآت داشته باشد تا مرآت نشود بدست پادشاهان نرسد و از حصول جمال شان

بهره نیابد کجا افتادم مگر گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابنای این وقت بعضی تقلید
و بعضی بمجرد علم و بعضی دیگر بعلم ممتزج بذوق ولو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامن این توحید
وجودی زده اند و همه را از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهای خود را از ربقه تکلیف شرعی باین
حیله میکشایند و مداهنات در احکام شرعیه می نمایند و باین معامله خوشوقت و خورسند اند
و اتیان اوامر شرعیه را اگر اعتراف دارند طفیلی میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال
میکنند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء
طریقت و شریعت عین یکدیگرند سر موی از مخالفت در میان این دو نیست فرق باجمال
و تفصیل است و باستدلال و کشف هر چه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة ردته
الشریعة فهو زندقة شریعت را بر جاده گذاشته طلب حقیقت نمودن کار مردان است
رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات ظاهرا و باطنا معرفت پناهی قبله گاهی حضرت خواجه ما قدس
سره چندگاهی مشرب توحید وجودی داشتند و در رسایل و مکتوبات خود آنرا اظهار میفرمودند
اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرموده
بشاهراه انداخته از مضیق این معرفت خلاصی داد میان عبدالحق که یکی از مخلصان ایشانند
نقل کردند که پیش از مرض موت ایشان بیک هفته فرمودند که مرا بعین الیقین معلوم شد
که توحید کوچه ایست تنگ شاهراه دیگر است پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل
گشت و این فقیر نیز چندگاه در خدمت حضرت ایشان این مشرب توحید داشت و مقدمات
کشفیه در این باب بطریق بسیار لایح شده بودند اما عنایات خداوندی جل سلطانه از آن مقام
گذرانیده بمقامی که خواهست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب است بیان الشیخ

ذکر بار از برکتهای خود مکرر می نویسند و بسبب نیازمندی بآستانهٔ علیهٔ ایشان وا می نمایند از
معاملهٔ گروری کری هر سانند التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند
بظاهر ملاذی و ملجای غیر از توجه عالی ندارند امیدوارند که همچنانکه ایشان را نواخته اند
تا آخر دستگیری فرمایند و از آنکه حوادث محفوظ دارند از کمال ادب بعرضه داشت
جرات نمی نمایند بفقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخواهند امید است که مسئول ایشان باجابت
مقرون گردد مکتوب چهل چهارم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مدایح خیر البشر
علیه و علی آله الصلوة والسلام در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکذبان آن
بدترین بنی آدم و در ترغیب بمتابعت سنت سنیه او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مرحمت نامهٔ گرامی سامی در اعزاز منه شرف صدور یافت مطالعهٔ آن مشرف گشت لله
سبحانه الحمد والمنه که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند
که محبت فقرا و ارتباط باین طایفه نتیجهٔ آن است میداند که این مقصر بی سر و برگ در جواب
آن چه نویسد مگر آنکه فقرهٔ چند بعبارت عربیه مأثوره در فضایل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است
بنویسد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیلهٔ
نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة والتحیة نماید بلکه مقولهٔ خود بان ستاید
شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد فاقول وبالله سبحانه
العصمة والتوفیق ان محمدا رسول الله سید ولد آدم واکثر الناس تبعا یوم القیمة
واکرم الاولین والآخرین علی الله واول من ینشق عنه القبر واول شافع واول
مشفع واول من یقرع باب الجنة فیفتح الله له وحامل لواء الحمد یوم القیمة تحته
آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة والسلام نحن الآخرون ونحن السابقون

یوم القیمة وانی قائل فیقول غیر فخر وانا حبیب الله وانا قائد المرسلین ولا فخر وانا
خاتم النبیین ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی
خیرهم ثم جعلهم فریقین فجعلنی فی خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم
قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا وانا
اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا
وانا مستشفعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا الکرامة والمفاتیح یومئذ
بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی یطوف علی الف خادم
کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین وخطیبهم وصاحب
شفاعتهم غیر فخر لولاک لما خلقت الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا
وآدم بین الماء والطین بیت نماند بعصیان کسی در گروه که دارد چنین سیدی پیش رو
پس ناچار مصدقان آنحضرت پیغمبر سید البشر علیه الصلوات والتحیات خیر الامم باشند کنتم
خیر امة نقد وقت ایشان است و مکذبان او علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب
اشد کفرا ونفاقا نشان حال ایشان هر کدام صاحب دولت را باتباع سنت سنیه او و
بمتابعت شریعت رضیه او سرافراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون بتصدیق حقیه
دین اوست علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر برمیدارند اصحاب کهف این همه درجات که
یافتند بواسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه بوقت یقین ایمانی در
وقت استیلای معاندان مثلا سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلای ایشان اگر
اندک ترددی میکنند آنقدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقت امن اضعاف آن
در حیز اعتبار نمی آید وایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطه

متابعان

متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محب هر که از شمایل و اخلاق محبوب خود می بیند آنکس را
محبوب خود میدارد حق آنان را اینجا قیاس باید کرد بیت محمد عربی کآبروی هر دو سراست
کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او و اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی را بکمال مرعی باید
داشت با ایشان می باید بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا موسم نوروز رسیده است
و معلوم است که در آن ایام اهالی آن معامله را در تفرقه میدارد بعد از معنی آن هنگامه اگر اراده
خداوندی عز سلطانه مساعدت نمود امیدوار است که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب
موجب ملال است ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیهم
الی یوم القیام مکتوب چهل یکم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب
بعد از ارتحال پیر دستگیر خود ازین عالم فانی نوشته بودند و تقویت ظاهری فقرا و خانقاه مربوط
بجناب سیادت پناهی بود اظهار شکر آن نموده و وجه جامعیت ایشان که هم سبب کمال اوست و هم سبب
نقصان او نیز مذکور کرده اند با ذکر فضایل شهر رمضان ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم
الکرام و سلمکم عن موجبات التلهف والتاسف بحرمة الشهور والایام دوستان خداوند
عز و جل بحکم المرء مع من احب با خداوند تعالی و تقدس تعلق پیدا کرده اند بنحوی از موانع آن معیت و
اتصال است بعد از انفصال پیکر هیولانی و مفارقت ازین هیکل ظلمانی همه قرب در قرب است اتصال
در اتصال است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بیان این معنی است و کریمه من کان
یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت تسلیه است مشتاقان را رمزی ازین بیان مفهوم باید لیکن
حال واپس ماندگان بیدولت حضور بزرگان خراب و ابتر است و استفاضه از روحانیات اکابر
قدس الله تعالی اسرارهم مشروط بشرایط است که هر کسی را در ایفای آن مجال نیست اما الحمد لله
ذی الانعام والمنة که با وجود این حادثه هایله و این واقعه موحشه فقرای بی سر و پا را مربی معاون

هم از اهل بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که سبب انتظام این سلسلهٔ
علیه و واسطهٔ جمعیت نسبت نقشبندیه گشت آری این نسبت علیه که درین دیار بسیار غریب است
واهل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبت اهل بیت است مربی آنهم از اهل بیت مناسب است
وشایان تقویهٔ آنهم از اهالی اولی تمکین آن دولت عظمی بغیر لازم نباید همچنانکه شکر این نعمت قصوی
بر فقرا لازم است شکر اشید دولت بر ذمهٔ ایشان نیز لازم آدمی همچنانکه بجمعیت باطن محتاج است
بجمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است بلکه محتاج ترین خلایق
انسان است و این شدت احتیاج او را بواسطهٔ جامعیت او آمده است آنچه همه را در کار است
او را تنها در کار است و بهر چه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات او از همه بیش آمد و هر
تعلق مستلزم اعراض است از جناب قدس خداوند جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلایق
ازین راه انسان گشت بابه آخر آدم است آدمی گشت محروم از مقام محرمی گر نگردد باز
مسکین زین سفر نیست زانی ویحکس محرومتر وحال آنکه سبب افضلیت او از جمیع خلایق هم
همین وجه جامعیت است ازین راه آیینهٔ او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع خلایق ظاهر است
در یکمرآت او لایح است پس بهترین خلایق ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات
از جهت هم او اذ کان منه محمد علیه الصلوات والتسلیمات و ابوجهل علیه اللعنه و سررشته که بتوفیق
خداوندی عز و جل کفیل جمعیت ظاهری این فقرا ایشان شدند در جمعیت باطنی نیز بحکم الولد علی سر
ابیه امیدواری تمام است و چون عنایت نامهٔ گرامی و صحیفهٔ سامی در ماه مبارک رمضان
شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضایل این شهر عظیم القدر بنویسد باید دانست
که ماه رمضان بسیار برکت عبادت نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال آنها که درین ماه صادر شود
برابر فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر هفتاد فرض است که در ماههای دیگر

کسی که افطار بکناد کسی صایم را درین ماه او را ببخشند و رقبهٔ او را از آتش دوزخ آزاد سازند
و مر او را مثل اجر آن صائم عطا فرمایند بی آنکه از اجر آن صائم نقصان کنند و همچنین کسی که در خدمت
مملوک تخفیف نماید حق سبحانه و تعالی او را ببخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان
آنحضرت علیه الصلوة والتحیة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند
اگر کسی درین ماه بخیرات و اعمال صالحه موفق شد در تمام سال او را توفیق رفیق گرداند و اگر
این ماه به تفرقه گذشت بتمام سال در تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسر شود بجمعیت باید کوشید و این
ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شبی از شبهای این ماه چندین هزار کس را که لایق دوزخ اند آزاد میسازند
و درین ماه درهای بهشت را میکشایند و درهای دوزخ را می بندند و شیاطین را بزنجیر میکنند و درهای
رحمت میکشایند و تعجیل افطار و تاخیر سحر از سنن است و در این باب آن سرور علیه الصلوة
والسلام مبالغه میفرمودند ماناکه در تاخیر سحر و تعجیل افطار اظهار عجز و احتیاج خود است که
مناسب مقام بندگیست و بخرما افطار کردن سنت است و در وقت افطار این دعا میخواندند
ذَهَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَثَبَتَ الْاَجْرُ اِنْشَاءَ اللهُ ادای تراویح و ختم قرآن در جماعت
از سنن موکده است و نتایج کثیره وفقنا الله سبحانه بحرمة حبیبه علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات بقیة التصدیع آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید و الآن در امتثال امر خود را
معاف نمیداشت سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم تعیب کردن است و منبی از طول امل با جمله
رضی ایشان خواهد بود بهیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمهٔ
ما فقرا ثابت است حضرت قبله گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ چون بر همه شما ثابت است
و مقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانه و تعالی همواره بتوفیق اعمال مرضیه موفق گرداناد
بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیع نمانات والسلام

مکتوب چهل و ششم نیز بسیادت پناه شیخ حسن صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بلکه جمیع ما جاء من عند الله بدیهی است و محتاج هیچ فکر و دلیل نیست و در بیان آن مقدمات بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم و افضلهم اولاً و علی بواقیهم ثانیاً الصلوة و السلام وجود باری تعالی و تقدس و همچنین وحدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نیز صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم بلکه ما جاء به من عند الله بدیهیه بر تقدیر سلامت مدرکه از آفات ردیه و امراض معنویه محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در اینها تا زمانی است که وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع غشاوه بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفراوی تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار است شیرینی قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد و احتیاجی که منشاء آن وجود آفت است بداهت حکم را ضرر ندارد و بیچاره احول که شخص واحد را اثنین می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در احول وحدت شخص را از بداهت نمی برآرد و بنظریت نمیکشد و محقق است که چون آنگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی متعذر است در تحصیل ایمان یقینی فکر ازاله مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفراوی را ازاله علت صفرا نمودن در تحصیل یقین شیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بعلت صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است و بالطبع مناقض آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام شرعیه صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل بسی دشوار است پس نفس را تزکیه ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار بود قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰيهَا پس مقرر شد که منکر

این امور

این شریعت باهره و این ملت طاهره ظاهره در رنگ شکر حلاوت نبات است خورش شده محروم از
کسی نیافته است پس مقصود از سیر و سلوک و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب ازالهٔ آفات معنویه است و امراض
قلبیه که کریمهٔ فی قلوبهم مرض مشعر از آن است تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات
اگر ایمان است بحسب صورت است و بس چه وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و بر حقیقت کفر خود
مصر است مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان صفراوی است بحلاوت قند و نبات که وجدان او
بخلاف آن شاهد است یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال مرض صفرا صورت بندد و پس بعد از
تزکیهٔ نفس و اطمینان آن حقیقت اعمال صورت دارد و وجدانی میگردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمهٔ
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان اینان صادق است شرفنا الله سبحانه
بشرف هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمة النبی الامی القرشی علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها

ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
علی افضلهم سید الکونین اولا وعلی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام والتحیة پادشاه
نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است
فاسد صلاح پادشاه صلاح عالم است و فساد او فساد عالم میدانند که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام
چها گذشته است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که
مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش خود کریمه لکم دینکم ولی دین بیان این معنی است و در قرن
ماضی کفار برملاء بطریق استیلاء اجرای احکام کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظهار احکام

اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند واویلا وامصیبتا واحسرتا وا اسفا محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم محبوب رب العالمین است مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بعزت
و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیت اسلام بودند و معاندان بسخریت و استهزا بر جراحتهای
ایشان نمک می پاشیدند آفتاب هدایت در تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب باطل
منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس پادشاه اسلام بگوش خاص
عام رسیده اهل اسلام بر خود لازم دانستند که ممد و معاون پادشاه باشند و بر ترویج شریعت
و تقویت خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مدد تبیین مسایل شرعیه است
و اظهار عقاید کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع امت تا مبتدعی و ضالی در میان آمده از راه نبرد
و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص بعلمای اهل حق است که رو بآخرت دارند علمای دنیا
که همت ایشان دنیای دنیه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی عالم
که کامرانی و تن پروری کند او خویشتن گم است کرا رهبری کند در قرن ماضی هر بلای که بر آمد
از شومی این جماعت بود پادشاهان را ایشان از راه میبرند هفتاد و دو ملت که راه ضلالت اختیار کرده اند
مقتدایان ایشان علمای سوء بوده اند و غیر از علما هر که بضلالت رفته کم است که ضلالت او بدیگری تعدی کند
و اکثر جهلای صوفیه نیز درین زمانه حکم علمای سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدیست و ظاهر است اگر کسی با وجود بی سامانی اعانت
اند او هر قسم مددی که باشد توقع میرود باید و در کارخانه اسلام فقیر را تیغ تحقق بر معاتب کرده بنا علی ذلک الحقیر
قلیل البضاعة نیز میخواهد که خود را در جرگه مددگاران دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پای بزند کلم
من کثر سواد قوم فهو منهم بجهت آنکه این شکسته استطاعت را در فعل آن جماعت کرام سازد مثل کوه ارا مثل آن
زال می انگارد که ایشان چند تنیده خود را در سلک خریداران حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام ساخته بود امیدوار است که درین نزدیکی انشاء الله تعالی بزم حضور مشرف گردد و متوقع از جناب شریف

ایشان

ایشان آنست که چون استطاعت و قرب پادشاه بروجه اتم است از حق سبحانه و تعالی بسر رشته
سخته است در فضلا و علما در ترویج شریعت محمدی علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من
التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانانرا از غربت برارند حامل رقیمه نیاز مولانا حامد از سرکار اقبال
آثار وظیفهٔ مقرره دارد پارسال ظاهرا حضور یافته بود امسال نیز امیدوار آمده دولت حقیقی
و مجازی میسر باد مکتوب چهل و هشتم نیز بسیادت پناه شیخ فرید صدور یافت در ترغیب
بر تعظیم علما و طلبهٔ علوم حاملان شریعت‌اند نصرکم الله سبحانه علی الاعداء بحرمة سید الانبیا
علیه و علیهم الصلوة والسلام والتحیات نامهٔ گرامی که بفقرا ارسال نموده بودند بمطالعهٔ
آن مشرف گشت در کتاب مولانا محمد قلیج مرقوم فرموده بودند جزوی خرج برای طلبهٔ علما
و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طلبهٔ علما بر صوفیان در نظر حقیر بسیار زیبا نمود بحکم
الظاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعهٔ کریم تقدیم پیدا کرده باشد
کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه برون همان تراود که در اوست در تقدیم طلبهٔ علما ترویج
شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
بایشان برپاست فردای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول
جنت و تجنب از نار وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم که بهترین کائنات اند
بشرایع دعوت کرده اند و مدار نجات بران مانده و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرایع است پس
بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانی که شعائر
اسلام منهدم شده باشند کرورها در راه خدا جل و علا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از
مسائل شرعیه را رواج دادن چه درین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات
والتسلیمات و مشارکت است بآن اکابر و مقرر است که کاملترین حسنات بایشان مسلم فرموده اند

و حرج کردن کرده ما غیر این امر نیز میسر است و ایضا در اتباع دانایان شریعت مخالفه تمامت بانفس
که شریعت بخلاف نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه هست که نفس موافقت کند بلی
انفاق اموال اگر از برای تایید شریعت باشد و ترویج ملت در درجه علیاست و انفاق جیتل باین
نیت حکم انفاق برابر حکم لکها است و غیر این نیت اینجا کسی سوال کند که طالب علم گرفتار از صوفی وارسته
چون مقدم باشد جواب گوییم که او هنوز حقیقة سخن را در نیافته طالب علم با وجود گرفتاری سبب
نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میسر است اگر چه خود بآن منتفع نشود و صوفی با وجود
وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کاری ندارد و شخصی که کثرت نجات باو وابسته باشد مقرر است
که بهتر باشد از آن شخص که بنجات خود در مانده باشد آری صوفی را بعد از فنا و بقا سیر عن الله و بالله
بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دارد و داخل مبلغان شریعت
حکم علمای شریعت دارد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترغیب بر جمع کردن این
دولت که ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساختن و باطن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه و تعالی آزاد
گردانست حق سبحانه و تعالی بدولت صوری و سعادت معنوی مستسعد گرداند فی الحقیقه دولت صوری
متحلی شدن ظاهر است باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام و سعادت معنوی
خلاصی باطن است از گرفتاری ما دون حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف
سازند کار اینست غیر این همه هیچ زیاده تصدیع است والسلام مکتوب پنجاهم نیز بسیادت
پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت دنیای دنیه حق سبحانه و تعالی از رقیت ما دون خود آزادی
کرامت نموده تمام گرفتار جناب خود گرداند بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین است و بصورت طراوت دارد فی الحقیقه سمی است

قاتل

فانی و متاعیست باطل و گرفتاریست لاطائل معزول او ممنون دولت مفتون او مجنون حکم او حکم کجاست
زر اندوده و مثل او مثال زهریست شکرآلوده عاقل کیست که باین چنین متاع کاسد فریفته نشود
و همچنین کالای فاسد گرفتار نگردد و گفته‌اند اگر شخصی وصیت کرد که مال را باعقل زمانه بدهند برای هر می باید
داد که از دنیای رغبت است و آن بی‌رغبتی از کمال فطانت است زیاده بر بنا طنابست تقیة التصدیع
فضایل مآب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار گروی گرامی است با وجود این گرفتاری همواره از مجالسه
حاجی که در کمال آن سامیت نسبت مجالسه اهله برآسانست وثیقهٔ اعظم در عالم اسباب توجه شریف
میدانند امیدوارست که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالیند نوزاد ال
رحمه دلیر بدین روبه خورش خوان شیربدین دولت مسرور و معنی محصل بار محجة النبی الامی
واله الامجاد علیه و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها مکتوب پنجاه و دویم نیز
بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در ترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حضرت حق
و تعالی خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلالهٔ عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زهرا
قوت گیرند و رواج پذیرند ع کار اینست و غیر این همه هیچ امروز غربای اهل اسلام را درین طور گرداب
ضلالت امید نجات هم از سفینهٔ اهل بیت خیر البشر است علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من
التحیات اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجا و من تخلف عنها هلک همت علیا تمام بران گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند
بعنایة الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و شوکت همه میسر است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه
بآن منضم شود گوی سبقت کهولان سعادت از همه پیش برده باشند این حقیر باراده اظهار امثال
این سخنان درنیابید و ترویج شریعت حقه متوجه خدمت ایشانست هلال ماه مبارک رمضان
در حضرت دهلی دیده شد مرض حضرت والدهٔ بزرگوار در توقف مفهوم گشت بضرورت استماع

ختم قرآن توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد

مکتوب پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او و علاج آن مرض

مرحمت نامهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی خود را بآن ممتاز فرموده بودند
بمطالعهٔ مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم
و یسر امورکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها ثبتنا الله سبحانه علی متابعته ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال آمینا
ثانیا فقرهٔ چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بدخوی مسوده می نماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود
مخدوما مکرما نفس امارهٔ انسانی مجبول است بر حب جاه و ریاست و همگی همت او ترفع بر اقران است
و بالذات خواهان آنست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد امر و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج
نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از وی و شرکت است بخدای بی همتا جل سلطانه بلکه
آن بی سعادت بشرکت هم رضا نمیدهد میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط در حدیث
قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی پس دشمنی دادن نفس خود را زیرا که پرورش
آن نفس ایستاده است بدشمنی من ایسن تربیت نمودن بتحصیل مرادات او از جاه و ریاست و ترفع
و تکبر فی الحقیقه امداد کردن است بدشمن خدای عز و جل و تقویه نمودن است مراد را شناخت این امر را
نیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن
نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار ولا ابالی دنیا را که ملعونه و مبغوضهٔ حق است سبحانه
بواسطه آنست که حصول دنیا ممد و معاون حصول مرادات نفس است پس که بدشمن مدد نماید لاجرم
لعنت را شاید و فقر فخر محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات زیرا که در فقر نامرادی
نفس است و حصول عجز آن و مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و حکمت در تکلیفات

شرعیه تخریب

شرعیه بتجربه و تخریب همین نفس اماره است شرایع برای رفع هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای
شریعت بعمل درآید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه در ازالهٔ
هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات
و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا
واقع نشده اند مؤید و مقوی هوای نفسانی اند برهمنان و جوکیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر
نکرده اند اما هیچ از آنها سودمند نگشته و غیر از تقویهٔ نفس و تربیت آن نموده مثلا یکدرم در ادای
زکات که بشریعت بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمندتر است از آنکه هزار دینار از پیش خود
صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها
صایم باشد و دو رکعت نماز بامداد را بجماعت ادا کردن که سنتی از سنت است یکبار آوردن بهتر است
از آنکه تمام شب بصلاة نافله قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث
ماخولیای مهتری پاک نگردد نجات محالست لهذا ازالهٔ این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمهٔ
طیبهٔ لا اله الا الله که موضوعست از برای نفی آلههٔ آفاقی و انفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیر آن انفع و انسب است
اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم از برای تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ معظمه را اختیار فرموده اند بیت تا بجا
روب لا نروبی راه بیت نرسی در سرای الا الله هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید بتکرار این
کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه
همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث است در حدیث آمده در
فضایل این کلمه که اگر آسمانها و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پلهٔ دیگر هر آینه این پله راجح آید بر پلهٔ دیگر
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب پنجاه سیوم نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان اتحاد اخلاق

علمای سوء موجب فساد عالمست و ما بنا بر ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام
شنیده شده که پادشاه اسلام از حسن نیت اسلامی که در نهاد خود دارند با ایشان فرموده اند که چهار
کس از علمای دین دار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری
واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را بالاتر ازین چه بشارت و ماتم زدگان را بالاتر ازین چه نوید لیکن حقیر
چون بواسطهٔ همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانکه مکرر اظهار آن نموده بضرورت درین باب
بگفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امیدست که معذور خواهند فرمود صاحب الغرض
مجنون معروض میدارد که علمای دین دار خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند و
مطلبی غیر از ترویج شریعت و تایید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علما طرفی
خواهد گرفت و اظهار فضیلت خود خواهد نمود و سخنان اختلافی درمیان خواهد آورد و آن را توسل قرب
پادشاه خواهد ساخت ناچار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علما عالم را در بلا
انداخت و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد
والعیاذ بالله سبحانه من ذلک و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب
کنند بهتر می نماید اگر از علمای آخرت پیدا شود چه کار سعادت که صحبت او کبریت احمرست و اگر پیدا نشود
بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند ما لا یدرک کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم
هم چنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجود علماست خسران عالم نیز بایشان مربوطست بهترین علما بهترین
عالمست و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و اضلال بایشان مربوط ساخته اند عزیزی
ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سر آن را پرسید گفت علمای این وقت کار ما میکنند
در اغوا و اضلال کافی اند بیت عالم که کامرانی و تن پروری کند ❊ او خویشتن گم است کرا رهبری کند ❊
غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق در عرض داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علاج

نمی پذیرد

نمی‌پذیرد هرچند بشرم می‌آید که گستاخی این قسم سخنها بارباب فطانت صحیحه اظهار سازد اما این
معنی را وسیله سعادت حضور دانسته مصدع میگردد والسلام مکتوب پنجاه و چهارم نیز بسیادت
و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازمست غرار
صحبت مبتدع فوق صحبت کافرست و بدترین فرق مبتدعه شیعه شنیعه اند که غایظان
صحابه علیهم الرضوان اعظم الله اجرکم و رفع قدرکم و یسّر امورکم و شرح صدورکم
بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هر کس که شکر آدمی بجا نیاورد شکر خدای عز و جل بجا نیاورد
پس ما فقیران شکر احسانهای شما لازمست اولاً نسبت جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید
بطفیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانه کردیم و حظهای وافر بردیم و ثانیاً چون بحکم کبرت
بموت الکبراء نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقرا و باعث انتظام طالبان نیز شما آمدید
جزاکم الله عنا خیر الجزاء بیت گر بر تن من زبان شود هر موئی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد آرزوانست
که حقسبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شما را از آنچه نباید و نشاید محفوظ دارد بحرمة جدکم سید
المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و التسلیمات اکملها این فقیر از صحبت گرامی
شما دور افتاده است معلوم ندارد که در مجلس شریف از کدام قسم مردم اکنجا لیست و انیس خلوت
و جلوت کیست بیت خرابم بشد از دیده درین فکر جگرسوز که آغوش که شد منزل ماه که خوابت
یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافرست و بدترین جمیع فرق
مبتدعان آن جماعت‌اند که با اصحاب پیغمبر علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات بغض دارند
الله تعالی در قرآن مجید خود ایشانرا کفار می‌نامد لیغیظ بهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب
تبلیغ نموده‌اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت لازم می‌آید قرآن جمع حضرت

عثمان است علیه الرضوان که ایشان مطعون اند قرآن هم مطعون است اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد
الزنادقة خلاف و نزاعی که در میان اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی
نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تزکیه رسیده بود و از امارگی آزاد گشته اینقدر میدانیم
که حضرت امیر علیه الرضوان در آن باب بر حق بودند و مخالف ایشان بر خطا بود اما این خطا خطای
اجتهادی است تا بحد فسق نمیرساند بلکه ملامت را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یکدرجه
از ثواب است و یزید بی دولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ کافر
فرنگ نکند بعضی از علمای اهل سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند بلکه رعایت
احتمال رجوع و توبه کرده اند می باید که در مجلس شریف از کتب معتبرهٔ قطب زمان بندگی مخدوم جهانیان
هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات
چه طور ستایش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بداندیش شرمنده و مخذول گردند درین
ایام این طایفهٔ بداندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته بواسطهٔ آن درین باب چند
کلمه نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم بداندیش را جا نباشد ثبتکم الله سبحانه علی الطریقة
المرضیة مکتوب پنجاه و پنجم بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافت در اظهار محبت جمعی
کا بست که در آل عبا نسبت بآن زمان شما پیدا شده است بغیر از آن ارتباطی که سابقا متحقق بود بنابر علیه
بدعای ظهر الغیب اختیار مشغول است چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات فرموده اند که من احب اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب
دانست و این محبت که نسبت بقربای آن حضرت علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات والتحیات
پیدا شده است رشتهٔ امیدواری تمام بدست آورده حق سبحانه وتعالی بر محبت ایشان استقامت
ارزانی فرماید بحرمة سید البشر علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب پنجاه و ششم بمیر شیخ

عبد الوهاب

عبدالوهاب صدور یافت در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطهٔ آن
جزئیت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوات و التحیات ازان برتر است که بزبان قاصر بیان
منقبت و محمدت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیلهٔ سعادت خود دانسته درین باب جرئت
نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مامور است می نماید اللهم اجعلنا
من محبیهم بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم الصلوات و التسلیمات حامل
عریضه نیاز میر سید احمد از سادات سامانه اند و طالب علم و صالح از فقر معیشت خاطر جمع سازند
چون بیقین بود که خادمان ایشان در باب فقرا و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص برا اولاد سادات
عظام بچند کلمه جرات نمود در وقت رفتن هر چند بسعادت رخصت مستسعد گشت اما داخل
جرگهٔ مخلصان حقیقی است و نظر بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ارزانی فرمایند زیاده گستاخی
نرفت مکتوب پنجاه و هفتم بشیخ محمد یوسف صدور یافت در نصیحت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ
آباء کرام خود استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها بزرگ در خاندان شما موروثیت … می زنند کاری نمایند که استحقاق این وراثت
میسر گردد ظاهر را بظاهر شریعت و باطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت است منجلی و متزین و ادام
و حقیقت و طریقت عبارت از حقیقت شریعت است و طریقت آن حقیقت نه آنکه شریعت امری
دیگر است و طریقت و حقیقت دیگر که آن الحاد و زندقه است زعم فقیر درباره شما بسیار نیک است بعضی
وقایع را برین معنی شاهد دارد شمه ازین ماجرا بوالد بزرگوار شما علیه الرحمة اظهار نموده بود بقیة المقصود
شیخ عبدالغنی مردی اصلاح ارتسمت است و ملک نهاد اگر بخدمت علیه در امری از امور رجوع نماید التفات
خواهند فرمود والسلام و الاکرام مکتوب پنجاه و هشتم بسیادت مآبی سید محمود صدور
یافت در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطعش ایم بکلی هفت گام است و در بیان آنکه

[illegible]

شایخ نقشبندیه ابتدای سیر از عالم امر اختیار کرده‌اند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر و طریقه
این بزرگواران طریق اصحاب کرامست و ما ینات بدلک التفات گرامی ورود یافت
از آنجا شوق استماع سخنان این طایفهٔ علیه معلوم گشت لاجرم سخنی چند بتحریر آورده اجابة
للمسئول و توغیا الی المالک مخدوما این راه که ما در صدد قطع آنیم بکلی هفت گامست
بعد د هفت لطیفهٔ انسانی دو قدم در عالم خلقند که بقالب و نفس تعلق دارند و پنج قدم در عالم
امرند که بقلب و روح و سر و خفی و اخفی مربوطند و در هر قدمی ازین اقدام سبعه ده هزار حجب
خرق می‌نمایند نورانیه کانت تلک الحجب او ظلمانیة ان لله سبعین الف حجاب من
نور و ظلمة و گام اول در عالم امر میسر شد تجلی افعال روی میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سیوم
شروع در تجلیات ذاتیه می‌افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها و بهر خطوه
از خطوات سبعه از خود دورتر افتند و بحقیقت نزدیک حتی یتم القرب بتمام هذه الاقدام فحینئذ
شرفوا بالفناء و البقاء و بلغوا الی درجة الولایة الخاصة مشایخ طریق نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم ابتدا این سیر از عالم امر اختیار کرده‌اند و عالم خلق نیز در ضمن این سیر نیز قطع می‌نمایند
بخلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد و لاجرم
نهایة دیگران در بدایة ایشان مندرج گشت ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا طریق این
بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرامست رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه این بزرگواران از اول
صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بطریق اندراج النهایة در بدایة آن میسر
میشد که کمل اولیای امت را در نهایه کمتر دست دهد لهذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از اویس قرنی که خیر تابعین است افضل آمد سئل عبد الله
بن المبارک رضی الله تعالی عنه ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز فقال

[illegible]

الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر من عمر بن
عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید کردی که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج است نهایت ایشان
چه خواهد بود و در درک دیگران چه خواهد گنجید وما یعلم جنود ربك الا هو جماعه قاصر نظر
این طایفه را طعن قصور ⁂ حاشا لله که برآرم بزبان این گله را ⁂ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ⁂
روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ⁂ رزقنا الله سبحانه وایاکم محبة هذه الطایفة العزیز
وجودها کاغذ هرچند مختصر افتاده است اما معارف بلند و حقایق ارجمند دران اندراج یافته عزیز
خواهند داشت والسلام مکتوب پنجاه و نهم نیز بسید محمود صدور یافت در بیان آنکه آدمی را از سه
چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات با اتباع اهل سنت و جماعت منصور است
و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت‌اند و اخلاص منوط بسلوک طریقهٔ صوفیه است و در بیان آنکه
اخلاص عمل مر اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات بی تکلف متحقق است حضرت حق
سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت
فرموده بکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه ورود یافت موجب
فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص باین طایفه بوضوح انجامید الحمد لله ز طلب فواید
رفته بود مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است
علمی که مقصود ازان مجرد عمل است که علم فقه متکفل آنست و علمی که مقصود ازان مجرد اعتقاد
و یقین قلبی است که در علم کلام بتفصیل مذکور گشته است بمقتضای آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت که فرقهٔ
ناجیه‌اند و نجات با اتباع این بزرگواران منصور است اگر سر مویی مخالفت است خطر در خطر است این سخن
بکشف صحیح و الهام صریح بمرتبهٔ یقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن وفق بمتابعتهم وتشرف
بتقلیدهم وویل لمن خالفهم واعتزلهم ورفض عن اصولهم وخرج عن زمرتهم فضلوا

و بجماعة اشاره بمعتزله است که راه رفته باشند و دور شده ... اشاره بروافض است و از اصول ایشان

فاضلوا فانكروا الولاية والخلافة وخفي عليهم فضيلة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبة

اهل بيت الرسول ومودة اولاد البتول فمنعوا عن خير كثير نالها اهل السنة والتفقوا الصحابة

على ان افضلهم ابو بكر الصديق قال الشافعي وهو اعلم باحوال الصحابة اضطر الناس بعد رسول الله

صلى الله عليه وسلم فلم يجدوا تحت اديم السماء خيرا من ابي بكر فولوه رقابهم وهذا تصريح منه

بان الصحابة متفقون على افضلية الصديق فيكون اجماعا في الصدر الاول على افضليته فيكون

قطعيا لا يسوغ انكاره واهل بيت الرسول مثله كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف

عنها هلك قال بعض العارفين بان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وصحبه وسلم جعل اصحابه

كالنجوم وبالنجم هم يهتدون وشبه اهل بيته بسفينة نوح اشارة الى ان راكب السفينة

لا بد له من رعاية النجوم ليامن من الهلاك وبدون رعاية النجوم النجاة ممتنعة قطعا

ومما ينبغي ان يعلم ان الانكار عن بعض الكار عن جميعهم فانهم في فضيلة صحبة خير البشر مشتركون

وفضيلة الصحبة فوق جميع الفضائل والكمالات ولهذا لم يبلغ اويس القرني الذي هو خير التابعين

مرتبة ادنى من صحبه عليه الصلاة والسلام فلا نعدل بفضيلة الصحبة شيئا كائنا ما كان فان

ايمانهم ببركة الصحبة ونزول الوحي بعين شهودنا ولم يتفق لاحد بعد الصحابة هذه الرتبة

من الايمان والاعمال متفرعة على الايمان كمالها على حسب كمال الايمان وما جرى بينهم من

المنازعات والمحاربات تحمل على محامل صالحة وحكم بالغرض ما كانت عن هوى وجهالة

لكن عن اجتهاد وعلم وان اخطأ بعضهم في الاجتهاد فللمخطي ايضا درجة عند الله سبحانه هذا

هو الطريق الوسط بين الافراط والتفريط الذي اختاره اهل السنة وهو الطريق الاسلم ودليل

الاحكم بالجمله علم و عمل مستفاد از شرعت و تحصيل اخلاص كه بجون روحست مر علم و عمل را وابسته سلوك

طريق صوفيه است تا سير الى الله قطع ولسير في الله محقق نشود از حقيقة اخلاص دور است و از كمال مخلصان

بجور

مهجوران این عامه مؤمنان را نیز بتعمّل و تکلّف در بعضی از اعمال اخلاص و یوقی الجمله متحقق میشود امّا اخلاصی که
ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنات است بی تعمّل و تکلّف و این اخلاص
منوط بانتفای آلهه آفاقی و انفسی است که بفنا و بقا مربوط است و وصول است بمرتبه ولایت خاصه
اخلاصی که به تعمّل و تکلّف مجامعت دارد دوام نمی پذیرد و بی تکلّف بودن در حصول دوام در کار است که در
مرتبه حق الیقین است پس اولیاء الله هر چه میکنند برای حق میکنند جلّ و علا نه از برای نفس خود چه
نفس ایشان فدای حق شده است در حصول اخلاص ایشان از تصحیح نیت در کار نیست نیت ایشان
بفنای ذات و بقای بالله تصحیح یافته است مثلا شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برای نفس خود
میکند نیت بکند یا نکند و چون این گرفتاری نفس زایل شود و گرفتار حق جلّ و علا بجای آن نشیند
ناچار هر چه کند برای حق کند نیت درست دیده باشد یا نه نیت در مجمل در کار است در متعین احتیاج بتعیین
نیت نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام
اخلاص مخلَص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص می نماید مخلِص است بکسر لام شتان ما
بینهما و نفعی که از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد آن است که علوم کلامیه شرعیه کشفی میگردند
و تیسر تام در ادای اعمال پیدا میشود و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد و این کار دوستان
کنون ما را بس است والسلام اولا و آخرا مکتوب شصتم نیز به سیادت پناهی سید محمود صدور
یافت در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بدوام
گرفتاری بجناب قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاری است منع خواطر
و دفع وساوس در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه اتم حاصل است
حتی که بعضی از مشایخ این خانواده بزرگ چله خواطر کشیده اند و در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود
خاطر باز داشته اند حضرت خواجه احرار قدس الله سره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر

خواطریست که مانع دوام توجه مطلوب بشد رفع خواطر مطلق درویشی از مخلصان این سلسلهٔ علیه بحکم

واما بنعمة ربك فحدث از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب یکمی تمی منتفی میکردد که اگر

فرضا عمر حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بصاحب آن قلب دهند هرگز خاطری بر

قلب عبور نکند نه آنکه او درین رفع متکلف باشد چه هرچه بتکلف است موقتست و دوام نمی پذیرد

بلکه در اثبات خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نشود تعیین اربعین از تکلف و تعمل در مرتبهٔ طریقت

است حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وارسانند یادکرد در طریقت است و یادداشت در حقیقت

پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیتات از عشره واربعین دوام توجه

بمطلوب محالست چه تکلف در مرتبهٔ طریقت و در طریقت دوام متصور نیست اینکه دوام در حقیقت

بواسطهٔ آنست که تکلف را دران موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبهٔ تکلف البته مانع دوام

توجه است و دوام نگرانی که قلوب منتهیان این سلسلهٔ علیه را دست میدهد امر دیگر است دوام توجه

که ما در صدد بیان آنیم عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبهٔ کمالات حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی

قدس الله تعالی سره فرموده اند که ورای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبهٔ دیگر نیست مقصود از اظهار

این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقهٔ علیه است هرچند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود یضل

به کثیرا ویهدی به کثیرا الایة هرکس افسانه بخواند افسانه است وانکه دیدش نقد خود مردانه است

آن نیل است که بقبطی خون نمود قوم موسی را نه خون بود آب بود مکتوب شصت و یکم نیز به بشارت

نامی سید محمود صدور یافت در ترغیب بصحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب

ذلک حقسبحانه و تعالی از زیادتی در طلب خود کرامت فرموده از هرچه منافی حصول مطلوبست اجتناب

تمام میسر گرداناد بحرمت سید البشر المحمود عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

التفات نامهٔ گرامی مشرف ساخت چون مبنی از طلب و تشوق و مشعر از درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا

دراکثر جهه

در آمده چه طلب بیشتر حصول مطلوبست در مقدمه وصول بمقصود عزیزتر میشمرد باید اگر توفیق یار شود اگر تو کسی دارند ادای حق آنست
حصول دولت طلب بنعمت عظمی پیوسته از هرچه مخالف آنست احتراز باید نمود و بسیار افتد که درین
راه باید و برودتی دران حرارت تاثیر نماید و معظم ترین اسباب محافظت آن قیام بشکرانست بحصول آن
دولت و لئن شکرتم لأزیدنکم و دوام التجا و تضرع است بجناب قدس خداوند جل سلطانه
تا وجه طلب او را از کعبه جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود صورت تضرع
و بسیار مندی را از دست نمی باید داد ان لم تبکوا فتباکوا بیان این معنی است این محافظت تا زمان وصول
بشیخ کامل مکمل است بعد از آن تفویض ارادات خود است بآن بزرگ و در رنگ میت شدن است در دست
غسال فنا اول فنا فی الشیخ است و آن فنا ثانیا وسیله فنا فی الله میگردد و از آن روی که چشم اثر احوال
معمور تو نیست تا اول او را که طریق افاده و استفاده مبنی بر مناسبت طرفین است ابتدا طالب را
بواسطه کمال ذات و حالات مناسبتی بجناب اقدس عز سلطانه نیست برزخی ذی جهتین در کار است
و آن شیخ کامل و مکمل است و قوی ترین اسباب فتور در طلب انابت است بشیخ ناقص که سلوک و جذبه
کار را تمام نا کرده و بمسند شیخی خود را کشیده و طالب را صحبت او سم قاتل است و انابت او مرض مهلک
استعداد بلند طالب را این چنین صحبت به پستی می آرد و از ذروه علیا بحضیض می اندازد مثلا مریضی
که از طبیب ناقص دارو میخورد در ازدیاد مرض خود میکوشد و قابلیت ازاله مرض خود ضایع میسازد هرچند
آن دارو در ابتدا گوئی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقه نفس مضرت این مریض اگر فرضا بطبیب حاذق
برسد آن طبیب اول فکر ازاله تاثیر آن دارو می نماید و بمسهلات معالجه میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر
ازاله مرض میکند دار طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بر صحبت که گفت و شنود کاری
نکشاید بجلسی در طلب بی اثر می آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجناب دیگری و اگر سیر واقع شود اگر چه رده
خود را رساند و شافهه چیزی افاده نموده بسرعت باز گردند گنجایش دارد زیاده برین تصدیع است بالغیب

الاجوبة المسئول عنها آنکه جناب مشیخت پناهی معارف آگاهی شیخ تاج دران صوب مغتنم اند

و بزرگ اند استعداد شما را بطریق ایشان مناسبت کم است بلا رابطهٔ مناسبت حصول مطلوب

متعسر است والامر عند الله گاه گاه اگر چیزی از احوال خود می نوشته باشند تا آن تقریب ازین جانب

هم چیزی نوشته شود مناسب است چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه همواره در حرکت میباشد مکتوب

شصت و دویم بجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه جذبه که پیش از

سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت جذبه که بعد از

سلوک است از مقاصد است و ما یناسبه آن الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

طریق وصول دو جزء است جذبه و سلوک بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است

از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نی جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه

که بر تقدیر بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیهٔ سابق از برای

تسهیل مسالک سلوک است تا بسلوک کار بسرعت آید و به قطع منازل جمال مطلوب نماید جذبهٔ اولی

کالصورة است مر جذبهٔ اخری را و فی الحقیقة با یکدیگر مناسبت ندارند پس مراد از اندراج نهایت در بدایت

که در عبارات مشایخ این سلسلهٔ علیه واقع است اندراج صورت نهایت در بدایت والا حقیقت

نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد تحقیق این مبحث در رساله که در تحقیق

حقیقت جذبه و سلوک و امثال آنها تحریر یافته بتفاصیل ذکر یافته است الفقیه عبور از صورت بحقیقه

ضروریست و اکتفا از حقیقت بصورت از دوری حققنا الله سبحانه بالحقيقة الحقة وجنبنا

عن الصورة الباطلة بحرمة النبي المختار وآله الابرار عليه وعليهم من الصلوات اكملها

ومن التحيات افضلها مکتوب شصت و سیوم بسیادت پناهی نقابت دستگاهی شیخ

فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله و تسلیماته علیهم در اصول دین متفقند

اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی از کلمات متفقهٔ ایشان

اما بعد ثبتنا الله وایاکم علی جادة آبائکم الکرام علی افضلهم اصالة وعلی بواقیهم متابعة
انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته وتحیاته وبرکاته علی اجمعهم عموما وعلی افضلهم خصوصا
رحمتها اند که بواسطهٔ این بزرگواران عالم بنجات ابدی مستسعد گشته است و از گرفتاری سرمدی خلاصی یافته
اگر وجود شریفشان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس
خبر نمیداد و بآن راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و باوامر و نواهی که عباد را بمحض کرم از برای نفع ایشان
مکلف ساخته است بتکلیف منتفع نمیبود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکر این نعمت
عظمی بکدام زبان راست آید و کرا مجال آن که از عهدهٔ آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا
الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة والسلام واین بزرگواران
در اصول دین متفقند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات و صفات او تعالی و تقدس و حشر و نشر و ارسال
رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم بطریق خلود و تابید اختلاف ایشان در بعضی
احکامست که بفروع دین تعلق دارد حق سبحانه در هر زمان بر یک پیغمبر اولی العزم ازیشان آن زمانرا
ببعض احکام مناسبهٔ آنها وحی فرستاده و باحکام مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در احکام شرعیه
از حکم و مصالح حق است سبحانه و بسیار است که بر یک پیغمبر صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام
متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند از جملهٔ کلمات متفقهٔ این بزرگواران نفی عبادت غیر حق است
سبحانه و منع شرکت با او تعالی و تقدس و نا گرفتن بعض مخلوقات مر بعض دیگر را ارباباً غیر از
حق سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان ایشان باین دولت مشرف نشده اند و غیر از
انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده و منکران نبوت اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر
خالی نیست یا تقلید اهل اسلام میکنند یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت

ونزد اهل اسلام در وجوب وجود واحد است وهم در استحقاق عبادت مراد از کلمهٔ طیبهٔ لا اله
الا الله نفی عبادت آلههٔ باطله است واثبات معبودیت حق است سبحانه وکلمهٔ دیگر که مخصوص باین
بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سایر مردم واله معبود حق را میدانند سبحانه ومردم را
دعوت باو تعالی میکنند واو را سبحانه از حلول واتحاد منزه میگویند ومنکران نبوت نه چنین اند بلکه
رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند وحق را سبحانه حلول در خود اثبات میکنند واز استحقاق عبادت
واطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از بندگی برآورده در منکرات افعال ومستقبحات
اعمال می افتند وراه اباحت بدینها کشاده میکردند وگمان می برند که آلهه اند از هیچ چیز ممنوع نیستند هرچه
میگویند صواب میدانند وهرچه میکنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لهم ولاتباعهم
ولاشیاعهم وکلمهٔ دیگر که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بران متفق اند ومنکران ایشان
ازان دولت نصیبی نیست آنست که این بزرگواران نزول ملائکه را معصوم مطلق اند وهیچ تعلق بخوش
غلط ندارند قائلند وامنای وحی محل کلام ربانی تعالی وتقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هرچه میگویند
از حق میگویند تعالی وتقدس وهرچه میرسانند از حق میرسانند واحکام اجتهادیهٔ ایشان نیز مؤید
بوحی اند اگر بالفرض زلتی واقع میشد فی الحال حق سبحانه وتعالی تدارک آن بوحی قطعی میفرمود ودر شان
منکران که مدعیان الوهیت اند هرچه گویند از خود گویند وهمه را صواب دانند بواسطهٔ زعم الوهیت پس
انصاف در کار است شخصی که از کمال بیخردی خود را آله بگیرد ومستحق عبادت داند وافعال ناشایسته باین
زعم فاسد بوقوع آرد سخنان او را چه اعتبار است وبر اتباع او چه مدار ع سالی که نکوست از بهارش
پیدا است اظهار امثال این سخنان برای ارویا ایقاظ است والا حق از باطل جدا است ونور از ظلمت
هویدا جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم ثبتنا علی متابعة هولاء
الاکابر علیهم الصلوات والتحیات اولا وآخرا بقیهٔ المقصود آنکه سیادت پناها میان پیر کمال

ایشان ابن

ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن اینقدر هست که حقیر چند گاه است
که از تشنگی آب زلال محظوظات قدسیت آیات اشتیاق عتبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعف بر ایشان
طاری شده بود و تا زمانی صاحب فراش بوده اند بعد از فراغ متوجه ملازمت عالیه گشته اند امیدوار عنایت اند

مکتوب شصت و چهارم نیز بسیادت و نقابت پناه سید شیخ فرید صدور یافت در بیان لذت
والم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و ما یناسب ذلک سلمکم الله سبحانه

و عافاکم فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات لذت والم
دنیا بر دو قسمست جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را ازان لذتست روح را ازان الم است و هر چه جسم را ازان
متألم است روح را ازان التذاذ است پس جسم و روح نقیض یکدیگر باشند و درین نشأه که روح بمقام
جسم تنزل نموده و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز بحکم جسم پیدا کرده بلذات او ملتذ گشته است و بالم
او متألم است مرتبه عوام کالانعام کریمه ثم رددناه اسفل سافلین در شأن ایشان
صادق است وای بر ارواحی که روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع ننماید ابیات پایه آخر
آدم است آدمی گشت محروم از مقام محرمی گر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از وی هیچکس محروم تر
ازینجاست که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفراوی که بواسطه علت
صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس عقلا فکر ازاله این مرض لازمست نمایند و مصائب جسمانی خرم و شادان
زندگانی نمایند بیت ای این عیش و عشرت ساختن صد هزاران جان بباید باختن و چون نیک
ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا درد و الم و مصیبت نمی بود بجوی نمی ارزید ظلمتهای آن را
دفایع و حوادث زایل میگرداند تلخی حوادث در رنگ تلخی داروی نافعست که ازاله مرض می نماید محسوس
این حقیر شده است در دعوتهای عام که طعام می پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خوران
شکوه میکنند و منقصت طعام و صاحب طعام می نمایند صاحب طعام را ازین معنی شکستگی الحاصل

میگردد بهمین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله می نماید و در معرض
قبول می آرد و اگر شکوهٔ آن جماعت نمیبود و انکسار قلب صاحب طعام نمی شد طعام سراسر پر از ظلمت و کدورت
بود احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و زاری آمد و ما ناز پروردگان جز بیان عیش
و تنعم شکل کار است فما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نص قاطع است و عبادت عبارت
از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقت انسان خواری است علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا بهشت
ایشانست و زندان عیش چو بیان شد جهل از عقل دور است پس آدمی را از غم و محنت گریز چاره نیست و از
ورزش آن بر برابری گذر نه حضرت حق سبحانه ما بیطاقتان را برانچه مستحقت کرامت فرماید بعزت جده
الامجد علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها مکتوب پنجم بخان اعظم
صدور یافت در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریص و اغوا در
تقویت اهل اسلام و اجرای احکام ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی اعداء الاسلام فی اعلاء الاحکام
بحرمة الصادق علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فی حدیث الاسلام بدأ غریبا
وسیعود کما بدأ فطوبی للغرباء حضرت اسلام بجائی رسیده است که کفار برملا طعن اسلام و ذم
مسلمانان مینمایند و بی تحاشا اجرای احکام کفر و مداحی اهل آن در کوچه بازار می کنند و مسلمانان از اجرای احکام
اسلام ممنوعند و در اتیان شریعت مذموم و مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت
عقل ز حیرت که این چه بو العجبیست سبحان الله و بحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع
شریف بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس گشته است معامله انقلاب پیدا کرده وا حسرتا و اندامتا و اویلاه
امروز وجه شریف شما را مغتنم میشمریم و مبارز در معرکهٔ ضعیف و شکست خورده جز شما را نمی دانیم حق تعالی
در تقاید مؤید و ناصر شما باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات در خبر وارد است
لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون درین تاکید جنونی که مبنای آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس گشت

الحمد

الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز است که عمل قلیل را اجر جزیل باعتبار تمام قبول میفرمایند از
اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نیافته است که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبهٔ
اعدا اگر اندک تردّدی میکنند بخلاف وقت امن و تسکین اعدا این جهاد قولی که امروز شما را میسّر شده است
جهاد اکبر است مغتنم دانسته وهل من مزید گویند و این جهاد قولی را به از جهاد قتالی دانند امثال
ما مردم فقرای بی دولت ازین دولت محرومیم هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم و للعاشق المسکین
ما یتجرّع بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید برسی حضرت خواجه احرار
قدس الله تعالی اسراره الاقدس میفرموده‌اند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخ در عالم مرید نیابد اما
مرا کار دیگر فرموده‌اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم در صحبت سلاطین میرفته‌اند و بتصرف
خود ایشان را مسخّر میساخته‌اند و بتوسل ایشان ترویج شریعت میفرموده‌اند ملتمس آنست که چون حق سبحانه
ببرکت محبت شما باکابر این خانوادهٔ بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شما را تأثیر بخشیده است
و عظمت مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر داشته سعی فرمایند که لااقل احکام کفریهٔ اهل کفر که در اسلام
شیوع پیدا کرده‌اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ شوند جزاکم الله سبحانه
عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیه الصلوة و السلام
مفهوم میشد درین سلطنت ظاهراً آن عناد نیست اگر هست از عدم علم است ترس آنست که مبادا
اینجا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد ع چو بید بر سر ایمان خویش میلرزم ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات فقیر بغوری
در اینجا آمده بود بهر است که از آمدن خود ایشان را اطلاعی نداده و بعضی سخنان نافعه نویسد و از محبت
عزیزیکه بواسطهٔ مناسبت فطری است خبر کند قال علیه الصلوة و السلام من احب اخاه فلیعلم
ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را باید که او را اعلام کند از آن محبت و السلام علیکم

وعلی جمیع من اتبع الهدی مکتوب شصت و ششم نیز بخان اعظم صدور یافته در مدح طریقه
علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار اهالیها و مناسبت این طریق بطریق اصحاب کرام علی نبینا و علیهم
و علیهم الصلاة والسلام و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه اویس قرنی باشد یا عمر مروانی

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
مبنی بر اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که
ما نهایت را در بدایت درج میکنیم و این طریق بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این
بزرگواران را در اول صحبت آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن میسر میشد که
اولیای امت را در نهایة النهایة شمه ازان کمال دست میدهد بر این قیاس وحشی قاتل حمزه علیه الرحمة که یکمرتبه
در بدو اسلام خود بشرف صحبت سید الاولین والآخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
والتحیات مشرف شده بود از اویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد و آنچه وحشی را در اول صحبت
خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام میسر شد اویس قرنی را رضی الله عنه با آن خصوصیت در انتها
میسر نشد لاجرم بهترین قرون قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمة ثم کار دیگران را
در پس انداخت و اشارة بعد درجه نمود شخصی از عبدالله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما
افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول
الله صلی الله تعالی علیه و سلم خیر من عمر ابن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسله این حضرات
سلسلة الذهب آمد و مرتبه این طریق عالی بر سایر طرق در رنگ مرتبه قرن اصحاب کرام بر سایر
قرون برتر گشت علی ما هی علیه که از کمال فضل در آغاز شربه ازان جام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات
ایشان جز ایشان را متعذر است و نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود ع قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا ع سالی که نکوست از بهارش پیداست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله

خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم
ثم من یلونهم
حدیث

ذو الفضل العظیم

والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره میفرمودند که ما فضلیانیم جعلنا
الله سبحانه وایاکم من محبی هولاء الاکابر ومتابعی آثارهم بحرمة النبی القرشی علیه وعلی
آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها مکتوب شصت و هفتم بخان خانان صدور یافت در
سفارش محتاجی ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات ظاهراً وباطناً ویرحم الله عبداً قال آمینا دو امر است که باخبار آن آورده شد که تصدیع
ایشان جرئت نماید اول آن اظهار رفع مظنه آزار است بلکه حصول مودت واخلاص وامر ثانی ابای احتیاج
محتاجیست که به فضیلت صلاح متحلی است و بمعرفت و شعور ممتاز از روی نسب کریمست و از روی
حسب شریف مخدوما را اظهار حق نوعی از مرارت است اگرچه بحسب شدت وضعف متفاوت باشد قبلی
سعادتمندی می باید که این مرارت را در رنگ عسل بیاشامد وهل من مزید گوید تلوینات احوال از
لوازم صفت امکانست جماعتی که بتمکین رسیده اند نیز از تلوین نرسته اند بیچاره ممکن که گاهی مغلوب سلطان
صفة جلالیه است و گاهی محکوم صفات جمالیه وقتی محل قبض است و وقتی مورد بسط و هر روز سر را احکام
جداست دیروز آن بود امروز این است قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف
یشاء والسلام مکتوب شصت و هشتم بخان خانان صدور یافت در بیان آنکه تواضع
از ارباب غنا مستحسن است و استغنا از ارباب فقر وما یناسب ذلک الخیر فیما صنع الله مخدوما
بیت هر آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ تواضع از ارباب غنا زیبا است
واستغنا از ارباب فقر لان المعالجة بالاضداد در مکاتیب گذشته شما غیر از استغنا امری مفهوم
نشد هرچند مقصود شما تواضع بود مثلا در مکتوب آخر مسطور بود بعد الحمد والصلوة نموده
می آید این عبارت ناسبک دریابد که در کجا باید نوشت آن خدمت فقرا بسیار کرده اید اما رعایت
آداب خدمت هم ضرور است تا ثمره بران مترتب شود وبدونها خدمت الفساد بل انقلاب است

[illegible]

او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها از تکلف بری اند اما التکبر مع
المتکبرین صدقة حضرت خواجه نقشبند را قدس الله تعالی سره شخصی گفت که متکبر است فرمودند
تکبر ما از کبریای اوست این طایفه را ذلیل خوار مهر نه انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب
لو اقسم علی الله لابره حدیث نبویست علیه الصلوة والسلام بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل
ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است محبان عزیز و مخلصان صمیمی شما می باید که
ملاحظه نفس امر داشته باشند و بشما هر چه رسانند از نفس الامر رسانند و هر کنکاشی که بدهند
صلاح شما را می باید که منظور دارند نه مصالح خود را که آن خیانت محض است بعضی از منافع شما
از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما که هستند تقصیر از یک طرف
ندانند هر چند این مقدمات تلخ نمایند اما خوش آمد گویندگان شما بسیار اند همان اکتفا کنید مقصود
از نوشتن فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است (اینهای) و ظهور رذایل مخزونه لیکن می باید که اظهار این قسم سخنان
نه از روی آزار است بلکه از روی نیکخواهی و دلسوزی است یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر که زود
بیشتر می آمدند محتمل که فقیر به حال خود را بشما می رسانید اما در اثنای راه سر پیش ملاقی شدند معذور
خواهید داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه مکتوب شصت و نهم نیز بخان خانان صدور یافت
در بیان تواضع که موجب رفعت درین است و در بیان آنکه نجات در متابعت اهل سنت
و جماعت است که فرقه ناجیه اند الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله الثقلین نامه گرامی
که مصحوب اخوی مولانا محمد صدیق ارسال داشته بودید وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله
عنا خیر الجزاء و چون رعایت آداب فقرا نموده اید و بتواضع سخن رانده اید امید است که بحکم من
تواضع لله رفعه الله قدر و این تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت ترقی
لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده اید چنان تصور فرمایند که این انابت بدست فقیر
اشاره و بار شما را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انفرو دبنان

از درویشان واقع شده است مترصد نتایج و ثمرات آن باشید اما حقوق آنرا باید که حتی الامکان

مرعی دارید از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم و معارف چه وانماید که علمای مجتهدین و صوفیهٔ محققین

شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن تقصیر جایز نداشته اند و پارهٔ از مسودات این کم بضاعت

نیز ظاهرا بعضی یاران بخدمت شما برده باشند بنظر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجاة متابعة اهل

السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه فی الاقوال والافعال وفی الاصول والفروع فانهم الفرقة

الناجیة وما سواهم من الفرق فهم فی معرض الزوال و شرف الهلاک علم الیوم احد او لم یعلم

اما فی الغد فیعلم کل احد ولا ینفع اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت مآب سید ابراهیم

از قدیم چون انتساب بآن آستانهٔ علیه دارد و در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمهٔ کرم لازمست که درکار

زمانه که اوان فقر و پیری را با اهل و عیال بفراغ خاطر گذرانند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول باشند والسلام

مکتوب هفتادم نیز بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه آدمرا جامعیت او سبب بعد اوست

همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة

المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا آدمرا جامعیتی که عنایت

سبب قرب و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تضلیل است و تجهیل نیز زیرا که جامعیت است قرب بواسطه

آئینه مرآتیت اوست و قابلیت ظهور جمیع اسما و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز حدیث قدسی لا یسعنی

ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن رمز از این بیان است و بعد او سبب احتیاج

اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را بهمه چیز در کار است خلق لکم ما فی الارض جمیعا بواسطه

این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری است که سبب بعد و تضلیل او گشته است ابیات پایهٔ آخر آدم است

آدمی زان گشت محروم از مقام محرمی گر نگردد باز مسکین زین سفر نیست از وی هیچکس محرومتر زانکه بهترین

همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کاینات هم او و از آن منه محمد حبیب رب العلمین

علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات وابوجهل اللعین علی قرب
السموات والارضین پس ناچار ما را از گرفتاریکه از منزه است از یکا بیز حاصل نباید خوار بادر خرابات
لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله ترک نه کار چند روزه را بر وفق اتباع صاحب شریعت
علیه وعلی آله الصلوة والتحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی و فوز به نعمات سرمدی
وابسته بسعادت این اتباعست پس در اموال نامیه وانعام سائمه ادای زکات کما هو حقه باید نمود
و آنرا وسیلهٔ عدم گرفتاری باموال وانعام باید ساخت و در مطعومات وملبوسات لذیذه ونفیسه حظ
نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه واشربه غیر از حصول قوت بر ادای طاعت نیتی دیگر نباید کرد
وجامهٔ نفیس بحکم کریمهٔ خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة بنیت تزیین بامر
باید پوشید ومشوب به نیت دیگر نباید ساخت واگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف
برین نیت باید آورد فان لم تبکوا فتباکوا ودایم بحق سبحانه وتعالی ملتجی ومتضرع باید بود که حقیقت
نیت میسر شود واز تکلف وا رهد بیت می تواند که دهد اشک مرا حسن قبول آنکه در ساخته است قطرهٔ
باران را وعلی هذا القیاس در جمیع امور بمقتضای فتوی علمای دیندار که (رخصت) عزیمت را اختیار نموده اند
واز رخصتها اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیلهٔ نجات ابدی باید دانست ما یفعل الله بعذابکم
ان شکرتم وآمنتم مکتوب بیست و یکم بمیرزا داراب ابن خان خانان صدور یافت در بیان
آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجبست وحصول شکر بابیان شریعت است لا غیر الهمکم الله سبحانه
ونصرکم شکر منعم بر منعم علیه واجبست عقلاً وشرعاً ومعلومست که وجوب شکر باندازهٔ وصول
نعمتست پس هرچند وصول نعمت بیشتر وجوب شکر زیاده تر پس بر اغنیا علی تفاوت درجاتهم
نسبت بفقرا اضعاف مضاعف شکر واجب لهذا فقرای این امت پیش از اغنیا بپانصد سال
در بهشت خواهند آمد وشکر منعم تعالی اولاً بتصحیح عقاید است بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه که اهل سنت

[illegible]

وجماعتند

وجه هشتند و ثانیاً بیان احکام شرعیه عملیه است بر وفق آرای مجتهدین بر فرقه ناجیه و ثالثاً تصفیه و
تزکیه است بر طبق سلوک صوفیه علیه از فرقه سنیه و وجوب این رکن اخیر استحسان است بخلاف رکنین
سابقین چه اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن رکن سیوم عملی که مخالف این ارکان
ثلثه است اگر چه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده باشد داخل معصیت است نافرمانی و ناسپاسی
منعم جل سلطانه براهمه هند و فلاسفه یونان در ریاضات و مجاهدات خود را معاف نداشته اند اما آن
ریاضات چون بر وفق شرایع انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علی اجمعهم عموماً و علی افضلهم
خصوصاً واقع نشده اند مردود اند و از نجات اخروی بی نصیب فعلیکم بمتابعة سیدنا و مولینا
و شفیع ذنوبنا و طبیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعة
خلفائه الراشدین المهتدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مکتوب هفتاد و دوم

بخواجه جهان صدور یافت در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب
آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نبود و ما یناسب ذلک

سلمکم الله سبحانه و عافاکم ما احسن الدین و الدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا
از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد آمد و چون درین اوان حقیقت ترک
آن میسر نیست بلکه متعسر است بضرورت بترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از انست که
در امور دنیویه بمقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد در مطاعم و مشارب و مساکن حدود
شرعیه را رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد در اموال نامیه و انعام سائمه زکاة مفروضه را
ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و بآخرت
جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود و از بحث خارجست حکم منافق دارد که صورت ایمان
در آخرت سود مندش نخواهد گشت نتیجه او عصمت دما و اموال دنیویست فقط بیت

مصرع آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ تا کدام صاحب دولت باشد
که این طمطراق دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای لذیذ و چرب و لباسهای فاخر و پرنقش
کلمهٔ حق را بسمع قبول استماع نماید بیت گوشش از بار در گران شده است ؛ نشنود ناله و فغان مرا ؛
وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة بقیة المراد میان شیخ زکریا که سابقا کروری بود الحال محبوس است مردی عالم و فاضلست
بتوهم عالم مرتبت بزندان محبوس است بواسطهٔ ضعف پیری و ضیق معیشت و نداری مدت
حبس بتوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده سعی در مخلص ما نماید بکثرت میاه راه مانع آمد
چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمت ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدع گشت امیدوار است
که توجه عالی درباره آن ضعیف مرعی خواهند داشت که علامت رشد است والسلام اولاً و آخراً

مکتوب هفتاد و سیم بقلیج الله ابن قلیج خان صدور یافت در مذمت دنیا و ابنای آن که در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریض بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک

حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت سنیهٔ مصطفویه
علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی
فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموّه و مزیّن گردانیده اند
صورت او را بخال و خط و زلف دلفریب موهومه مرتب ساخته اند و در نمود شیرین است و بطراوت
و نضارت متخیل لکن فی الحقیقة جیفه ایست عطر اندوده و مزبله ایست پر از ذباب و دوده
سرابیست آب نما و زهریست شکر آسا باطن او سراسر خراب و ابتر است معامله او با ابنای
خود با این همه کند که از هرچه گویی بدتر فریفتهٔ او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع
هر که او بظاهر مفتون گشت بداغ خسارت ابدی متسم و هر که بحلاوت و طراوت او نظر کرد بندامت

سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات والتحیات فرموده است الدنیا والاخرة ضرتان ان رضیت احدیهما
سخطت الاخری (رفعت) پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت ازوی در سخط است پس ناچار از آخرت
بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه وایاکم من محبتها ومحبة اهلها ای فرزند بیهمه میدان
که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال
ما لا یعنی همه را داخل دنیا دان علومی که با آخرت کار نیاید همه از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه
و حساب و امثال آنها از علوم لا طایل بکار می آمد فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة و
السلام علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه بیت هر چه جز ذکر خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کار است
نه بآن معنی است که معرفت اوقات بی معرفت نجوم حاصل نیست بلکه بآن معنی است که علم نجوم یکی
از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را
به از عالمان نجوم میشناسند قریب باین سخن است وجهی که در تحصیل علم منطق و حساب و مانند
اینها که فی الجمله در بعض علوم شرعیه در کار اند گفته اند بالجمله بعد از تمحلات (و تکلفات) بسیار وجه جواز از برای
اشتغال باین علوم پیدا می شود اما اگر مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویه
ادله کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا یجوز اصلا انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم
فوت امور واجبه باشد از قرابات می بر آید یا نه شک نیست که اشتغال باین علوم مفوت اشتغال
بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه و تعالی از کمال عنایت بنهایت خویش ترا در ابتدای
جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود و بدست یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم انابت داده نمیدانم از دست نفس و شیطان ترا ثبات بران توبه میسر شده

باشد بانه استقامت مشکل می نماید موسم عنفوان جوانیست و اسباب دنیوی همه میسر و
بیشتر از قرناء بمناسبت و ناملایم بیت همه اندر زمن تو ابست که تو طفلی و خانه رنگین است
ای فرزند کار اینست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت
اکتفا باید کرد آنهم بنیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلا مقصود از خوراک قوة
بر ادای طاعت است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد علی هذا القیاس سایر المباحات
الضروریة اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت
مهما امکن اجتناب فرموده و از جمله عزایم اکتفاست بقدر ضرورت و اگر این دولت میسر نشود
باری از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات با موی مباحات
بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را بر وسیع ساخته
قطع نظر از این تنعمات کدام عیش برابر آنست که مولای ایکس اگر از این شخص راضی باشد و کدام
جفا برابر آنست که رسید او از اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من
الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده است محکوم بحکم مولی او را
سر خود نساخته اند و در سر خود نگذاشته اند فکر باید کرد و عقل دوراندیش را کار باید فرمود
فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانیست جوانمرد آنست
که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد و محتمل که او را تا زمان پیری نگذارند
و اگر گذارند جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کاری نتواند کرد حالا که اسباب
جمعیت همه میسر است و وجود والدین همه از جمله انعامات حق است سبحانه که غم معیشت ایشان
بر سر ایشانست و موسم فرصت است و زمان قوة و استطاعت بکدام عذر امروز بفردا باید
انداخت و رخت بتسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک المسوفون

اکر از مهمات

آری اگر مهمات دنیای دنی را بر فردا انداخته و امروز باعمال آخرت پردازند بسی مستحسن است چنانکه
عکس این مستقبح است زیرا که در وقت عدم استیلای آنها اضعاف مضاعف آنرا اعتبار نیست در وقت
سپاهیگری سپاهیان کارگذار را در وقت استیلای اعدا اعتبار بیشتر است اندک ترددی هم اعتبار میگردد
و نمایان میشود در وقت امن از تشتر اعدا این قسم اعتبار نمینماید ای فرزند مقصود از خلقت انسان که
خلاصه موجودات است نه لهو و لعب و نه خوردن و خفتن است مقصود از وی ادای وظایف بندگیست
و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع به جناب قدس خداوند جل سلطانه عباداتی که شرع
محمدی علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای آن منافع و مصالح عباد است و جناب
قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عاید نمیشود کمال ممنون گشته می باید ادا کرد و با نقیاد تمام و امتثال
اوامر و انتهاء از نواهی باید کوشید حق سبحانه با وجود غنای مطلق عباد را با مر و نواهی سرافراز ساخته است
ما محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم می باید کرد و منت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید
آن فرزند میداند که یکی از ابنای دنیا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر یکی از متعلقان زیر دست خود را
بخدمتی سرافراز سازد و در آن خدمت نفعی تام بر نیز عاید است این زیر دست حکم او را چه بلا عزیز
میدارد و میداند که شخص عظیم القدر این خدمت را فرموده است بممنونیت تمام باید بجا آورد چه بلا شد
عظمت خداوندی جل شانه از عظمت این شخص هم در نظر کمتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل
عظمته نمی کوشند شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را باید برآورد و عدم امتثال اوامر الهی جل شانه
از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند و باور نمیکنند و یا عظمت آمر تعالی
و تقدس در نظر حقیرتر از عظمت ابنای دنیا می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند
شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا با استیلای تمام بر فلان قوم شب خواهند ریخت عقلای
آن قوم از پی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب متهم است

عما الفهای

لیکن میگویند در محل توهم خطر نیز عقلا احتراز لازمست مخبر صادق علیه الصلوة والسلام
تمام از عذاب اخروی خبر داده است هیچ متاثر نمیشوند و اگر متاثر شوند فکر دفع آن نکنند در حالی
انکه علاج دفع آنرا نیز مخبر صادق علیه الصلوة والسلام بیان معلوم کرده اند پس چه ایمانست که مخبر
صادق در رنگ خبر دروغگو اعتبار ندارد در صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد
یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نه چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند و همچنین
حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید والله بما تعملون بصیر با وجود این اعمال قبیحه که بوجود
می آرند اگر بدانند که شخص حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمیکنند پس
حال اینها اند و حال خالی نیست یا خبر حقتعالی سبحانه باور نمیکنند یا اطلاع حقسبحانه را اعتبار
نمیدهند پس این قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازمست که از سر تجدید ایمان
نکنند قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نا مرضیات
حقسبحانه توبهٔ نصوح از سر اعاده نماید از اموری که نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشد
پنج وقت نماز بجماعت گذارد و اگر قیام لیل و تهجد میسر شود زهی سعادت و ادای زکوة مالی
نیز از جملهٔ ارکان اسلامست آنرا البته ادا کند طریقی که ادای آن اسهل باشد اینست که از مال خود آنچه
حق فقراست سالیانه جدا سازند و به نیت زکاة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکات
خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکات لازم نیست یکدفعه جدا کردن اکتفا میکند
معلومست که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیت زکاة نیست
محسوب نمیشود هم زکات از ذمه ادا میشود و هم از خرج با تقریب خلاصی است اگر بالفرض آنقدر
در سال خرج فقرا نشود و بعضی باشد آنرا بان طور جدا از مال خود نگاه دارند در هر سال همین قسم عمل
بکار دارند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد شاید فردا موفق شوند

ای فرزند چون نفس بالذات بسیار بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکشی بضرورت

سخن گفته میشود و الا اموال و املاک همه از حقست سبحانه این کس را چه مجالست که دران بکشش

نماید باید که بمنت تمام ادا کند و هم چنین در سایر عبادات خود را بهیچ وجه معاف ندارد

و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود هم چنین اینها ادای آن حق است

بلا تمست و تملق هم رفع میشود و در آخرت کار مشکلست علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از

علمای آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تا ثیر است شاید که به برکت انفاس ایشان بعمل آن

موفق شود از علمای دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علمای متقی پیدا

نشود بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجامیان محمد محسن اثره از علمای دیندارند و میان

شیخ علا اثره خود آشنایی شما اند غرض این هر دو عزیزان دران نواحی مغتنمند در تفتیش مسایل

شرعیه با ایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را با ابنای دنیا چه مناسبت که از نیک و بد

ایشان سخن کنیم نصایح شرعیه درین باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند فلله الحجة البالغة

اما آن فرزند چون از راه انابت بفقرا رجوع آورده بود و لا بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات

توجه بحال آن فرزند میشود همان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصایح و مسایل

بگوش آن فرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیمار که علم بدارو و مرض خود دارد و تا آن

دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فایده نمیکند این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود

حجت را درست میسازد قال علیه الصلوة و السلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم

لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت ارباب جمعیت اگرچه

ثمره نداده باشد اما از نفاست جوهر مستعد آن فرزند چنین میدانسته است که حق سبحانه به برکت آن

انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل کمالات سازد و بهرحال رشته محبت

[illegible]

این طایفه را از دست ندهد والتجا و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه بتوسل
محبت این طایفه بمحبت خود مشرف سازد و بتمام بجانب خود کشد و از این خرخشه‌ها بالکل خلاص
سازد ابیات عشق آن شعله است کو چون برفروخت * هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت *
تیغ لا در قتل غیر حق براند * در نگر زان پس که بعد لا چه ماند * ماند الا الله و باقی جمله رفت *
شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت * مکتوب هفتاد و چهارم بمیرزا بدیع الزمان
صدور یافته در تحریض بمحبت فقرا و توجه ایشان و النصح باتباع صاحب الشریعة علیه
وعلی آله الصلوة والسلام مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه ورود یافت حمدا لله سبحانه
که از فحوای آن محبت فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایه سعادتست لانهم
جلساء الله سبحانه وهم قوم لا یشقی جلیسهم وکان رسول الله صلی الله علیه وآله
وصحبه وسلم یستفتح بصعالیک المهاجرین وقال علیه الصلوة والسلام فی شانهم
رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره سعادت آثارا فقره در صحیفه
گرامی اندراج یافته بود که خدا بو شاتبن این نعمتیست که مخصوص بحضرت واجب الوجود است جل
سلطانه عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوند جل شانه
مشارکت جوید و در راه خداوندی پوید علی الخصوص در نشاء اخرویه که مالکیت و ملکیت هم بطریق
مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم الدین است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا فرماید
که لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عبارت از آن روز
غیر از هول و دهشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نه الله تعالی در قرآن مجید
خود از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی ان
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع

کل ذات

کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم بسکاری ولکن عذاب الله
ولکن عذاب الله شدید ابیات دران روز کز فعل پرسند وقول اولو العزم را دل بلرزد ز هول
بجای که دهشت برد انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا بقیة النصح سلوک اتباع صاحب الشریعة
علیه الصلوة والسلام والتحیة لازم فان النجاة بدونه محال وعدم الالتفات الی
زخارف الدنیا وعدم الاعتناء بوجودها وعدمها طریق النجاة فان الدنیا مبغوضة
الله تعالی لیس لها قدر عنده سبحانه فینبغی ان یکون عدمها خیرا من وجودها عند
العباد وقصة عدم وفائها وسرعة زوالها مشهورة بل مشهودة فاعتبروا
بابنائها الذین مضوا من قبل وفقنا الله سبحانه وایاکم بمتابعة سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب هفتاد و پنجم نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافت
در تحریض بر متابعت سید الکونین علیه وعلی آله الصلوة والسلام اولا بتصحیح عقاید ثانیا بدانستن
احکام ضروریهٔ فقهیه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله او را نقا می باید طلبید سلمکم الله
سبحانه وعافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها بر نهجی که علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بیان فرموده اند
اولا تصحیح عقاید بمقتضای آرای صائبهٔ این بزرگواران باید کرد ثانیا علم حلال و حرام و فرض و واجب
و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از
حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدونهما
خرط القتاد و نیارزد گدای آن نمی کنند که آنرا از مطالب شمرند و حصول حال و وجد و اورا از مقاصد
انگارند بلند همت باید بود و از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بی وسیله او را نقا باید طلبید کار
اینست و غیر این همه هیچ چون التفات نموده بتر خواسته اند فبشری لکم سالما و غانما مراجعت

خواهند نمود اما بیشترها را مرضی دارند و آن وحدت قبلهٔ توجه است قبلهٔ توجه را متعدد ساختن خود را
در تفرقه انداختن است مثل مشهور است هرکه یکجا همه جا و هرکه همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتحیات مکتوب بیست و ششم بقلیج خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی است
و در تحریض بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دایرهٔ فضول مباحات را
تنگ‌تر باید گرفت و بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله سبحانه عما یعیبکم
وصانکم عما شانکم بحرمة سید البشر المنقی عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات
اکملها ومن التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فا
نتهوا مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهای مناهی و معظم ترین این دو جزو جزو آخر است که معبر
بورع و تقوی است ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بعبادة واجتهاد
وذکر آخر برعة فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تعدل بالرعة شیئا یعنی الورع وقال ایضا
علیه من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان
بر ملک ازین جزو متحقق است ترقی بدارج قرب هم ازین جزو ثابت میشود چه ملایکه در جزو اول
مشارکند و ترقی ایشان مفقود است پس رعایهٔ جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از
اشد ضروریات دین و رعایهٔ این جزو که مدار آن اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود
که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که
ارخای عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات میرساند و مشتبه بحرام نزدیک است من حام
حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس در حصول کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت

لابد آمد

عصمکم شما را محفوظ گرداند عما یعیبکم از آنچه شما را معیوب کند وصانکم شما را نگهدارد عما شانکم از آنچه عیب رساند ۱۲

کسی که گرد چیزی که قرق شده باشد بگردد نزدیک است که در وی افتد ۱۲

مابدآمد وآن هم مشروط به نیت ادای وظایف بندگی والا آن قدر هم وبالست و قلیل آن نیز
حکم کثیر دارد وچون اجتناب از فضول مباحات بالکلیه در همه اوقات حضوراً دشوارست
بسیار عزیز الوجود است اجتناب از محرمات لازم ساخته مهما امکن دایره ارتکاب فضول
مباحات را تنگ تر باید ساخت و در ین ارتکاب همواره نادم و مستغفر می باید بود و در رنگ
ارتکاب دخول حوالی محرمات دانسته همیشه بحق سبحانه ملتجی و متضرع باید شد این ندامت و
استغفار و التجا و تضرع بحیثیتی که کار آن اجتناب بکند که بفضول مباحات تعلق داشته
و از آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی فرماید انکسار العاصین احب الی من صولة
المطیعین واجتناب از محرمات نیز دو قسم است قسمی است که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمیست
که بحقوق عباد متعلق است و رعایت قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و ارحم
الراحمین فقرا و عباد محتاجند و باللذات بخیل و لئیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من
کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار و لا درهم
ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل
علیه وقال ایضا صلی الله علیه و آله وسلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم
له و لا متاع فقال صلی الله علیه و آله وسلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و
صیام و زکوة و یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب
هذا فیعطی هذا من حسناته و هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی
ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم ثانیا اظهار محمدت و شکر گذاری ایشان می نماید که در بلده معظمه لاهور
بوجود ایشان بسیاری از احکام شرعیه درین طور زمانه رواج پیدا کرده است و تقویة دین و ترویج

[illegible]

ملت‌داران بقعه حاصل گشته و آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد است نسبت بسایر بلاد
هندوستان چه در برکت آن بلده بجمیع بلاد هندوستان ساریست اگر آنجا این را ترویج است
در همه جا نحوی از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم لا یزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی
امر الله وهم علی ذلک چون ایشان را رشته ارتباط صحبی که بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجه
ما قدس الله تعالی سره محکم بود و بنابران جسورانه چند کلمه محرک آن نسبت صحبی گشت زیاده بر این اطناب
حامل رقیمه دعا از مردم نیک و صلحاست و آدمی زاده است حاضر بجناب ایشان آورده امیدوار است
که توجه شریف در باب او مرعی داشته روای حاجت او خواهند فرمود دولت حقیقی و سعادت
سرمدی محصل باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب بیست و
هفتم [illegible] خان صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای بیچون و بیچگون کی میسر شود و دعا
بباب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بیت بعمار خدای هرچه پرستند
هیچ نیست * بی دولت است آنکه بهیچ اختیار کرد * عبادت خدای بیچون و بیچگون جل سلطانه وقتی
میسر شود که از رقیت (بندگی) تمام ما سوی الله آزاد شده و قبله توجه جز ذات احدیت هیچ نماند و مصداق
این توجه استوای ایلام و انعام اوست تعالی بلکه در ابتدای حصول انعام ایلام مرغوب تر آید
دار انعام اگرچه در آخر کار بتفویض میکشد و هرچه میرسد دل را انسب میداند عبادتی که برغبت
در نسبت (رغبت) تعلق دارد فی الحقیقه آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نکات و سرور خویش است
بیت تا تو در بند خویشتن باشی * عشق کوه دروغ زن باشی * حصول این دولت وابسته بفنای
مطلق است و این توجه نتیجه محبت ذاتیه و مقدمه ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها
الصلوة و السلام و التحیه حصول این نعمت عظمی موقوف بر کمال اتباع شریعت او علیه الصلوات

انتهاو من الجبار

اتمها و من التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوات والتسلیمات که از راه نبوت
بوی عطا فرموده اند مناسب ولایت اوست چه در ولایت رو بحق است سبحانه بالکلیه و چونکه
نبوت فرود می آرند همان نور فرود می آید و با آن کمال را با توجه بخلق جمع میکنند و سبب حصول
کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته اند ولایت نبی افضل است از نبوت او پس لاجرم
شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن شریعت مستلزم وصول است بآن ولایت و اگر سوال
کنند که بعض متابعان شریعت آن سرور را علیه الصلوة والسلام از ولایت آن سرور نصیبی نیست
بلکه بر قدم انبیای دیگر اند و از ولایت ایشان نصیبی دارند جواب گوییم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة
والسلام جامع جمیع شرایع است و کتابی که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماوی است پس اتباع
این شریعت گویا اتباع جمیع شریعت است پس باندازه استعداد خود مناسبتی به یکی از انبیا دارد که ولایت
او را اخذ میکند و لا مشاحة فیه بلکه گوییم که ولایت او علیه الصلوة والسلام حاوی ولایتهای
جمیع انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات پس وصول بآن ولایتها وصول بجزویست از اجزای
این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلک الولایة المقصودة کمال متابعته علیه الصلوة و
السلام والمقصود رجا است فلاجرم حصل التفاوت فی درجات الولایة ولو بتیسر کمال
اتباع لا یمکن الوصول الی تلک الولایة اعتراض دیگر وارد میشود که متابعان شرایع انبیای دیگر را ولایت
خاصه محمدی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات حاصل نشود و لیس فلیس الحمد لله الذی
انعم علینا و هدانا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط مستقیم عبارت ازین طریق متین
و شریعت مبین است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم دلیل این معنی است رزقنا الله سبحانه
و ایاکم کمال اتباع شریعته علیه الصلوة والسلام بحرمة کمل اتباعه و معظم اولیائه رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین حامل رقیمه دعا مشرد آن حدود بود بجهت کلمه محرک سلسله محبت گشت والسلام

علیکم و رحمة الله لدیکم مکتوب هفتاد و هشتم بمیرزا بختیار خان صدور یافت در بیان سفر
سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت
علیه و علی آله الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت حقه علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز است که از سفر دهلی و آگره مراجعت واقع
شده است و بوطن مألوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول
بوطن اگر سفر است در وطن است سفر در وطن از اصول مقررهٔ اکابر خانوادهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله
تعالی اسرارهم چه اختیار این سفر درین طریق ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل
میشود جمعی ازین طایفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر سیرو نامی اندازند بعد از اتمام آن سیر
آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آنست آرام میدهند ع این کار دولت است کنون تا کرا دهند
ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها وصول این نعمت عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین است
علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازند
و بامتثال اوامر و انتهای نواهی متحلی نگردند بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت
اگر بمثل سر موی باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدراجست آخر او را رسوا خواهند ساخت حاصل
خلاص بی اتباع محبوب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
ممکن نیست و حیات چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است
که مولای این کس از کردار او ناراضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزئیه و کلیه مطلع است و حاضر و ناظر مردم
باید که ربالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیدهٔ ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور
او امر ناشایسته بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا باشد با وجود علم حضور
حق سبحانه هیچ باز نمیکنند این چه اهانت حق سبحانه را از آن شخص اعتبار نمی کنند نعوذ بالله سبحانه

من شرور انفسنا

بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله
الا الله در هر آن تجدید ایمان باید نمود قول عظیم الشان می باید کرد توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال
ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر نه دهند هلک المسوفون حدیث نبوی است
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تأخیر کنندگان فرصت
غنیمت باید شمرد و در مرضیات حق سبحانه باید عمر صرف نمود و توفیق توبه از عنایات حق سبحانه است همیشه
از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشانی که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک آشنا اند
از ایشان ذوق طلب باید نمود و همت ایشان باید جست تا عنایت حق سبحانه از برکت ایشان ظاهر شده تمام کتاب جناب
اقدس خود را تطهیر باید و مخالفت را در وی گنجایش نماند تا سر موی راه مخالفت شرع گشاده است محل
خطر است تمام سبل مخالفت را باید بست و در ساخت بیت محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز بر پی
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله اعراض بر اهل الله خصوصا که اسم پیری و مرشدی در میان
باشد و راه افاده گشاده شده باشد نباید کرد و اگر استقلال باید انگاشت زیاده برین اطالت این چند
حروف بواسطه ارتباط محبت و اخلاص بتحریر آورده امید است که موجب ملال نشود ثانیا مصدع میگردد
که ملا عمر و شاه حسن آدمیزاده اند خواهان ملازمت ایشان شدند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند
اسماعیل نیز بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه ساده است امیدوار است که فراخور حالت خود بهره یابد
زیاده تصدیع نداد والسلام والاکرام مکتوب بیست و هفتم بنام تربیت خان در صدور بیان آنکه
اگر این شریعت غرا جمیع شرایع را نسخ کرده است و ایمان بحقیت این شریعت اثبات حقیت
جمیع شرایع دیگر است ثبتنا الله تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة ثبات استقامت ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چون که مقرر شده است
که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم جامع جمیع کمالات اسمائیه وصفاتیه و مظهر جمیع تجلیات

بر سبیل اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماویست که بر سایر انبیا علی نبینا
وعلیهم الصلوات والتسلیمات منزل شده اند و ایضاً شریعتی که آنسرور را عطا فرموده اند زبدهٔ
جمیع شرایع ما تقدمست و اعمالی که بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از اعمال شرایع سابقه است
بلکه از اعمال ملایکه نیز صلوات الله تعالی علیه و سلامه علی نبینا و علیهم چه بعضی از ملایک مامور
برکوعند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و هم چنین امم سابقه بعضی نماز بامداد مامور بودند و بعضی
دیگر نماز پیشین دیگر و درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملایکهٔ مقربه خلاصه و زبدهٔ آنرا انتخاب
کرده مامور ساختند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال بمقتضای آن فی الحقیقه تصدیق است
بجمیع شرایع و اتیانست باعمال مقتضیات آن شرایع پس لاجرم معتقدان این شریعت خیر الامم
باشند و هم چنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرایع ما تقدم را
و عدم اتیانست بمقتضای آنها و هم چنین است آن سرور و مکذب این شریعت بدترین امم باشد از آنجاست
الاعراب اشد کفراً و نفاقاً بیت محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او
الحمد لله ذی الانعام والمنة که حسن اعتقاد و کمال اخلاص ایشان نسبت باین شریعت و صاحب این
شریعت علیه الصلوة والسلام والتحیة باحسن وجوه مشهور شده بود و بند ندامت بر اوقات ما اعلا بمواره
و منکر ایشان بوده حق سبحانه و تعالی از زیاده بران عطا فرماید ثانیاً ملتمس آنکه حامل رقیمهٔ دعا میان شیخ مصطفی
از نسل فاضل شیخ جنید درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده اند و از وجوه معاش و وظایف بسیار
داشتند مشار الیه از بی معاشی متوجه لشکر شده است دستار و فرامین همراه آورده امیدوار است
که بتوسل ایشان و جمعیت پیدا کند زیاده مصدع نشد مشار الیه را بصدر عظام بر نهجی سفارش فرمایند
که کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد والسلام والاکرام مکتوب بیست و دوم بمیرزا فتح الله
حکیم صدور یافت در بیان آنکه فرقهٔ ناجیه از هفتاد و سه فرقه فرقهٔ اهل سنت و جماعت است

و در نحو بیخ

فرزند شیخ محمد نعمان

نکوهش فرقهٔ مبتدعه و صاحبان ضلال حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید که امت عبارت از همه هیچ هر فرقه از هفتاد و
سه گروه مدعی اتباع شریعت است و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت
است اما دلیلی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تمیز فرقهٔ واحدهٔ
ناجیه از فرق متعدده فرموده است الذین هم علی ما انا علیه واصحابی یعنی الفرقة الواحدة الناجیة
آنها اند که ایشان بر طریقی اند که من بر آن طریقم و اصحاب من بر آن طریقه ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر
صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة درین موطن برای آن تواند بود که تا بدانند که طریق من همان طریق
اصحاب است و طریق نجات منوط به اتباع طریق ایشانست پس چنانکه حق سبحانه فرموده من یطع الرسول
فقد اطاع الله پس اطاعة حق آمد سبحانه و خلاف اطاعة او صلی الله علیه و علی آله و سلم عین معصیت او تعالی
و تقدس جماعتی که طاعت خدای تعالی را جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها
خبر میدهد و حکم بکفر ایشان میفرماید آنجا که میفرماید یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله
و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک
هم الکافرون حقا پس در ما نحن فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوات والسلام
بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه
عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقه عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام
پس تجاوز از آن طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی
الحقیقه عین معصیت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات در آن طریق مخالف چه محال
و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقه که طریق

اتباع اصحاب آنسرور اند علیه وعلیهم الصلوة والسلام اهل سنت وجماعت اند شکر الله تعالی

سعیهم فهم الفرقة الناجیة پس طعن از اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والسلام

والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعة والخوارج ومعتزلة خود مذهب محدث

دارند واصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذهٔ امام حسن بصری است که باثبات واسطه میان کفر وایمان از

امام جدا شده وامام در شان او فرموده اعتزل عنا وعلی هذا القیاس سایر الفرق الباقیة

وطعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردن است به پیغمبر خدا جل شانه صاحب رسول الله فوالهم

یو قرا صحابه چه خبث ایشان منجر بخبث صاحب ایشان میشود نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد

السوء وایضا شرایعی که از راه قرآن واحادیث بما رسیده است بتوسط نقل ایشان است هرگاه ایشان

مطعون باشند نقل ایشان نیز مطعون ایشان خواهد بود واین نقل مخصوص بعضی دون بعضی نیست

بل کلهم فی العدالة والصدق والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است

والعیاذ بالله سبحانه منه واگر طاعنان بگویند که ما هم متابعة اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب را

متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعة جمیع لتناقض آرائهم واختلاف مذاهبهم جواب گوییم که متابعة

بعضی وقتی سود مند است که انکار از بعض دیگر آن منضم نشود ودر تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر

متحقق نمیشود زیرا که حضرت امیر مثلا توقیر وتعظیم خلفای ثلاثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند

وشایان اقتدا اینها ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفای ثلاثه ادعای متابعة

حضرت امیر مؤدی محض افترا است بلکه آن انکار فی الحقیقة انکار حضرت امیر است ورد صریح

مر افعال واقوال ایشان را واحتمال تقیه را در مادهٔ اسد الله راه دادن نیز از سخافت عقل است عقل صحیح

هرگز تجویز نمیکند که اسد الله با وجود کمال معرفت وشجاعت بغض خلفای ثلاثه را سی سال منطوی دارند

واظهار خلاف آن نمایند وصحبت نفاق با ایشان دارند از زبان اهل اسلام این قسم نفاق متصور نیست

شناعت این نقل را

شناعت این فعل را باید دریافت که بحضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع و نفاق منتسب میشود
واگر بالفرض فرض محال تقیه در مادهٔ اسد الله مجوّز باشد تعظیم و توقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
خلفای ثلثه را میکردند واز ابتدا تا انتها ایشانرا بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش
ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیه را آنجا راه دادن بزندقه میکشد قال الله تعالی یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من
الناس کفار میگفتند که محمد از خود آنچه موافق اوست اظهار میکند و می پوشد و مقرر است که نبی را
بر خطا مقرر داشتن جایز نیست والا خلل در شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفای
ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصون بود واز زوال محفوظ بر سر اصل سخن
رویم و جواب اعتراض ایشانرا منقح تر بگوییم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است هرگز
در اصول اختلافی ندارد واگر اختلافی است در فروع است مخفی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است
بر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین را در اختلاف می اندازد واز اتفاق می برآرد بلکه انکار
قایل با انکار مقبول او میرساند وایشان مبلغان شریعت جمیع صحابه اند کما قال الصحابة کلهم عدول
از هر یکی جزوی از شریعت بما رسیده است و همچنین قرآن را از هر واحدی آیه فما فوقها گرفته جمع ساخته اند
پس انکار بعض انکار مبلغ اوست پس ابطال جمیع شریعت در مادهٔ منکر متحقق گشت فکیف النجاة
والفلاح قال الله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل
ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب بالجمله
که قرآن جمع حضرت عثمانست بلکه جامع فی الحقیقة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت
امیر سوای این قرآن نیست پس باید اندیشید که انکار این کار فی الحقیقه بانکار قرآن میکشد عیاذا
بالله سبحانه شخصی از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمانست در حق این قرآن چه اعتقاد دارید

گفت را انکار و مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین بهم برهم میشود دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب
آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و
مقرر است که در روز رحلت آن حضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطوع و رغبت
بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه
آنحضرت علیه الصلوة والسلام والتحیة فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقفی که در ابتدا
از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود که در آن مشورت حضرت امیر را طلبیده بودند چنانکه
حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لتاخرنا عن المشورة وانا لنعلم ان ابابکر خیر منا الخ
و نا طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لاهل البیت بتوجه الامیر عنهم
فی الصدمة الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافاتی که در میان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات واقع شده نه از هوای نفس بود چه نفوس شریفه ایشان تزکیه یافته بودند
و از اماری باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد
بود و اعلای حق پس مخطی ایشان نیز درجه واحده دارد عند الله و مصیب را دو درجه است پس
زبان را در جفای ایشان باز باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلك
دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا و نیز رحمه الله فرموده است اضطر الناس
بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم
این قول او صریحست بنفی تقیه در رضای حضرت امیر به بیعت حضرت صدیق رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین بقیة المقصود آنکه میان سیدن ولد شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما
بسفر دکن هم رفته بود امیدوار عنایت و التفات و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است
پدر او مرد ملا بود بتقریب عدم معاش آمده توجه را امیدوار است والسلام والاکرام

مکتوب هشتاد و یکم

مکتوب هشتاد و یکم بلالا بیک صدور یافت در تحریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف
اسلام در بودن مسلمانان و استیلای کفره نگونسار زادنا الله سبحانه وایاکم حمیة الاسلام
غربت اسلام بمرتبهٔ قرار یافته است که اهل کفر بمجرد اجرای احکام کفر برملا
در بلاد اسلام راضی نمیشوند میخواهند که احکام اسلامیه بالکلیه زایل گردند و اثر از مسلمان و مسلمانی پیدا
نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیده اند که اگر مسلمانی از شعائر اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبح بقره
در هندوستان از اعظم شعائر اسلامست کفار بجزیه دادن شاید راضی شوند اما بذبح بقره هرگز راضی
نخواهند شد در ابتدای پادشاهیت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبها
واگر عیاذا بالله سبحانه در توقف افتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیاث الغیاث
ثم الغیاث الغیاث کدام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد کدام شاهباز باین دولت دست برد
نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثبتنا الله سبحانه
وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن
التسلیمات اکملها والسلام مکتوب هشتاد و دوم بسکندر خان لودی صدور یافت در بیان
آنکه سلامتی قلب بنسیان ما سوی حق جل وعلا صورت بندد و این نسیان معتبر بفناست
حق سبحانه وتعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگذارد بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات آنچه بر ما و شما لازمست سلامتی قلب است از ما دون
حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق سبحانه بر دل عبور نماند و عدم عبور والبته بنسیان
ماسوا است که معتبر بفناست نزد این طایفهٔ علیه بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گذرانند هرگز نگذرد
و تا کار باین مرتبه نرسد سلامتی محالست امروز این نسبت عنقای قافست بلکه اگر گفته شود باور
نکنند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمهم وللعاشق المسکین ما یتجرع زیاده

هر چند نوشته آید والسلام اولاً و آخراً مکتوب دویست و شصت و سوم به بهادر خان صدور یافته در ترغیب
بر جمع کردن ظاهر و باطن را از شریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی نجات ارزانی
فرموده بالکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بیت هر چه جز ذکر خدای احسن است * گر شکر خوردن بود جان
کندن است * ظاهر را بظاهر شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است
کرام صاحب دولتی را بدین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت
بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم
خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الآخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات مکتوب دویست و شصت و چهارم به سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه
شریعت و حقیقت عین یکدیگرند و علامت وصول بحق الیقین مطابقه علوم و معارف
آن مقامست بعلوم و معارف شرعیه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت
ارزانی داشته بالکلیه بهمت متوجه جناب قدس خود گرداناد و ما را انجام از ما ستانده و بالکلیه اعراض از ما دون
خود میسر گرداناد بحرمة سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التحیات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین آمین ع از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است
هر چند هر چه گفته میشود از دوست نه سخن اوست لیکن چون آن سخن را نحوی از مناسبت با جناب
او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمرده دران باب جرئت و زبان درازی
مینماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگرند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و
تفصیل است و استدلال و کشف است و غیبت و شهادت است و تعمل و عدم تعمل است احکام و علومی
که بموجب شریعت غرا آمده اند و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین همان احکام

و علوم

و علوم بعینها بتفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت می آیند و بجز کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد
و علامت حصول بحقیقت حق الیقین مطابقه علوم و معارف آنمقامست بعلوم و معارف شرعیه
و تا سر مو مخالفت دلیل است بر عدم الوصول بحقیقة الحقایق و هر خلافی که بشریعت در علم و عمل
از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت واقع نمیشود الا در اثنای
راه و منتهیان نهایة النهایه را همه صحو است وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمالات ایشانست
صوفی ابن الوقت آمده در شان ایشان لیکن صافی فارغ از وقت و حال ایشان پس متحقق شد که خلاف شریعت علامت
عدم وصول است بحقیقت کار و در عبارات بعضی از مشایخ واقع است که شریعت پوست است و حقیقت
و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از نا استقامتی متکلم خبر میدهد لیکن تواند بود
که مراد قائلش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم پوست دارد و نسبت بمغز و استدلال نسبت بکشف
در رنگ قشر است نسبت بلب اما اکابر مستقیم الاحوال ایشان امثال این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند
و فرق جز باجمال و تفصیل و استدلال و کشف نگو منیا زند سایلی از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
سره الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی
کشفی شود رزقنا الله سبحانه الثبات و الاستقامة علی الشریعة علما و عملا صلوات الله و سلامه
علی صاحبها بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی شریحی از نسل قاضی شریحند پدران
ایشان بزرگ بوده اند و وظایف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند شار الیه از فقدان اسباب معاش
مضطرب است اسناد و فرامین همراه گرفته جهت لشکر شده است امیدوار است التفات نموده بر نهجی توجه
فرمایند که حصول جمعیت شود از اضطراب و تفرقه نجات یابد زیاده مصدع شد مکتوب هشتاد و
پنجم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در ترغیب بر اتیان اعمال صالحه خصوصا ادای صلوة بجماعت
وهبنا ذلك وفقکم الله سبحانه لمرضاته آدمی را همچنانکه از درستی اعتقادات چاره نیست از اتیان اعمال

معالجه بیچاره نه و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات ادای صلوات است قال علیه الصلوة
والسلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن ترکها فقد هدم الدین
وکسی را که بر مواظبت ادای صلوة موفق سازند از فحشا و منکر باز دارند کریمهٔ ان الصلوة تنهی عن
الفحشاء والمنکر موید این سخن است صلوتی که نه چنین است صورة صلوة است حقیقة ندارد لیکن
تا زمان حصول حقیقت صورترا از دست نباید داد وما لا یدرک کله لا یترک کله اکرم
الاکرمین اگر صورترا حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبة اداء الصلوة مع
الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجاة والفلاح قال الله سبحانه وتعالی
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون کار آنست که با وجود مخاطره کرده شود
سپاهیان در وقت غلبهٔ غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا میکنند صلاح جوانان با
سبب اعتبار دارد که با وجود غلبهٔ شهوات نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف این همه
بزرگی بواسطهٔ یک هجرت از مخالفین یافته اند در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات
وارد است عبادة فی الهرج کهجرة الی پس منافی فی الحقیقه عین باعث است زیاده ازین چه
نوشته آید فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فقرا مرغوب نمی افتد و با اهل غنا و تنعم با اهل تجمل رغبت مینماید
که صحبت ایشان سم قاتل است ولقد صرح ان ظلمت فی قرات الحذر الحذر ثم الحذر الحذر در
حدیث صحیح وارد است علی مصدرها الصلوة والسلام من تواضع غنیا لغناه
ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغناهم والله سبحانه الموفق مکتوب بیست و ششم
بملا احکام کرکه جیرانی صدور یافت در بیان سلامتی قلب از ما دون حق حق سبحانه وتعالی در حد
اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها آنچه بر ما و شما است سلامتی قلب است از گرفتاری ما دون

حق سبحانه

حقسبحانه و این سلامتی بر تقدیریست که غیر او سبحانه بر دل خطور ننماید اگر فرضا تا هزار سال حیات

وفا کند غیر بر دل نگذرد و بواسطهٔ نسیانی که دل را از ما سوی حاصل شده است هیچ کار نیست غیر این بسیج ش

در وقت ملاقات آنروی کرم گفته بودند که در معتمره کاری را بر رجوع افتد باخواهی نوشت بنآء علی ذلک

مصدع گشت که شیخ عبدالله صوفی از نیکانست بواسطهٔ بعض حوائج قرضدار گشته امیدست که مددی که

تخفیف ذمه او خواهند فرمود والسلام مکتوب شصت و هفتم به پهلوان محمود صدور یافت در بیان

آنکه چه سعادت است که دوستان خدای عز و جل و علا کسی را قبول نمایند سلکم الله تعالی سبحانه

وثبتکم علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نخستین بشارت خاندان شما را

قدوم میان شیخ مزمل است برکات صحبت ایشان را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان خدای عز و جل

و علا کسی را قبول نماید چه جای آنکه محبت و قرب ممتاز سازند هم قوم لا یشقی جلیسهم بالجمله صحبت

ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا مؤثر افتد زیاده چه نویسد والسلام اولا و آخرا

مکتوب شصت و هشتم به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح

موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف غالب باید و در پیری رجا حقسبحانه و تعالی برادر را

با خود دارد چه نعمتیست که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه را سفید سازد و در حدیث نبویست علیه

الصلوة والسلام من شاب شیبة فی الاسلام غفر له بابت امید از جمیع رو بند

و ظن مغفرت را غالب سازند که در جوانی خوف بیشتر در کارست و در پیری رجا غالب تر می باید والسلام

مکتوب شصت و نهم بمیرزا علیخان صدور یافت در غزای بنسی حقسبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت

علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمیرا بحکم کل نفس ذائقة الموت

از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله همین دولت که مشتاقان را آن تسلی میدهند

و وسیلهٔ وصول دوست بدوست میسازند من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت آری

والبس باندالکان و گرفتاران بیدولت حضور مطلب رسیدگان و آزادگان خراب و ابتر هست ولی نعمت مرحوم
شما درین اوان مغتنم بود بنا بر کمال برشما بان لازم است که مکافات احسان باحسان بکنید و بدعا و صدقه
سازند فساعة مدد نمایند فان المیت کالغریق ینتظر عونا تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق
و نیز می باید که از مرگ ایشان بمرگ خود عبرت بگیرید و تمام خود را بامر اخروی بربندید و حیات دنیا را غیر از متاع
غرور نشمارید اگر استقامت دنیویه را اندک اعتباری می بود در برابر سر موی بر کفایه بکار نخوبر نمیشد رزقنا
الله سبحانه وایاکم الاعراض عما سوی الله سبحانه والاقبال الی جنابه بقدس بحرمة سید المرسلین
علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والاکرام
مکتوب نود دوم بخواجه قاسم صدور یافت در ترغیب بالکلیه متوجه حق سبحانه باید بود و امروز
حصول این دولت وابسته بتوجه واخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم
حضرت حق سبحانه و تعالی دنیای دنیه را در نظر همت خوار و بی اعتبار گرداند و حسن و جمال آخرت را در مرآت
باطن متجلی و مزین گرداناد بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها التفات نامه نامی گرامی مع هدایای محترمه وصول یافت کرم نمودند
جزاکم الله عنا خیر الجزاء نصیحتی که محبان و مخلصان کرده میشود همین است که بکلیة اقبالی بجناب قدس
خداوندی جل شانه میسر گردد و اعراض از ما دون او تعالی حاصل آید کار همین است غیر این همه هیچ امروز
حصول این دولت عظمی وابسته بتوجه واخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بریاضات و مجاهدات
شاقه آن میسر نگردد که بیک صحبت ایشان حصول یابد چه در طریقه این بزرگواران اندراج نهایت
در بدایت است در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران
طریق اصحاب کرام است که ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
آن کمالات میسر میشد که اولیای امت را در نهایت شاید میسر شود این طریق اندراج نهایت

در بدایت است

در بدایت است فعلیکم بمحبة هؤلاء الاکابر فانها ملاک الامر والسلام
علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة
والسلام مکتوب دویست و یکم بشیخ کبیر صدور یافت در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان
اعمال صالحه بر دو جناح اند از برای طیران عالم القدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت
و حقیقت تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علی متابعة السنة السنیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار است که اولا
تصحیح عقاید بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت که فرقهٔ ناجیه اند باید کرد و ثانیا علم و عمل بمقتضای
احکام فقه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید
نمود ع کار اینست غیر این همه هیچ مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیهٔ
نفس و تصفیهٔ قلب است تا نفس مزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که امان وابسته بآنست
میسر نشود و سلامتی قلب بی فتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلا بر دل خطور نکند اگر هزار سال گذرد
غیر او در دل عبور نباشد زیرا که این زمان در دل از نسیان ماسوی تمام میسر شده است اگر بتکلف
یادش دهند یاد نکنند این حالت معبر بفناست و قدم اولی است درین راه و بلونه خرط القتاد
والسلام اولا و آخرا مکتوب دویست و دوم نیز بشیخ کبیر صدور یافت در بیان آنکه اطمینان قلب
بذکر است نه بنظر و استدلال ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی الشریعة المصطفویة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب راه اطمینان قلب ذکر
الله است سبحانه نه نظر و استدلال بیت پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین
بود چه در ذکر مناسبت است بآن جناب قدس هر چند هیچ مناسبت نیست ما للتراب
و رب الارباب یک قسم علاقه در میان ذاکر و مذکور پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چنین

محبت مستولی شده غیر از اطمینان هیچ نیست وچون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد او گشت

بیت ذکر گو ذکر تا ترا جانست ۞ پاکی دل ز ذکر رحمن است ۞ والسلام اولاً و آخراً مکتوب نود و سیوم

بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر الهی جل شانه باید پرداخت

بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن رواتب اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید

ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را

بشما معلوم کرده شده است بر همین طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یابند اول باید تفتیش سبب

فتور کرد و بعد از آن تلافی تقصیر آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و

دفع ظلمت آن باید خواست و بشیخی که از وی ذکر گرفته باشند متوسل باید ساخت والله سبحانه

المیسر لکل العسیر والسلام مکتوب نود و چهارم بحضرت خان خانان صدور یافته در بیان آنکه

آدمی را از تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا باین دو بال در طیران عالم حقیقت

نماید حضرت حق سبحانه و تعالی در جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام

والتحیة استقامت کرامت فرمایاد آنچه لابد است ناچار تصحیح عقاید است اولاً بموجب آرای

علمای اهل سنت و جماعت که فرقهٔ ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقه بعد از

دانستن آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه

چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید می تواند

که بعالم حقیقت طیران نماید و بی حصول این دو بال در طیران و وصول بعالم حقیقت محالست

بیت محالست سعدی که راه صفا ۞ توان رفت جز بر پی مصطفی ۞ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم

علی متابعته علیه وعلی آله الصلوة والسلام مکتوب نود و پنجم بسید احمد بجواره صدور

یافته در بیان آنکه آدمی نسخهٔ جامعه است و قلب او برزخ صفت جامعیت مخلوقات و اقوال

بعض

بعض مشایخ که در مرتبهٔ سکر واقع شده است در دعوی قلب وامثال آن محمول بر توجیها نند و در

بیان آنکه صحو افضل است از سکر و ما ینا سب ذلک ادمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجودات

در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبهٔ وجوب بطریق صورت

ان الله خلق ادم علی صورته بر همین جامعیت است قلب انسان که هرچه در کلیت انسان است

در قلب تنها است لهذا آنرا حقیقت جامعه میگویند و بجهة همین جامعیت بعضی از مشایخ از وسعت

قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و ما فیه در زاویهٔ قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب

جامع ما فوق افلاک عرش و کرسی و عقل و نفس و شامل مکانی و لا مکانی پس برابر آئینه عرش و ما فیها از اوساط

شمول لامکانیت در قلب مقدار نباشد چه عرش و ما فیه با وجود وسعت داخل دایرهٔ امکانست مکانی

هرچند وسیعست تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد و اما در باب صحو از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم

میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمولست بر عدم تمایز میان حقیقت شی و انموذج او عرش مجید

که محل ظهور تامست از ان رفیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش می نماید

آن انموذج عرش است نه حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقدار نیست در جنب قلب

که او جامع انموذجات بی نهایت است آئینه که در وی آسمان با این بزرگی با اشیای دیگر نماید نمی تواند

گفت که آئینه از آسمان وسیع تر است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آئینه صغیر است نه

حقیقت آسمان این مبحث بمثال روشن گردد مثلا در آسمان انموذجی از کرهٔ عنصر خاک بلکه موجودات

نظر بجامعیت انسان نمیتوان گفت که وجود انسان از کرهٔ عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را

در جنب کرهٔ عنصر خاک هیچ مقدار نیست جز آنکه حقیقت شی را شی دانسته این حکم بوقوع می آید از

همین قبیل است کلام بعضی از مشایخ که در غلبهٔ سکر گفته اند جمع محمدی اجمع است از جمع الهی جل

سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع حقیقت امکان و صورت مرتبهٔ

زیرا که اطلاق جمع الهی... و اطلاق
الوهیت... از عالم وجوب... و نقص
... امکان...

وجوب دانسته‌اند حکم کرده‌اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است اینجا نیز صورت را حقیقت
تصور نموده این حکم کرده‌اند محمد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات جامع صورت مرتبه وجوب است
نه حقیقت وجوب واله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقت و اگر فرق میکردند در میان حقیقت
وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمیکردند حاشا و کلا من امثال هذه الاحکام
السکریة محمد بنده است محدود و متناهی و او تعالی و تقدس غیر محدود است و نامتناهی باید
دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هر چه از صحو است بمقام نبوت
تعلق دارد که کمل تابعان انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه صحو از مقام
بطریق تبعیت نیز نصیب است بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میدهند لهذا شیخ ابو یزید
بسطامی قدس سره میگوید لوائی ارفع من لواء محمد لوای خود را لوای ولایت میداند
و لوای محمد را علیه الصلوة والسلام لوای نبوت لوای ولایت را که رو بسکر دارد ترجیح میدهد
بر لوای نبوت که رو بصحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته‌اند الولایة افضل من النبوة
میدانند که در ولایت رو بحق دارد و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است از
رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته‌اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر امثال
این سخنان دور از کار می‌نماید چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد
و باطنش با حق است سبحانه و ظاهرش با خلق و اگر تمام رو بخلق دارد از بهر آنست انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بهترین جمیع موجودات‌اند بهترین دولت را با ایشان مسلم داشته‌اند ولایت جزو
نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه
ولایت ولی پس صحو افضل شد از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت
صحو تنها که عوام الناس راست از مبحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن

سکر است البته افضل است

سکر است البته افضل است از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها مرتبهٔ نبوت است سراسر صحو است و مخالف

آن علوم هرچه باشد از سکر است صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر

ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام و

التحیة یرحم الله عبدا قال آمینا و آنچه در حدیث قدسی واقع شده لا یسعنی ارضی و لا

سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش گنجایش صورت مرتبهٔ و

جوبست نه حقیقت که حلول در آنجا محالست چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مر لامکانیه را

باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا عرش و ما فیها را در وی مقدار نباشد این حکم

مخصوص بحقیقت لامکانیه است مکتوب نود و ششم بمحمد شریف صدور یافت در منع و زجر

بر ترک تأخیر و در تحریض بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة

وما یناسب ذلک ای فرزند امروز که اوان فرصت است و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش

تسویف و تأخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عنفوان جوانیست در بهترین اعمال که طاعات

و عبادات مولی است تعالی و تقدس مصروف می باید داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه

اجتناب نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت و ادای زکات بر تقدیر وجود

نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم برغبت بلکه بمنت می باید ادا نمود از کمال کرم

خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت و از اموال نامیه

و انعام سائمه ربع عشر را تحقیقاً او تقریباً از برای فقرا مستحقین فرموده و میدان تفرجات مباحات را

فراخ گردانیده خیلی بی انصافیست که در شصت گری روز و شب دو گری صرف طاعت حق سبحانه

نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا داده نیاید و از دایرهٔ وسیعهٔ مباحات پا برون کشیده بمحرمات

و مشتبهات رفته شود در موسم جوانی که اوان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان

[illegible]

لعین مقبل عمال بکثیر آخر می بردارند و فردا که بار زوال عمر رسانند و حواس و قوی سستی پدید کنند و اسباب
جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواهد بود و چه بسیار کسانی فردا که مگذارند و فرصت
ندامت و پشیمانی که کوی از توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق
علیه و علی آله من الصلوات والتسلیمات افضلها و اکملها از آن اخبار فرموده
و عصات را از آن ایقاظ نموده در پیش است تعلل بدار [بر پند شما را] را امروز شیطان بغرور کرم پروردگار
جل سلطانه در هدایت [دست] بی می‌اندازد و عفو او را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی می‌سازد باید دانست
که در دار دنیا که آزمایش و ابتلاست دشمن و دوست را ممتزج ساخته‌اند و همه در شمول رحمت که از آیه
کریمه ورحمتی وسعت کل شیء از آن مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت کریمه وامتازوا الیوم ایها المجرمون مخبر از آنست و در آن وقت فرقه رحمت
بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود کریمه فساکتبها
للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یؤمنون شاهد این معنی است یعنی
تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعت که پرهیز میکنند از کفر و معصیت و ادا
میکنند زکات را پس کرم و رحمت در آخرت مخصوص ابرار و اهل اسلام نیک کردار است آری مطلق
اهل اسلام را بر تقدیر حیرت غفلت از رحمت نصیب است اگرچه بعد از ازمنه متطاوله از عذاب
دوزخ نجات یابد اما ظلمات معاصی و عدم مبالات با احکام منزله سماوی که بگذرد که نور ایمان را
سلب نماید علما فرموده‌اند که اصرار بر صغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره بکفر است
عیاذاً بالله سبحانه بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن
بسیار است حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداند بحرمت محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بقیة المقصود آنکه مولانا اسحق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر است

ومتجاوز از قدیم

و حقوق جوار قدیم نیز دارد اگر بعد وی اعانتی طلبد توجه را مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا

بقدر اطلاع دارد والسلام مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافت در بیان آنکه مقصود

از عبادات مأموره تحصیل یقین است حقیقت ایمان است و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی ما و شما را

بحقیقت ایمان مشرف گرداناد بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات

افضلها و من التسلیمات اکملها بدانکه مقصود از خلقت انسان ادای عبادات مأموره است

مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمانست تواند بود که کریمهٔ و اعبد

ربک حتی یأتیک الیقین رمزی باین معنی باشد چه کلمهٔ حتی هم چنانکه از برای منتهای غایت می آید از برای

سببیه نیز می آید ای لاجل ان یأتیک الیقین گویا ایمانیکه پیش از ادای عبادات است صورت ایمان

است نه حقیقت ایمان که تعبیر از ان بیقین کرده شده قال عز شانه یا ایها الذین آمنوا

آمنوا ای الذین آمنوا صورة آمنوا حقیقة باداء وظائف العبادات المأمورة و مقصود

از فنا و بقا که ولایت عبارت از انست تحصیل این دولت است یعنی یقین است و بس و اگر از فنا [illegible]

والقاء بمعنی دیگر خواهند که کمالیت و محلیت سوم باشد خود عین الحاد و زندقه است در غلبهٔ

حال و سکر وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر از ان باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که

از مشایخ طبقات است قدس الله تعالی ارواحهم میگوید علم الفناء والبقاء یدور علی اخلاص

الوحدانیة و صحة العبودیة و ما سوی ذلک فهو المغالیط و الزندقة والحق که راست میفرماید

و این کلام از استقامت او خبر میدهد فنا فی الله عبارت از فنا در مرضیات اوست سبحانه و تعالی

هذا القیاس السیر الی الله و السیر فی الله و نحوهما ثانیا مصدع میگردد که صلاح آثار میان

شیخ الله بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و جمعی کثیر با ایشان وابسته در ماده از مواد

اگر معونت طلبند امید است که توجه شریف کمال ایشان مرعی خواهند فرمود والسلام علیکم

وعلى سائر من اتبع الهدى مکتوب نود و هشتم بعبد القادر و شیخ زکریا صدور یافت
در ترغیب برفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة والسلام
والتحیة حق سبحانه و تعالی بر مرکز عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من
الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها که در باب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند
ایراد نموده میشود حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها میسر گرداناد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ان الله رفیق یحب الرفق ویعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف وما لا یعطی
ما سواه رواه مسلم وفی روایة له قال لعائشة رضی الله عنها علیکِ بالرفق وایاکِ
والعنف والفحش ان الرفق لا یکون فی شیء الا زانه ولا ینزع من شیء الا شانه
وقال ایضا علیه وعلی آله الصلوة والتحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال ایضا
علیه وعلی آله الصلوة والسلام ان من احبکم الی احسنکم اخلاقا وقال ایضا علیه
الصلوة والسلام من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من الدنیا والآخرة وقال
ایضا علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة
والبذاء من الجفاء والجفاء فی النار ان الله یبغض الفحشاء والبذی الا اخبرکم
بمن یحرم علی النار وبمن یحرم النار علیه علی کل هین لین قریب سهل المؤمنون
هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد وان انیخ علی صخرة استناخ من
کظم غیظا وهو یقدر علی ان ینفذه دعاه علی رؤس الخلائق یوم القیمة
حتی یخیره فی ای الحور شاء ان رجلا قال للنبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
اوصنی قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبرکم باهل الجنة
کل ضعیف متضعف لو اقسم علی الله لابره الا اخبرکم باهل النار کل عتل

رفق مهربانی عنف درشتی و ...
زانه او را زین میکند
شانه او را معیوب میکند
بذا فحش و ... است

هین و لین نرم گوینده
قید کشیده شود

مرور میکند نوکند او را

جواظ مستکبر

جواظ مستكبر اذا غضب احدكم وهو قايم فليجلس فان ذهب عنه الغضب والا

فليضطجع ان الغضب ليفسد الايمان كما يفسد الصبر العسل من تواضع لله

رفعه الله فهو في نفسه صغير وفي اعين الناس عظيم ومن تكبر وضعه الله وهو

في اعين الناس صغير وفي نفسه كبير حتى لهو اهون عليهم من كلب او خنزير

قال موسى بن عمران على نبينا وعليه الصلوات والتسليمات يا رب من اعز عبادك

قال من اذا قدر غفر وقال ايضا عليه الصلوة والتحية من خزن لسانه ستر الله

عورته ومن كف غضبه كف الله عنه عذابه يوم القيمة ومن اعتذر الى الله

قبل الله عذره وقال ايضا عليه الصلوة والسلام من كانت له مظلمة لاخيه

من عرضه او شيء فليتحلله منه اليوم قبل ان لا يكون دينار ولا درهم ان

كان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم يكن حسنات اخذ من سيئات صاحبه

فحمل عليه وقال ايضا عليه الصلوة والسلام اتدرون ما المفلس فينا من لا

درهم ولا متاع له فقال ان المفلس من امتي من ياتي يوم القيمة بصلوة وصيام وزكوة

ويأتي قد شتم هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا فيعطى هذا من

حسناته فان فنيت حسناته قبل ان يقضي ما عليه اخذ من خطاياهم فطرحت

عليه ثم طرح في النار وعن معاوية رضي الله تعالى عنه انه كتب الى عايشة رضي الله

تعالى عنها ان اكتبي الي كتابا توصيني فيه ولا تكثري فكتبت سلام عليكم اما بعد فاني

سمعت رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه وسلم يقول من التمس رضى الله

بسخط الناس كفاه الله مؤنة الناس ومن التمس رضى الناس بسخط الله وكله

الله الى الناس والسلام عليك صدق رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وصحبه

وسلم وبارک رزقنا الله سبحانه وایاکم التوفیق بالعمل بما اخبر المخبر الصادق
والسلام این احادیث اگرچه بترجمه نوشته نشده است اما بخدمت شیخ جیو رجوع نموده ابنا
خوانند فهمید وسعی خواهند کرد که عمل بمقتضای اینها میسر شود بعاری دنیا بسیار اندک است عذاب آخرت
بسیار شدید و دایم است عقل در اندیش کار باید فرمود بطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید
شد اگر بدنیا کسی با عزت و آبرو باشد کفار دنیا را باید که از همه عزیزتر باشند بظاهر دنیا فریفته
گشتن از بی خردیست فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد و در مراضی خدای عز و جل باید کوشید
و بخلق خدای احسان باید نمود التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله هر دو اصل عظیم
اند از برای نجات اخروی مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هرچه فرموده است مطابق نفس امر است
بزلال هذیان بیت خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائیست و چنوا کیف رسوائی
و به نواة قال سبحانه وتعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
هرچند میدانند که وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمیکند عنفوان جوانیست
و تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این
گفتگو میگردد و هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت است جز شرطی است ع در خانه اگر کس است
یک حرف بس است مکتوب بلاذوبنیم بلا احسن الکشمیری صدور یافت در جواب استفساری که
نموده بود از کیفیت دوام الکابر و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است
التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری که رفته بود از کیفیت دوام الکابر و جمع آن
با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعض از اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت
خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه است که بیان ضروریست گوییم روح انسانی
پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی و عروج مسدود بوده و در قفس وما منا الا له مقام معلوم

مجبوری

محبوس و مقید لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد عروج بشرط نزول ودیعت نهاده بود نزول و

او از این راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه و تعالی از کرم خویش این جوهر نورانی را با این پیکر ظلمانی جمع

فرموده فسبحان من جمع بین النور والظلمة وقرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقة

هر دو طرف نقیض واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقق این اجتماع و تقرر این انتظام

روح را با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام ایشان گردانید کریمهٔ لقد

خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین رمزی از این بیان میفرماید

و این تنزل روح و گرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل عروج ما یشبه النزول است یعنی بواسطهٔ آن نسبت

حبی روح تمام خود را بعالم نفس انداخته خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخته و تعبیر

از خود بنفس اماره نمود این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه روی آرد حکم او

میگیرد پس چون خود را فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبهٔ وجوب تعالت

و تقدست داشت نیز فراموش گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد اما حق تعالی از کمال

مهربانی و بنده نوازی انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخته او را بتوسل ایشان

آگاه بخود دعوت فرموده و بمخالفت نفس و هوا که معشوقهٔ اوست امر نموده فمن رجع القهقری

فقد فاز فوزا عظیما ومن لم یرفع راسه واختار الخلود الی الارض فقد ضل ضلالا

بعیدا هذا جواب آن اشکال که میکرد از این مقدمه اجتماع روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنای آن

در نفس و بقای آن بدو پیش از این تا زمانی که این اجتماع و انتظام بر پا است غفلت ظاهر عین غفلت باطن است

و نوم که علت غفلت ظاهر است عین غفلت باطن باشد و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از

محبت ظاهر اعراض نموده رو بمحبت ابطن البطون آرد و فنا و بقائی که بقانی پیدا کرده بود رو بزوال

آورده فنا و بقاء باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر

نگشته چرا نباشد که باطن را تمام گشت بجانب ظاهر گشته است و از ظاهر با باطن هیچ در نمی رود پس
رو است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه و لا یتحدان مثلا روغن بادام تا زمانی که یکبار ممتزج
و مخلوط حکم هر دو متحد است و چون روغن از نخاله جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم
یکی بر دیگری منتشی نشود این چنین صاحب ولی را از خلوت بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط
وجود شریف او از ظلمات نفسانی وا رهانند و او را بطریق سیر عن الله بالله بعالم فرود می آرند
روی او تمام بخلق میگردد با آنکه گرفتاری با اینها پیدا کند چه او بر آن گرفتاری سابق خورد است با اختیار
او او را درین عالم آورده اند پس این منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس
و اقبال بخلق در صورت شرکت دارد اما فی الحقیقه هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری
تفاوت فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این منتهی باختیار است بغیر درین ندارد بلکه رضای
حق سبحانه درین اقبال است و در مبتدی ز اجتبه برغبت است نامرضی حق است سبحانه و فرقی دیگر
گوییم مبتدی را مبتدی است که از عالم رو گردانیده رو بحق تعالی و تقدس دارد و منتهی را اعراض از خلق
محالست دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوت او تمام شود و او را از دار فنا بدار
بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت اوست مشایخ طریقت قدس الله
تعالی اسرارهم در تعیین مقام دعوت سخنان فرموده اند جمعی جمع توجه بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف
آن مبنی بر اختلاف احوال مقامات است هر کسی از مقام خود خبر داده و الامر عند الله سبحانه
آنچه سید الطایفه جنید رضی الله عنه فرموده است که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام
دعوتیست که درین مسوده تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام عینای و لا ینام
قلبی که تحریر یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال
خویش و امت خویش لهذا نوم در حق آن سرور علیه الصلوة و السلام ناقض طهارت نگشت و چون

نگاه در نگر

کنجاره سبوس و نخاله که غنجه و اشتال آن را
روغنی که از روغن آن را گرفته باشند
فرهنگ

نبی را رنگ شبانست در محافظت امت خود غفلت شایان منصب نبوت او نباشد و حدیث
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل بر تقدیر صحت اشارت
به تجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی بر سبیل دوام نبال محبوب قدس خداوند جل سلطانه نیست بلکه این
تجلی از آن جانبست متجلی له را از آن جانب نیست از قبیل سیر معشوق در عاشق است از سیر گذشته است بیت
آینه صورت از سفر دور است ٭ کان پذیرای صورت از نور است ٭ باید دانست که بر تقدیر رجوع
بخلق حجب مرتفع نمی گردند باوجود بقا بزرگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را
باو مربوط ساخته مثل این بزرگواران مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد در میان او
و پادشاه حایلی از صورت و معنی هیچ نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوایج مشغول
داشته است این فرق نیکو است در میان مبتدی و منتهی در رجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی
مرتفع الحجب والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی مکتوب صدم نیز بملا حسن کشمیری
صدور یافته در جواب سوالی که نموده بود که شیخ عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه عالم الغیب نیست
التفات نامه گرامی مشرف ساخت آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ
عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان
اصلا نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمی دهد قایل آن سخنان
شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه وعلی آله الصلوة والسلام در کار است نه کلام
محی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را بنص کار است نه بفص فتوحات مدنیه از
فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را بعلم غیب می ستاید و خود را عالم الغیب
میفرماید نفی علم غیب کردن از وی سبحانه بسیار مستقبح و مستنکر است و فی الحقیقه تکذیب است مر حق را
سبحانه غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت برآمدن نیست کبرت کلمة تخرج من افواههم فیالیت شعری

ما سلّم على التفوّه بامثال هذه الكلمات الصوفية في خلاف الشريعة منصور اگر انا الحق گوید و سبحانی

سبحانه معذور شد و مغلوب شد در غلبات احوال اما این قسم (کلام) مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و مستند بتاویلات

عذرا مرتشید و هیچ تاویلی بمقام مقبول نیست فان کلام الشارع یحمل و یصرف عن الظاهر لا

عقیده اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و نفرت ایشان آن نیز مستنکر است

(کما) مستهجن از برای تحصیل ملامت خلق را بهانه بسیار است چه ضرورت کسی را بسر حد کفر رساند و چون در

تاویل این کلام سخن کرده اند و استغفار نموده بحکم سؤال را جواب باید بضرورت دران باب سخن می رانند

وعلم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد و علم بمعدوم نباشد یعنی چون غیب

نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است لاشیء محض تعلق علم او بوی منتفی باشد چه معلومیت او را از حد ثبت

مطلق لاشیئیة محض می برآرد نتواند گفت که حقتعالی نه و تعالی عالم شریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس

اصلا موجود نیست لاشیء صرفست آری مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در صدق

اثبات نه در مفهوم هم چنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند و ماصدقات ممتنع

التصور چه معلومیت از استحالت بر آرد ولا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه مولانا محمد روحی کرده اند

در ذات است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق علمست تخصیص نفی علم غیب گران

وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که اگر چه در مرتبه احدیت مجرده نسبت علمیه منتفی است

اما عالمیة او تعالی در حال خود است چه بذات عالمست نه بصفت که صفت آنجا منتفی است نفات صفات

حق سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت عالم از وی تعالی مسلوب میسازند آنکه که بر صفت مترتب میشد

بر ذات مترتب میدانند فکلا هذا و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس علم ایشان

جایز نداشته اگر چه علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهاتست اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم ذات واجب

تعالی بذات بحت او سبحانه بحث است چه وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضای حقیقت علمست مر احاطه

معلوم مرادات

حاصل این تاویل این است که مراد از [illegible] عدم مخصوص است [illegible] شریک باری [illegible] معلوم [illegible] وجود ندارد

حاصل تاویل مولانا محمد [illegible] مرتبه احدیت [illegible] نسبت علمیه [illegible] علم غیب [illegible] عالم الغیب [illegible]

[illegible]

معلوم او ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان بیان التعلق این محل
خدشه است زیراکه در علم حصولی این منع در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در
قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ در کار نیست و ربما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی
فلا محذور فی ان یتعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق
الحصول والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
وسلم وبارک والسلام اولاً واخراً مکتوب صد و یکم بنزد ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب عریضه که جاهلان از
ناقص قصور نموده زبان اعتراض دراز می نمایند احسن الله سبحانه حالکم واصلح بالکم مفاوضه شریفه
مولانا محمد صدیق رسانیدند حمداً لله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته اند مخاطبات که بعض
نجیب ظاهرا ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری اعتراض که بر نفس وارد اند در زمان اماره گی
مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس درین موطن از حق سبحانه راضی است وحق
سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر مقبول اعتراض نمی رود و مراد او مراد حق است سبحانه زیراکه
حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق الله است سبحانه قدس او از اعتراض پس فطرتان بلند است
هرچه میگویم بجا بلند است بیت اگر از خویشتن چو پست چنین : چه خبر دارد از چنان و چنین خس پست
که جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را باماره گی تصور میکنند و احکام اماره گی بر مطمئنه اجرا می نمایند چنانکه
کفار انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات در رنگ سایر بشر دانسته از کمالات نبوت انکار نموده اند
اعاذنا الله سبحانه عن انکار هؤلاء الاکابر وانکار متابعیهم علیهم الصلوات والتسلیمات
مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافته در بیان آنکه محرم در قرض آنست جمیع مبلغ است
نه زیادتی فقط مثلاً شخصی ده تنکه را قرض گرفته بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده
تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق بذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

شماآن روز مبلغ دید که ربا در قرض بسود همان فضل است پس محرم در قرض ده تنگه به دوازده تنگه همان

دو تنگه زیاد نیست چون ببعض کتب فقه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت بر عقدی که وارد

فضل است بنیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد و هرچه بسبب محرم تحصیل نماید محرم خواهد بود

پس آن ده تنگه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی

اظهار این معنی بود باقی ماند صورت احتیاج محذور ما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل

محتاج وغیره هر دو است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است روایة فقیه رتبه آن ندارد که نسخ

حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جلال لاهوری که اعلم علمای لاهور بود مبلغ مودند که بسیاری از روایات قنیه

اعتبار ندارد بواسطه آنکه مخالفت با روایات کتب معتبره ولو سلم صحة هذه الروايات پس

احتیاج باضطرار و مخمصه می باید فرود آورد تا مخصص آن حکم قطعی گردد فمن اضطر في مخمصة

باشد که مثل او دست رفته که رستم اکنده هم خشن رستم وایضا اگر از محتاج عام گرفته شود پس باید

که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که ربا قبول میکند علتش احتیاج است احتیاجها

خواهد بود و با احتیاج بحکم بعضی هر جز اقدام نخواهد نمود فلا يبقى لهذا الحكم المنزل من الحكيم الحميد مزيد

فایده تعالى كتابه العزيز عن امثال هذا التوهم ولو سلم عموم الاحتياج ولو على سبيل فرض

المحال گوییم که احتیاج از جمله ضرورت است والضرورة تتقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود

پختن و بمردم خوراندن داخل احتیاج میت و ضرورتی بآن متعلق نه لهذا در ترکه میت احتیاج

میت مستثنی است و آنرا مقصور بر کفن ساخته اند و طعام برای روح اموات او پختن را داخل

احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج ترست بصدقه پس در صورت ممانع فيه ملاحظه فرمایند

که مستقرضان بسود محتاج بودند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامی که ایشان از برای جماعتی از آن پول

بپزند آن جماعت را آن طعام خوردن حلال است یا نه و جماعتی از روسا بکبر را حیلها احتیاج ساختن

مراد از حکم قطعی احل الله البيع وحرم الربا است یعنی آیه فمن اضطر مخصص آیه حرم الربا باشد که مخصص عام نتواند بود و نقض غرض لازم آید

مخمصه خارج از سیاق

درقرض بود

و قرض سود را باین علت گرفتن و آنرا جایز و حلال داشتن از تدین دور است می باید که بشیوه امر
معروف و نهی منکر را مرعی داشتن حاضران را که باین گرفتار باشند منع نمایند و بعدم صدق این حیله
آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا باید شد وجوه معیشت
بسیار است منحصر در سپاهگری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید روایات طیب در اکل
فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان با شبه پیدا نمی شود راست است اما حتی الامکان از شبه باید احتراز
نمود در رعایت طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب ازان ممکن نیست لا یکلف
الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام سود خوردن در کمال احتیاط است حلال را حلال داشتن
حرام را حرام داشتن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر میکشد در ظنیات نیز چنین است
چه بسا امور مباحه نزد حنفی و شافعی آنها را مباح میدانند و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسی در حلیت
قرض سود مر محتاج شکوک را که بظاهر مخالف نص حکم قطعی است توقف نماید نمی توان او را تضلیل نمود
و تخفیف باعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجح است بل متیقن و مخالف او در خطر است
بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور شما گفت که اگر قرض با سود پیدا
شود بهتر است چرا کسی سود بگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما امثال این
سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باطنی شد شک نیست که ترک آن اولی است اهل ورع
بر رخصت عمل نمیکنند هیچ ربا نمی ماند و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت
اما این قدر ملاحظه بایستی می نمود که دیگر از طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مر مستقرض سود را
روایه قنیه بعد اللتیا و التی مجوزه استقراض سود است مر محتاج را نه دیگر را اگر کسی گوید که محتاج این
طعام را شاید به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم بخشد باشد و شک نیست که او بادای این
کفارت محتاج است گوییم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض سود بگیرد و اگر قسام

احتیاج از این قبیل دیگر هم بسیار شود باید که توجه به برکت تقوی مندفع خواهد شد و من یتق الله یجعل له
مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نرفت والسلام علیکم و علی سایر
من اتبع الهدی مکتوب صد و سیوم بمبارزت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت
در بیان معنی عافیت و طلب کردن قاضی از برای سرهند حق سبحانه و تعالی بعافیت دارد و آن
عافیت خواسته می آید که عزیزی همواره دعا میکرد و تمنای عافیت بکرد روزی شخصی از آن عزیز سؤال
کرد این همه که بکنید از عافیت چیست گفت آن میخواهم که روز از صباح تا شام مرتکب معصیتی از
معاصی حق سبحانه نباشم ضرورت که سرهند قاضی ندارد و در اجرای بعض احکام شرعیه کار بعجز میرسد
مثلا برادرزاده یتیم دارم از پدر او پاره میراث مانده است و حکمی ندارد در تصرف آن مال با اذن شرعی
مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید علی هذا القیاس مکتوب صد و چهارم [illegible]
[illegible] صدور یافت در عزا هر چند مصیبتی که از فوت مغفرت پناهی رسیده بسیار
شدید است ولی مستصعب آن بندگی است غیر از راضی بودن از فعل مولی تعالی و تقدس چاره نیست
از برای بودن نیاورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت بلکه باید
رفت الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در شان او ثابت مصیبت بر
رفتن نیست بر حال ماندگان است تا با وی چه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدق امداد می باید نمود
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث
ینتظر دعوة تلحقه من اب او اخ او ام او صدیق فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا
وما فیها وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال من
الرحمة وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم التفات نامه رسید ...
بر فقر السیار شدید است والا خود را معاف نمیداشت سفارش [illegible] نوشته است ان شاء الله تعالی [illegible]

متغوث
فریاد کننده را

زیاده تصدیع است

زیاده تصدیع است محبت آثار قاضی حسن و سایر اعزه دعوات فراوان مطالعه نمایند و از حق تعالی
در جمیع امور راضی و شاکر باشند مکتوب صد و بیست و پنجم بحکیم عبدالقادر صدور یافت در بیان آنکه مریض
مادام که از مرض به نشود هیچ غذای او را سود مند نیست و عبادات نیز چنین چونکه بزرحکما مقرر است
که مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذای او را سودمند نیست اگرچه مرغ و حلوا باشد بلکه مقوی مرض است
هرچه گیرد طعمهٔ علت شود پس اول فکر ازالهٔ مرض او می نمایند بعد از آن اغذیهٔ مناسب به تدریج
او را تقویت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانی که بمرض قلبی مبتلاست فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی
و طاعتی او را نافع نیست بلکه مضرت است ورب تال للقرآن والقرآن یلعنه حدیث معروف است
ورب صائم لیس له من صیامه الا الجوع والظمأ خبر صحیح اطبای امراض قلبیه نیز اول بازالهٔ
مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حق است سبحانه بلکه گرفتاریست بخود چه هر کس هرچیز را
که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد و همچنین اموال
و ریاست و حب جاه پس فی الحقیقه معبود او هوای نفس اوست تا زمانی که ازین گرفتاری خلاص نشود
امید نجات ازو مستبعد است پس بر علمای اولوالالباب و حکمای ذوی الابصار فکر ازالهٔ این مرض لازم است
ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است مکتوب صد و بیست و ششم بمحمد صادق کشمیری صدور یافت
در بیان آنکه محبت این طایفه که متفرع بر معرفت ایشانست از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه
مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت و کمال وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنة
علامت آنکه محبت این طایفه که متفرع بر محبت است از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام صاحب
دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان
خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بغض این
طایفه سم قاتل است و طعن ایشان موجب حرمان ابدی نجانا الله وایاکم عن هذا الابتلاء

شیخ الاسلام فرمود الهی هرکه را خواهی براندازی او را با ما در اندازی بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق این رجوع و انابت که حق سبحانه و تعالی بتجدید شما را کرامت فرموده است
نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بران طلبید والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

صد و هفتم بمیر محمد صادق کشمیری صدور یافت در بیان اجوبهٔ اسولهٔ چند که فرستاده بود
و این مکتوب مشتمل است بر فواید ضروریه که دانستن آن این طایفهٔ علیه را

حق سبحانه و تعالی بسعادت ایمان این طایفهٔ علیهٔ نقشبندیه مستسعد گرداناد کتابی که ارسال داشته
بودند مشتمل بر اسولهٔ چند رسید هرچند سوالی که شایبهٔ التعنت (بغض) و تعصب داشته باشد مستحق
جواب نیست مع ذلک تنزل نموده در جواب اقدام می نماید اگر یکی را نفع نکند شاید دیگری را
نافع آید سوال اول آن بود که بسبب چیست که از اولیای متقدمین کرامات و خوارق
بسیار ظاهر میگردید و از بزرگان این زمان کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است
بواسطهٔ قلت ظهور خوارق ازیشان چنانکه ظاهر از فحوای عبارتست فالعیاذ بالله سبحانه
من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت است و نه از شرایط آن بخلاف معجزه
مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوت است لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع
و ذایع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت ولایت دلالت ندارد و تفاضل
آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد
و از ابعد اکثر خوارقی که از بعض اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم
عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیاء بمرتبهٔ ادنی صحابی نرسد نظر بظهور خوارق از کوته
نظریست و دلیل است بر قصور استعداد و تقلید رشد یابان قبول فیوض نبوت و ولایت جاهل اند که

استعداد

که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر ایشان صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه
قوت استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام اصلا محتاج بدلیل نگشت
و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره
بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد حق سبحانه در شان این بی دولتان می فرماید وَاِنْ
یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ لَا یُؤْمِنُوا بِهَا حَتّٰی اِذَا جَآءُوْكَ یُجَادِلُوْنَكَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا
اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ با آنکه گوییم ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده
از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
چنین خبر داده است حَیْثُ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰی تِسْعَ اٰیَاتٍ بَیِّنَاتٍ
و از مشایخ این وقت آنچه معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیاء الله را چه
متقدم و چه متأخر را هر ساعت ظهور خوارقست مدعی اگر داند یا نداند ع خورشید نه مجرم ار
کسی بینا نیست سوال دویم آن بود که در کشف و شهود طالبان صادق القاء
شیطانی را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه
در امور الهامیه بعضی غلطها یافته میشود چیست جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب که کشف از
القای شیطانی محفوظ نیست هرگاه در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود
طالب صادق چه باشد غایة ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن القا متنبه میسازند
و باطل را از حق جدا می نمایند کریمه فَیَنْسَخُ اللهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ ثُمَّ یُحْكِمُ اللهُ اٰیَاتِهٖ دال است
برین معنی و در اولیا این تنبیه لازم نیست که او تابع نبی است هرچه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد
کرد و باطل خواهد داشت اما در صورتیکه شریعت نبی از آن ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند

امتیاز حق از باطل بطریق قطعیه دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ فتوری
بولایه راه نمی یابد چه اتیان بشریعت و متابعت بی تکلف نجات داریست و امور مسکوت عنها
زاید بر شریعت اند و ما مکلف بامور زایده نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر بر القای
شیطانی نیست بسا است که در متخیله احکام غیر صادقه صورتی پیدا کنند که شیطان را در آن هیچ
مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعض منامات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می بینند
و بعض احکام شرعیه را اخذ می کنند که فی الحقیقه خلاف آن احکام متحقق است درین صورت
القای شیطانی متصور نیست که مختار علما عدم تمثل شیطان است بصورت خیر البشر علیه وعلی آله
الصلوة والسلام بهر صورتی که باشد پس درین صورت نیست الا تصرف متخیله که غیر واقع را واقع
وانموده است سیوم آن بود که چون تفرقه کرامات و خوارق استدراج در نمایش
برابر است پس بکدام تمیز شناسد که آن ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جواب آنست والله
سبحانه اعلم بالصواب که طالب مستعد را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل
خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات و اگر خلاف
آن یعنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است اگر خفای درین معنی است عوام
کالانعام است نه طالب را و خفای عوام نزد خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشا آن مرض قلبی است
و غشاوه بصر چیزها بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانش این تفرقه ضروری تر است
والنختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی ینفک فی ازالة مثل هذه الشکوک والشبهات
بدانکه معنی تخلق باخلاق الله که در ولایه ماخوذ است آنست که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتی که مناسب
باشند مر صفات واجبی را تعالی لیکن این مناسبت در اسم و مشارکت در عموم صفات نه در خواص
معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقایق در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام

بیان میح

علت غلط شدن کشف اولیا

فرق میان کرامات و استدراج

در معنی تخلق باخلاق الله

بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه
چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و اورا مقهور تواند داشت و تصرف او در دلها نفاذ
یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنوا است چون رونده
راه سخن حق را از هر کسی بی شبهه بی گرانی قبول کند و اسرار غیبی و حقایق بگوش جان فهم کند بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را بصر بصیرت
او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی هر کس را به از خود بیند
و بنور بصیر حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف
شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده کننده بود چون رونده راه احیای سنت سرور کونین
قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود
چون سالک بدعتهائی که بجای سنت گرفته اند در دفع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف
شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلق را برنگ دیگر فهمیده اند ناچار در ورطه ضلالت
فرو رفته خیال کرده اند که ولی را احیای جسد مرده کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر بروی
منکشف باشد و امثال اینها و هو کما تری من الظنون الفاسدة ان بعض الظن اثم
وایضا خوارق محض را احیا و اماتت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع
خوارق لهذا معجزه قرآن از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد چون چشم بگشاید که این همه علوم و معارف
که در رنگ ابر نیسان میریزند از کجاست علوم ما این همه کثرت تنها ها موافق علوم شرعیه اند سر مویی
مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواجه ما قدس الله سره
نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را
پیر پرست نامیده اند زیاده چه نوشته آید و این السوال شما اولا هر چند گران نمود اما چون باعث

چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آن مقدار گفته آمده است بیک است بیت

هیچ زشتی نیست کورا خوبی همراه نیست ** زنگی اش به یک بار دندان چو در تر گوهر است عجب

کار است که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودند و سبب آن را زود واقعه اظهار در پی نموده و نوشته بودند که اثر آن را فاقت نیز یافت بعد از آنکه ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورده و بتجدید ایمان مشرف ساخت یکباره بگذشته بود که تغییر در این وضع مفهوم گشت و برجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صدد آن آمد که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر گردد و یا بغلط کشفی بکشد آن چه بود و این چیست بیت

بگفتا فلانی چه بد میکند ** نه با من که با نفس خود میکند

والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و هشتم بمیان سید [illegible] صدور یافت در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است برعکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت است

ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بعضی از مشایخ در سکر وقت گفته اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته اند تا توهم افضلیت ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار برعکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل است در ولایت از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت از کمال انشراح صدری نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق است و نه توجه خلق مانع توجه حق سبحانه و تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد ترجیح بروی بدهند عیاذا بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است شان نبوت ازان برتر است فهم این معنی ارباب سکر را دشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتازند هنیئا لارباب النعیم نعیمهم بقیة المقصود میان شاه عبدالله ولد شیخ عبدالرحیم

بابن خود

باین فقرا اخوت قرابت دارند والد ایشان مدتها ملازم بهادر خان بودند و حینئذ الحال عدم
بضاعت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان
نیز اشارتی رود سودمند خواهد بود والسلام **مکتوب صد و نهم بحکیم صدرا صادر شد در بیان
سلامتی قلب از نسیان ما دون حق سبحانه** ابلغ الله اطبای امراض قلبیه ازالهٔ علل باطنیه
منوط به توجه این بزرگانست کلام ایشان دواست و نظر ایشان شفا هم قوم لا یشقی جلیسهم
وهم جلساء الله وبهم یمطرون وبهم یرزقون رأس امراض باطنیه و رئیس علل معنویه
گرفتاری قلب است بما دون حق سبحانه و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر نشود سلامتی محالست
چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانه اصلا بار نیست الا لله الدین الخالص فکیف که شریک را
در آن غالب ساخته باشند نهایت بیحیائیست محبت غیر حق را سبحانه بر نهجی غالب ساختن
که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان مگر این چنین
گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان ما سوی است از قلب بکلیه بعنوان که اگر
اشیا را بتکلیف یاد کنند هرگز یادش نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه مجال این حالت
نزد اهل الله معبر بفناست و قدم اول است درین راه و مبدأ ظهور انوار قدم است و منشأ ورود
معارف و حکم تلید و دونها خرط القتاد بیت هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا
**مکتوب صد و دهم بشیخ صدر الدین صادر شد در بیان آنکه مقصود از خلقت انسان ادای
وظایف بندگیست و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی** حق سبحانه و تعالی بمنتهای تمنای ارباب
کمال رساند مقصود از خلقت انسان ادای وظایف بندگیست و دوام اقبالست بجناب حق
سبحانه و این معنی لی متحقق شدن بکمال اتباع سید الاولین والآخرین ظاهراً و باطناً علیه
من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها میسر نیست رزقنا الله سبحانه وایاکم

کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قولاً وفعلاً ظاهراً وباطناً علماً واعتقاداً
آمین یا رب العالمین بیت بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست ‌ بی دولت است آنکه
بهیچ اختیار کرد هر چه غیر حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد
که غیر از خداوند جل وعلا مقصودی نماند اگر چه از مقاصد اخروی و تنعمات بهشتی باشد هر چند این
مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان سیئات است هرگاه در امور اخروی حال بدین منوال باشد
در امور دنیویه چه گوید که دنیا مغضوبه حق است و تا آفریده است هرگز باو نگاه نکرده و حب او
سر کل خطیئات و طالبان آن مستحق لعن و طرد اند الدنیا ملعونة وملعون ما فیها
الا ذکر الله تعالی نجانا الله سبحانه عن شرها وشر ما فیها بحرمة حبیبه محمد سید
الاولین والآخرین علیه الصلوة والسلام والاکرام مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید
سنبلی صادر یافته در بیان آنکه توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق جل وعلا
معاینا سبحانک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی توحید عبارت از تخلیص
قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانی که دل را گرفتاری بما سوا متحقق است اگر چه اقل قلیل باشد از
ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول از فضول است
آری از واحد گفتن و واحد دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است لابد است اما بعضی دیگر است فرق در میان
لا معبود الا الله و در میان لا موجود الا الله بین است تصدیق ایمان علمی است
و ادراک وجدانی حالی است پیش از حال سخن از آن راندن محظور است جمعی از مشایخ که دین باب
سخنها رانده اند از دو حالت خالی نیست یا معذورند در غلبه حال مستور یا مقصود از نوشتن در
اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و استقامت احوال و اعوجاج آن از یکدیگر
احوال ایشان سنجیده باشند و حالات افشای اسرار ممنوعه حق سبحانه شمه از احوال ارباب کمال تغیب

ما مدبران گردانیده استقامت بر متابعت سنت سنیهٔ مصطفویه علی مصدرها
الصلوة والسلام والتحیة روزی گرداناد بحرمت النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم
الصلوات والتسلیمات بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمهٔ دعا میان شیخ عبد الفتاح حافظ از مردم
آدمی و آدمیزاده کثرت العیال و ابو البنات وقلت اسباب معیشت بران آورده که خود را بکریمان
رساند امید است که بمقصود برسد زیاده تصدیعت مکتوب صد و دوازدهم بشیخ عبد
الجلیل التانیسری [illegible] در بیان آنکه کار اینست که بعقاید اهل سنت
وجماعة متحقق گردیم باین دولت اگر احوال و مواجید عطا فرمایند منت میداریم واگر این
دولت داده فی میدانیم چون دانست به محبت حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت معتقدات
حقهٔ اهل حق یعنی اهل سنت وجماعت متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده احوال
که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده تمام بجناب قدس خود جل سلطانه جذب فرماید مصرع
کار اینست و غیر این همه هیچ چه احوال و مواجید که بی تحقق بحقیقت معتقدات این فرقهٔ ناجیه
میسر شود جز استدراج هیچ نمیدانیم وجز خرابی هیچ نمی انگاریم باین دولت اتباع فرقهٔ ناجیه هرچه
دهند منت میداریم و شکر بجامی آریم واگر همین دهند و هیچ از احوال و مواجید ندهند باکی نداریم
وراضی ایم واز بعض مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که در غلبهٔ حال و سکر وقت بعض از علوم و معارف
متفاوتهٔ آرای صائبهٔ اهل حق بظهور می آید چون مبنای آن کشفیات است معذورند امید است که
فردا ازان مواخذه ننمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطا را نیز یک اجر خواهد بود وحق بجانب علمای
اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم زیرا که علوم علما مقتبس از مشکوة نبوت علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة که مؤید است بوحی قطعی و مقتدای معارف این صوفیه کشف والهام است که
خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف والهام مطابقت است با علوم علمای اهل سنت اگر سر مویی

مخالفت است از دایرهٔ صواب بیرون است هذا هو العلم الصحیح والحق الصریح فماذا بعد
الحق الا الضلال رزقنا الله وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین ظاهراً و باطناً
علماً و اعتقاداً علیه وعلی آله وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التسلیمات افضلها والسلام علیکم
وعلی من اتبع الهدی مکتوب سیزدهم بجمال الدین حسین کولابی صدور یافت در بیان
فرق میان جذبهٔ مبتدی و جذبهٔ منتهی و آنکه مشهود مجذوبان در ابتدا بیت الارواح که فوق
نسبت است و بیان شهود روح را شهود الهی جل سلطانه تخیل میکنند الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی انجذاب و کشش که در نهایة الابتداء فوق نه بفوق فرق و کذا الحال فی الشهود
مجذوب پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام دیگر است و مشهود در جذبهٔ بدایت بیت الارواح
منفوخ و چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را
شهود حق پندارند تعالی و تقدس و چون روح را با عالم اجسام نحوی از مناسبت ثابت است گاهی شهود را
شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی معیت قایل میشوند شهود حق جل و علا بحصول فنای مطلق که
نهایة سلوک متحقق است متصور نیست بیت هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا
و این شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم بوجه من الوجوه
مناسبتی دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل علا شهود
بواسطه تنگی عبارت اطلاق کرده شد والا نسبت در رنگ منتسب الیه بیچون و بیچگونه است چو زانجا بیچون
راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه مکتوب چهاردهم به میر صوفی قربان صدور یافت
در تحریض بر متابعت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات حق سبحانه و تعالی مخلصان
با سر و برگ را بدولت اتباع سید الاولین والآخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را
در عرصهٔ ظهور آورد و او را بهترین جمیع کائنات خلق کرد علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات

اکملها

اکملها مشرف گرداناد و بران استقامت بخشاد که ذرهٔ این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیوی
و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است فضیلت منوط بمتابعت سنت سنیهٔ اوست و مزیت مربوط
باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوات و التحیات مثلا خواب نیمروزی که از روی این متابعت
واقع شود از کرورها احیای لیالی که نه از متابعت است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم
یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابدالآباد که نه ماخوذ از شریعت است
بهتر است اعطای جیتلی بمر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشند فضل تر است امیر المؤمنین
عمر رضی الله تعالی عنه روزی نماز بامداد را بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت پرسید
اصحاب عرض کردند که آن کس تمام شب زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المؤمنین
فرمودند که اگر او تمام شب خواب میکردی و نماز بامداد را بجماعت میگذاردی بهتر بودی اهل ضلالت ریاضات
و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافقت شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوارند اگر اجری بران
اعمال شاقه مترتب شود هم مقصور بر بعض منافع دنیویت تمام دنیا چیست تا بعض منافع
او را کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه کمتر مثل
متابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه و الماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت
قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت است عمل یک ساعت تواند بود که باجر صد هزار برابر بود و سر
است عملی که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی او تعالی پس بر نامرضی
چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز شاهد واضح است باندک التفات بظهور می آید
بیت هرچه گیرد علتی علت شود ❊ کفر گیرد کاملی ملت شود پس سرمایهٔ جمیع سعادات متابعت سنت است
و هیولای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین
علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب صد و یازدهم بملا عبدالحق دهلوی

صد و یازدهم در بیان آنکه این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است مصرع

از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام
در عالم خلق است و پنج گام در عالم امر بگام اول که بعالم امر میزنند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم
تجلی صفات و بگام سیوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجات الکمال
کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین علیه من الصلوات
اکملها ومن التسلیمات افضلها و آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از عالم خلق و عالم امر
رفته علی سبیل الاجمال تسهیلا للامر علی نظر الطلاب تحقیقة الامر ما حققته
بتوفیق الله سبحانه هذا مکتوب صد و شانزدهم بملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته
در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوی است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال
دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود مکتوب مرغوب اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته
بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر نسیان ماسوی است از قلب بحدی که اگر بتکلف یاد دهش
دهند بیاد نیارد درین تقدیر خطور ماسوی را معنی نباشد این حالت معبر بفنای قلبی است و قدم اول است
درین راه و مبشر بکمالات مراتب ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد همت را
بلند دارند و بجوز و مویز قناعت نکنند ان الله یحب معالی الهمم از کثرت اشتغال با امور دنیویه
خوف جنبیت است در امور دنیه زنهار زنهار بآن سلامتی قلب مغرور نشوند که امکان رجعت دور دور اشتغال
دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که مبادا رغبتی پیدا شود و در خسارت اندازد عیاذا بالله سبحانه
کناسی در فقر مراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا همگی همت آن باشد که بفقر و نامرادی
زندگانی چند روزه بسر برده شود فر من الغنا و ادبارها کما تفر من الاسد مکتوب
صد و هفدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در بیان آنکه در ابتدا قلب تابع است

در انتها ابن

در انتها این نسبت غیر ماند مولانا یار محمد فراموش نکرده باشند چند گاه قلب تابع حس است
بحسب چار هر چه احس دوست است قلب نیز دوست است حدیث من لم یملك عینه فلیس القلب
عنده اشارت باین مرتبه است و در نهایت کار چونکه قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس دوری قرب
قلبی تأثیر نکند لهذا مشایخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند
بالجمله بحکم ما لا یدرك کله لا یترك کله بر آن طریق باشند و از صحبت ناجنس بوجه ابلغ
اجتناب نمایند قدوم میان شیخ مزمل مقدمه سعادت دانسته صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر
اوقات باین صحبت دارند که بسیار عزیز الوجود اند والسلام مکتوب صد و بیست و دوم بملا قاسم علی بدخشی
صدور یافت در بیان خسارت جمعی که بر اهل الله اعتراض کنند کتابی که محبت آثاری
مولانا قاسم علی فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه
و من اساء فعلیها خواجه عبد الله انصاری میفرمایند الهی اگر خواهی براندازی با ما در اندازی بیت
ترسم این قوم که بر دردکشان میخندند ❊ در سر کار خرابات کنند ایمان را حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام
از انکار فقرا و طعن در ایشان نگهدارد بحرمة سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
والسلام مکتوب صد و بیست و سوم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در ترغیب به صحبت
شیخ مقتدی و در بیان آنکه گاه است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم الطریقه
اجازت میفرمایند بواسطه بعض نیات مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این راه
دیوانگی میطلبد در خبر آمده لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون و چون جنون آمد از
تدبیر زن و فرزند فارغ گشته از اندیشه کذا و کذا جمعیت میسر شد این دیوانگی در نهاد شما است
اما بعوارض لاطایل را هم بوجه خوش ساخته اید چه توان کرد در مفارقت که بینا نسبتی بسیار مفهوم
میگردد و تدارک آن نمایند و با استطاعتی را عین استطاعت دانسته رفع بعد صوری نمایند جمعیت

این طایفه در ماورا جمعیت متعلق است باسباب جمعیت خلق باعث تفرقهٔ ایشانست و اسباب
تفرقهٔ خلق باید رفت تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضا در جمعیت خلایق این طایفه را جمعیت بخشند ازان جمعیت
باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و قیاس باحوال فلان و فلان نباید کرد
که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت درجاتها فرق و روست اگر اندکست اندکست
مسافت دیده و اگر بی تمام مراتب بسیار است مشایخ طریقت پیش از تمامی مراتب بعضی مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند
حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل
فرموده بودند که ای یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من
در خدمت علاء الدین خواهی بود و آخر کار در خدمت علاء الدین کرد چنانچه حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی در نفحات است تا اولا از مریدان خواجه علاء الدین میشمارند و ثانیا بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند
بالجمله علاج این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکررا و مؤکدا نوشته شده است شنیده باشند که مولانا محمد [illegible]
نوکری اختیار کرده وضع فقرا را گذاشته افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلی علیین باسفل السافلین برند امرا
از دو حال بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بدتر و اگر نخواهند داد بدتر
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام

مکتوب [illegible] بمیر محمد نعمان صدور یافت در ترغیب بصحبت ارباب جمعیت

ما که
خدمت پیر فراموش نکنند که بسلامی و پیامی هم یادآوری نمیفرمایند فرصت بسیار است در حرفان [illegible]
[illegible] و آن صحبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان لا ترى ان اصحاب
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلیهم وسلم وبارك فضلوا بالصحبة على من عداهم سوى الانبیاء
علیهم السلام وان کان ویسا قرنیا او عمر مروانیا مع بلوغهما نهایة الدرجات ووصولهما
غایة الکمالات سوى الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة

وکلو عمرو بن العاص

وسهو عمرو بن العاص انفضل من معوها لما ان ایمان هؤلاء الکبرا صار بالصحبة شهودیا
برؤیة الرسول وحضور الملک وشهود الوحی ومعاینة المعجزة وما اتفق لمن علاهم هذه
الکمالات التی هی اعلی سایر الکمالات کلها ولو علم دلیس نفیلة الصحبة بجله الخاصیة
لمن یمنعه مانع من الصحبة وما اتو شیا من الاشیا علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم بیت سکندر را نمی‌بخشند آبی * بزور و زر میسر نیست این کار
اللهم ان لم تخلقنا فی هذه النشاة فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی النشاة
الاخرة محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات
والسلام مکتوب صد و بیست و یکم نیز بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان آنکه این راه یکی
هفت گام است چنانکه قرار یافته است بعض از یاران بهشت گام رسیده اند خدمت میر دعوات
فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرای این جانب خبر نگرفته
الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا مرفه الاحوال اند شمه از طریق اجمال در معرض بیان می آرد محبت آثارا
این راه یکی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و دایم
تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب سه گام هم بمرتبه اول ره عرجا نمایند فکیف
جماعت که پیش قدم باشند طلبند همتی در کار است تا بجنبد و بقدر اکتفا نشوند زیاده برین گنجایش وقت نبود مکتوب
صد و بیست و دوم بمولانا طاهر بدخشی صدور یافت در ترغیب به طلب بلند همتی و عدم التفات بهر چه از دوست
افتد مولانا محمد طاهر معذور دارند مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر بجانب
هندوستان مصمم دارند بروند و از اهل و عیال خبر بگیرند الباقی عند التلاقی شغل شهودات دوام
احضار واجتناب از اختلاط با اغیار لابدی است همت را بلند باید داشت و بهر چه بدست افتد نباید
پرداخت بیت ما از پی نوری که بود مشرق انوار * از مغربی گرگ بی مشکوة نگذشتیم * فقرای این زمانه اکثر

در مقام رضی واکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم قاتل است فرهنهم کما تفر من الاسد برهمین
طریق ملازم باشند و واقفان را چندان اعتبار نکنند که مجال تاویل را میدان وسیع است زنهار بخواب خیال
گول نشوند شعر کیف الوصول الی سعادة ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف والسلام
مکتوب صد و بیست و سیوم نیز بملا طاهر صدور یافت در بیان ادای نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم فوت
فرضی را از فرایض را اخلال بغی است مکتوب شریف اخوی ارشدی لا زال کاسمه طاهرا
عن دنس التعلقات رسیده برادر در حضر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله
بما لا یعنیه اشتغال بنفل از نوافل با عراض فرضی از فرایض را اخلال ما لا یعنی است پس تفتیش احوال خود نمودن
لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیز است بنفل است یا بفرض بواسطه ادای یک نفل مرتکب
چندین محظورات باید شد بیک ملاحظه نماید العاقل یکفیه الاشارة والسلام علیکم وعلی
رفقائکم مکتوب صد و بیست و چهارم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه استطاعت راه
شرط وجوب حج است ادای حج با وجود بی استطاعتی نیست بحصول مطلوب را اخل بتضییع اوقات
مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد والمنة که مشعر بر اخلاص و محبت
فقرا داده بیافته است باوجود دوری ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیم است محبت آثار چون شمار
طلبیده و برفتن عزم مصمم گردیده در وقت وداع اینقدر مذکور ساخته بود که احتمال کرشاید ما هم
بشما درین سفر ملحق شویم بر چند قصد کرده شد استخاره با موافق نیامد و تجویزی در ینباب مفهوم
نگشت بضرورت انقاعده رسید صلاح فقرا اول در رفتن شما نبود اما شوق شما را ملاحظه نموده
منع صریح نکرده استطاعت شرط راه است بی استطاعت تضییع اوقات اسلام را که نشه با مرعزه ضروری
بر وحقق مناسب نیست در چند کتابت بشما این مضمون را نوشته است رسیده باشند سخن است بیشتر
مختار نید والسلام مکتوب صد و بیست و پنجم بمیر صالح نیشاپوری صدور یافت در میان

انکه عالم

که عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالت شانه و عالم را با صانع خویش هیچ
نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة وما یناسب فی ذلک اللهم ارنا حقایق الاشیا کما
هی عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالت شانه و مرایای شئون و کمالات
ذاتیهٔ او عز سلطانه کنجی بود مخفی و ستری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل
آرد عالم را بر نهجی خلق فرمود که به ذوات و صفات خویش و آلی باشند بر ذوات و صفات او سبحانه
پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات و بنده ور و آلند بر اسما و شیونات او تعالی حکم
باتحاد و عینیت و نسبت احاطه و سریان و معیت ذاتیه آنجا از غلبهٔ حال سکر وقت است اکابر مستقیم
الاحوال که از قدح صحو بشارا از شرعه ارزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة
المظهریة و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم عجب است
جماعهٔ صوفیه که اثبات بعض نسب ذاتیه می نمایند کالاحاطة والمعیة مثلا معترفند باآنکه از ذات جمیع
نسب مسلوب است حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب مینمایند فهل هذا الا تناقض و در ذات
مراتب اثبات نمودن از برای رفع این تناقض بتکلفات در رنگ تدقیقات فلسفیه است
ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط حقیقی نمیدانند و ما ورای او هر چه باشد داخل سماء غیر شمرند
فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ٭ درون دیده اگر نیم موست بسیار است مثالی از برای تحقیق
این مبحث بیان کنیم مثلا عالمی نحریر و فاضلی خواهد که کمالات مکنونهٔ خود را در عرصهٔ ظهور آرد ایجاد
حروف و اصوات نماید تا در پردهٔ آن آن کمالات را جلوه دهد پس این صورت این حروف و اصوات
و دوال با معانی مخزونه هیچ نسبتی نیست الا آنکه این حروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه است و مرایای
آن کمالات مخزونه حروف و اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد و همچنین حکم با حاطه و معیت
درین صورت غیره واقع است معانی همان حرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی

راه نیافته است لیکن چون در میان معانی و حروف و اصوات دوال نوعی از مناسبت واقع بود

ملونیه متحقق است بعض معانی زایده ازان در تخیل می آید فی الحقیقه آن معانی محزونه ازان معانی زایده منزه

و مبرا است آنچه معتقد ماست درین مسئله نیست اثبات امر زاید ورای مظهریت و مرآتیت نمودن

از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر است فات او تعالی فی الحقیقه از نسب معرا است و از مناسبت معرا

ما للتراب و رب الارباب با اینقدر مناسبت ظاهریت و مظهریت وحدت وجود گوینده را

نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیت و ظاهریت و مظهریت نه آنکه یکی موجود است

و ماسوای او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائیت اثبات حقیقه در وی

نمودن از اوهام و خیالات او را امر بر آرد که مقصود سوفسطائیت چون ندانستی تو او را از نخست

سوی آن حضرت نسب کردی درست واگر دانستی که ظل کیستی عارفی که مردی گر زیستی

مکتوب دویست و ششم بمیر محمد صالح نیشاپوری صدور یافت در بیان آنکه طالب

باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه

هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا نیز در تحت نفی داخل ساخته اکتفا بوجوب

اگرچه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست وما ینا سب فی ذلک سیادت و نقابت و مستگاها

طالب باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه

در حوصله فهم و در حیطه وهم در آید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا بوجوب مطلوب نماید

بیش ازین پا نیز ره ماند که نیست اگرچه وجود را نیز در آن موطن گنجایش نیست و ورای وجود باید طلبید

علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که وجود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی

سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود امر دیگر اثبات نا کردن از قصور نظر است قال

الشیخ علاء الدوله فوق عالم الوجود عالم الملک الودود این درویش را چون از مرتبه وجود بالا گذرانیدند

با مجمعها

تا چند گاه که مغلوب آن حال بود وجود را از روی ذوق و وجدان از ارباب تعطیل بیافت و حکم
بوجود واجب جل شانه نمیکرد چه وجود را در راه گذشته بود و در مرتبهٔ ذات وجود را گنجایش نمی یافت
اسلام او در آن وقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هرچه در حوصلهٔ ممکن در آید بطریق اولی ممکن شاید
فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته از حصول فنا فی الله و البقاء بالله
کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محالست مستلزم قلب حقایق پس ممکن چون واجب نگردد نصیب
ممکن جز از عجز از ادراک واجب تعالی امری دیگر نباشد بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا
همیشه باد بدست دام را یعنی بدین طور مطلب مطلبی میخواهد که هیچ از وی بدست نیاید و هیچ نام و نشان
از وی پیدا نشود و جمعی هستند که مطلب میخواهند که آنرا عین خود یابند و قرب و معیت با وی پیدا سازند
آن ایشانند و من هم چنینم یا رب والسلام اولا و آخرا مکتوب صد و بیست و پنجم بملا صفر احمد
رومی صادر شد در بیان آنکه خدمت والدین بهر چه باشد از حسنات است و در جنب وصول
بمطلوب حقیقی بیکاری محض است و تعطیل صرف بلکه داخل سیئات است حسنات الابرار
سیئات المقربین و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب سیدی عذری که در باب توقف
نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر باید دانست قال الله
سبحانه و تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها
و قال الله سبحانه و تعالی ایضا ان اشکر لی و لوالدیک مع ذلک معتقد آن باید بود که
این همه در جنب وصول الی المطلوب حقیقی بیکاری محض است بلکه در حوصلهٔ منازل سلوک نیز
تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بیت هرچه جز عشق خدای
احسن است گر شکر خوردن بود جان کندنست حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق مقدم است ادای
حقوق ایشان امتثال الامره است سبحانه اگر احتمال آن بود که خدمت او را گذاشته بخدمت دیگر اشتغال نماید

پس خدمات انبیا باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت تا خدمت فرق بسیارست
مزارعان و قلبه رانان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان دیگرست آنگاه تمام زراعت
و قلبه رانی بدرون حین معصیت است و مزد بر کار باندازه آن کارست قلبه ران با محنت تمام در روزی
یک تنگه اجره میگیرد و مقرب در ساعتی بخدمت حضور ستوق ها میگیرد ومع ذلک اورا با این
تکمیل هیچ تعلقی نیست گرفتار در تب شاهست بین شتان ما بینهما فرح حسین جنبلی موافقت
خاطر از جانب او جمیع دارند زیاده چه نویسیم والسلام مکتوب صد و بیست و هشتم بخواجه مقیم صدور
یافت در ترغیب بابنه همتی و عدم القناعة بغیر مطلوب حقیقی حضرت خواجه مقیم در واقعات کار از فرامش
نسازند بلکه دور ننداشته المرء مع من احب المقصود مسلک بعنایت طویل است مطلب در کمال
رفعت و همم در نهایت منقصت و منازل و مصطلح بهیج سراب طلب نامت عیاذاً بالله سبحانه
وسط انهایات انگاشته یکبار غیر مقصد را مقصد داند و جوز را چون لقصور نماید و از وصول
بمطلوب حقیقی باز ماند همت بلند می باید ساخت و بهیچ حال سر فرود نمی باید کرد و در وراء الوراء
می باید جست حصول این چنین همتی البته بتوجه شیخ مقتدا است و توجه او بقدر اخلاص و محبت
مرید مقتدا است ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم مکتوب صد و بیست و نهم
بسید نظام صدور یافت در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت
در سبب جمعیت اوست کما قیل البلاء للمحبوب بین و بلاء للمحجوب مکتوب شریف وصول
یافت آدمی چونکه جامع ترین جمیع موجودات است بواسطه هر جزئی از اجزای او تعلق و گرفتاری بروی موجودات
متکثره پیداست پس فی الحقیقه جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه
از همه بیشتر گشت و تعلقات متعدده بسبب محرومی او از به زیاده آمد و اگر بتوفیق ایزدی عز شانه
خود را از این تعلقات پراکنده جمع سازد و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزاً عظیماً و الا فقد

ضل ضلالا

ضل ضلالاً بعیداً بهترین موجودات بواسطهٔ جامعیت چونکه انسانست بدترین مخلوقات بواسطهٔ
جامعیت هم اوست آیینهٔ او بواسطهٔ جامعیت اتم است اگر رو بعالم دارد از هر چه گویند بکدرتر است
و اگر رو بحق سبحانه و تعالی دارد مصفات و از همه پیش تا کمال اروی از روی این تعلقات خاصهٔ محمد
رسول الله است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و بعد از آن انبیا و اولیای دیگر علی تفاوت درجاتهم
صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی یوم الدین و رزقنا الله
سبحانه و ایاکم النجاة عن هذه التعلقات بحرمة النبی المصطفی الملاح بقوله سبحانه و تعالی ما زاغ
البصر و ما طغی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها زیاده برین موجب
املال است والسلام والاکرام مکتوب صد و سی ام بجلال الدین صدور یافت در بیان آنکه تلوینات
احوال چندان اعتبار نیست حصول مقصد بیچون و بیچگون باید کرد تلوینات احوال را چندان اعتبار
نیست پای مقید نباید شد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنید مقصود دیگر است از گفت و شنود
و دید و شهود منزه و مبراست طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت بلند باید داشت
کار دیگر است اینها همه خواب و خیالست در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامر پادشاه نیست
اما این خواب امیدواری می بخشد در طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم وقایع را
اعتبار نمی کنند این بیت از کتب ایشان نوشته اند بیت چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شادی و غم نیست
منتظر حصول مقصود بیچون و بیچگون باید بود والسلام مکتوب صد و سی و یکم بخواجه محمد شرف کابلی
صدور یافت در بیان علو شأن طریقهٔ حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از
دل جماعتی که درین طریقهٔ علیا احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد شرف

شرفه الله سبحانه بتشریفات اولیائه الکرام بدانند که طریقه حضرات خواجگان
قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگوران
مندرج و نسبت ایشان فوق همه نسبتهاست اینهمه بواسطه آنست که درین طریق التزام سنت
واجتناب از بدعت حتی الامکان عمل برخصت تجویز نمی نمایند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت
از دست نمی دهند اگرچه بصورت در بیرون متضرر دانند احوال مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند
و اذواق و معارف را خادم علوم شرعیه داشته جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ اطفال بجوز و مویز
وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند و از نص بفص نمیگرایند
و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمیکنند حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر
استمرار آن تجلی که دیگرانرا کالبرق است این بزرگوارانرا دایمیست حضوری که غیبت در قفای
آن باشد نزد این عزیزان از درجه اعتبار ساقطست رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ اما فهم هر کس بمذاق این کار نرسد نزدیکست که قاصران این طریقه علیه نیز از بعضی کمالات
ایشان انکار نمایند بیت قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ٭ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ٭
اگر بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز احداثها نموده اند و روش اصل اکابر را
از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که این محدثات تکمیل این طریقه نموده اند
حاش و کلا كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا بلکه در تخریب و تضییع آن
کوشیده اند افسوس هزار افسوس بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه
احداث نموده اند نماز تهجد را بجماعت میگذارند از اطراف و جوانب در ان وقت مردم از برای تهجد
جمع میگردند و بجمعیت تمام ادای نمایند و این عمل بکراهت بلا شبه تحریمیه جمعی از فقها که تداعی را
شرط کراهت داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته و زیاده از سه کس را باتفاق

مکروه گفته اند

مکروه گفته اند و ایضاً نماز تهجد را با این صبح سیزده رکعت میدانند که دوازده رکعت را ایستاده یکبار نمود

و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت حاصل کند و با آن سیزده کرد و چنین است حضرت پیغمبر ما علیه عطا

الله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت

نماز تهجد بمراه وتر حکم فردیت پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت قعود را حکم یک رکعت قیام داده اند منشاء

امثال این علوم و عمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است علی صاحبها الصلوة والسلام

والتحیة عجب است در بلاد و علمای ما وراء النهر که مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته

باشد که انوار علوم اسلامیه را از برکات ایشان اشتعال [illegible] والله سبحانه الملهم للصواب

بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * مکتوب صد و

سیو دوم بملا محمد صدیق [illegible] در بیان اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب

بر صحبت فقرا [illegible] گمنامی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ

هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ای برادر طاهر از صحبت

فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا خواهد

گشاد و غیر از ندامت فایده نخواهد کرد جز شرم است ای بوالهوس امر تو از دو حال خالی نیست در مجلس

اغنیا جمعیت خواهید داد یا نه اگر بدانند گمنامی فقرا به از صدر نشینی اغنیا امروز این سخن معقول نمی شود

یا شود اگر معقول خواهد شد و فایده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب و تمنای لباس فاخره

شما را درین بلا انداخت هنوز هم هیچ نرفته است فکر را حاصل بکنید و هرچه از حق سبحانه و تعالی مانع

آید آنرا دشمن داشته از وی فرار نمایید و حذر کنید ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم

فاحذروهم نص قاطع است حقوق صحبت بران داشته که یکمرتبه بنصیحت شما کرده شود بعمل آرند

یا نه منزا از دل میدانستم از فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است وقد کان بها

[illegible] الدنیا والاخرة [illegible]

خفت ان یکون انا الی الله راجعون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات والتحیات اتمها واکملها مرا از فطرت و استعداد
شما توقع دیگر داشتم جواهر نفیس شما در سرگین انداختید انا لله وانا الیه راجعون مکتوب صد و سی و
سیوم بملا محمد صدیق صدور یافت در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید
داشت مکتوبی که بدست قاصدان ارسال داشته بودید رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را
عزیز باید داشت از رسوم و عادات کاری نمیکشاید و از تحمل و تعلل جز خسارت و حرمان ثمر
افزاید مخبر صادق علیه وعلی اله من الصلوات اکملها ومن التسلیمات اتمها فرموده هلک
المسوفون سوف افعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر موهوم نمودن و موهوم را
از برای موجود نگاهداشتن بسی مستکره است باید که نقد وقت مصروف اهم امور گردد و نسیه از برای
من خرفات لایعنی مدخر باشد حق سبحانه وتعالی ذرهٔ بی آرامی دهد که از آرام با سوای او تعالی نجات بخشد
گرد و گفتگو ما حصل ندارد سلامتی قلب باید طلبید فکر با اصل باید کرد و از ما لایعنی اعراض تمام باید نمود
بیت هرچه جز ذکر خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است ما علی الرسول الا البلاغ
مکتوب صد و سی و چهارم نیز بملا محمد صدیق صدور یافت در منع از تسویف حضرت حق سبحانه
وتعالی در مدارج قرب عروجات بی اندازه کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه
وعلی اله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها محبت آثارا الوقت سیف قاطع ان
لم تقطعه یقطعک معلوم نیست که تا فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را امروز باید کرد و
غیر اهم را بر فردا باید انداخت حکم عقل این است نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد
والسلام مکتوب صد و سی و پنجم هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد جهان
فی بیان مراتب الولایة عامة کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایة

عبارة عن الفناء والبقاء

عبارة عن الفناء والبقاء وهي اما عامة او خاصة ونعني بالعامة مطلق الولاية وبالخاصة
الولاية المحمدية على صاحبها الصلوة والسلام واطمئنت نفسه فرضيت عن مولها عنها
وسلم قلبه لمقلبه وتخلص روحه كليه الى مكاشفة حضرة صفات اللاهوت وشاهد
سره مع ملاحظة الشئون والاعتبارات فى هذا المقام شرف بالتجليات الذاتية البرقية
وتحير خفيه لكمال التنزه والتقدس والكبرياء واتصل اخفاه اتصالا بلا تكيف وضرب
من المثال هذا ع هنيئا لارباب النعيم نعيمهم ومما ينبغى ان يعلم ان الولاية الخاصة
المحمدية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية متميزة عن ساير مراتب الولاية فى طرفى العروج
والنزول اما فى طرف العروج فلان فناء الاخفى وبقائه مختصان بتلك الولاية الخاصة
وعروج ساير الولايات الى الخفى فقط مع تفاوت درجاتها يعنى ان عروج بعض ارباب الولاية
الى مقام الروح وعروج البعض الى السر وعروج بعض آخر الى الخفى وهو اقصى درجات الولاية
واما فى طرف النزول فلان لاحاد الاولياء المحمدية عليه وعلى آله الصلوة والسلام والتحية
نصيبا من كمالات درجات تلك الولاية لما انه صلى الله عليه وآله وسلم اسرى ليلة المعراج
بالجسد الى ما شاء الله تعالى وعرض عليه الجنة والنار واوحى اليه ما اوحى وشرف ثمه بالرؤية
البصرية وهذا القسم من المعراج مخصوص به عليه الصلوة والسلام والاولياء المتابعون
به بكمال المتابعة السالكون تحت قدمه لهم ايضا نصيب من هذه المرتبة المخصوصة ع وللارض
من كاس الكرام نصيب غاية ما فى الباب ان وقوع الرؤية فى الدنيا مخصوص به عليه الصلوة
والسلام والحالات التى حصلت لاوليائه الذين تحت قدمه ليست برؤية والفرق بين
الرؤية وتلك الحالة كالفرق بين الاصل والفرع والشخص والظل وليس احدهما عين الآخر

مطلوب صد ورد... [illegible] ... اخير از تحصيل مطلوب حقيقى

مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد اواخر عشرهٔ متبرکه رسید بعد از مضی آن بجواب کتابت پرداخت
جواب کتابت خان خانان و جواب کتابت خواجه عبدالله را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند
نمود رفتن شما درین دفعه بلشکر معقول فقیر نمیشود تا حکمت چه باشد والامر عند الله سبحانه حافظ
فرمایند که حضرت حق سبحانه وتعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده
فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیلهٔ قوت دیگر باید ساخت که کار بتسلسل میکشد و در درویشی طول
امل کفر است و معاملهٔ تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورتی پیدا کند و اگر اشتباهی دارند
باید به خواجگی چرخی نوشت منقح و مزیح الاوهام در جواب منقح نمایید و وعدهٔ موکد مفهوم شود
باین بیت بر خدا اعلاج تسویف و تاخیر چه باشد هرچه بکنند زودتر بکنند که فرصت بسیار غنیمت است
مکتوب صد و سیوم بمعظم بیگ جعفر افغان صادر یافت در علو شان ادای نماز در مشروطات
کمال آن بنهایة النهایة وما یناسب ذلک مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح پیوست التذاذ
از عبادات در رفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصاً در ادای صلوة که غیر منتهی را
میسر نیست علی الخصوص در ادای فرایض صلوة زیرا که در ابتدای نهایت بادای صلوة نافله ملتذ میسازند
و در نهایت النهایة این نسبت بفرایض مشروط میگردد و در ادای نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم
نزد او ادای فرایض است و بس ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد باید دانست التذاذی که در
حین ادای صلوة دست میدهد نفس را در آن اصلا حظ نیست در عین این التذاذ او در ناله و فغانست
سبحان الله چه مرتبه است ع هنیئا لارباب النعیم نعیمهم امثال ما مردم بوالهوس را گفت و شنود
این سخنان هم مغتنم است ع بارب هیچ خاطر خود شاد میکنم و نیز بدانند که رتبهٔ نماز در دنیا در رنگ
رتبهٔ رویت است در آخرت نهایة قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین رویت
و بدانند که سایر عبادات وسایلند از برای نماز و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام مکتوب صد و

سی و هشتم بشیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در مذمت دنیا و دنیه و اجتناب از صحبت

ارباب دنیا فرزندان ارشدی باین دنیای مبغوضه خورسند نباشند و سرمایهٔ دوام اقبال را بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه از دست ندهند فکر باید نمود که چه چیز میفروشند و چه چیز میخرند و آخرت را
بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن از سفاهت و بیخردیست جمع دنیا و آخرت
از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین و الدنیا لو اجتمعا ازین دو ضد هر کدام را اختیار
کند و بهر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدیست و متاع دنیا قلیل دنیا مبغوض حق
سبحانه و آخرت مرضیهٔ او تعالی و تقدس شعر عش ما شئت فانک میت و الزم ما شئت
فانک مفارقه آخر زن و فرزند را می باید گذاشت و تدبیر آنها را بحق سبحانه باید سپرد امروز خود را
مرده باید انگاشت و مهمات ایشان را باو تعالی باید تفویض نمود انما اموالکم و اولادکم عدو لکم
فاحذروهم نص قاطعست بکرر شنیده باشند خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید گشود
صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان سم قاتل است کشتهٔ این سم بموت ابدی گرفتار است العاقل یکفیه
الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة و التاکید لقمهٔ چرب دار و بیار مرض قلبی میگردد فکیف
الفلاح و النجاة الحذر الحذر الحذر بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم
پند گیر خواه ملال فر من صحبتهم اکثر مما تفر من الاسد فانه یوجب الموت الدنیوی
و هلاکه قد تقبل فی الاخرة و اختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی و الخسارة السرمدی
فایاک و صحبتهم و ایاک و نفقتهم و ایاک و صحبتهم و قد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع
غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که این همه تواضع و پابوسی از جهت غنای
ایشانست یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غناء ایشانست و نتیجهٔ آن ذهاب دو ثلث دین
فاین انت عن الاسلام و این انت من النجات این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که مسلمانند.

که لقمه چرب و صحبت ناجنس و الآن فرزندان از تذکر مواعظ و تعقل نصایح در پرده انداخته باشند بکلیه کلام متأثر
نگردند فالحذر الحذر من صحبتهم والحذر والحذر من رؤیتهم والله سبحانه الموفق نجانا الله
سبحانه وایاکم عما لا یرضی عنه ربنا المتعال بحرمة سید البشر الممدوح بمازاغ البصر علیه وعلی آله
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام مکتوب صد و سیوم بمیر جعفر بنگاشی صدور
یافته در بیان آنکه جماعه بید والثانی که طعن در اهل اسلام می نمایند هجو و نکوهش ایشان بکنایت مجوز است
بلکه مستحسن التفات نامه گرامی مشرف ساخت حق سبحانه و تعالی ایشان را سلامت دارد که تفقد احوال فقرا
می فرمایند و حضور و غیبت را یکسان میدارند مخدوما کفار قریش چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش
اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات به بعض از شعرای
اسلامیه امر فرمودند که هجو کفار نگونسار نمایند آن شاعر در حضور آنسرور علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها بربالای منبری آمده اشعار در هجو کفار بر ملا میخواند آن سرور می فرمودند که
روح القدس با تست مادامی که هجو کفار میکنند معلوم است که ایذای خلق از مغتنمات عشق است اللهم اجعلنا
منهم بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و چهارم بملا محمد
معصوم کابلی صدور یافت در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است محبت آثار رنج
و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر را در دو عالم لابد است شعر عرض از عشق توام چاشنی درد
غم است ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است مصرع دوست آزار کسی بهر خواهد تا از عز و انقطاع بالکلیه
حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامیست و ساز در سوز و قرار در بیقراری و راحت در جراحت این
مقام را نخست طلبیدن خود را در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد و هر چه از او بیاید
باشد رضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق رندانه درین موضع است تا توانید استقامت ورزید
والا فتور در رقعات مشغولی شما خوب شده بود اما بیش از قوة بضعف کشیده هم نیست اگر اندکی خورد

ازین ذوق داد

از این تردّدات جمع سازند بهتر از بیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند
تا توانند کار کنند والسلام مکتوب صد و چهل و یکم بملا محمد قلیج صدور یافت در بیان آنکه عمده
این کار محبت و اخلاص است حضرت حق سبحانه و تعالی توفیقات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین
علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی یاران بنویسند که چه صورت دارد بیشتر
از آن باب بیشتر می نوشته باشند که موجب توجه بایشان است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر
الحال ترقی مفهوم نشود غم نیست چون استقامت بر اخلاص است امید است که کار سنین بساعات میسر
گردد والسلام مکتوب صد و چهل و دوم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافته در بیان آنکه
از نسبت این بزرگواران اگر اندکی بدست افتد اندک نیست مکتوب شریف که از روی التفات
ارسال داشته بودند رسید محبت و فقر او توجه باین طایفه از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه
از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران مسئول و مرجوست نیازی که بدرویشان فرستاده بودند نیز
وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از اینجا فرا رسیده بود
از آن مقوله هیچ ذکر نیافت معاذ الله که در آن فتوری رفته باشد بیت یک چشم زدن خیال او پیش نظر
بهتر ز خیال خوبرویان همه عمر از نسبت این بزرگواران اگر اندکی بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت
دیگران در بدایت ایشان مندرج است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اما از این فتور غم نیست چون
رشته محبت بحبل این نسبت قویست خرقه که بمکرّر پوشیده شده است ارسال داشته شد گاه
گاه آنرا بپوشند و بادب نگاه دارند که فواید بسیار از آن متوقعست هر گاه آن جامه را بپوشند با وضو
بپوشند و تکرار سبق (امرا و ذکر است) نمایند امید است که جمعیت تام رو دهد و هرگاه چیزی بنویسند باید که اول از احوال
باطن خود نویسند که احوال ظاهر بی احوال باطن در حیز اعتبار ساقط است ع از هر چه میرود سخن دوست
خوشتر است ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة

والسلام ظاهراً و باطناً مکتوب صد و چهل و سوم بملا شمس صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را
غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند حسب فقرا مولانا شمس موفق باشند موسم جوانی را غنیمت شمرده
بلهو و لعب صرف نکنند و بجز رضاء مولی عوض ننماید که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امری دیگر نخواهد بود و دیگر
نخواهد داشت جز شرعیات پنج وقت نماز بجماعت ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات
اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مقدرات فانیه و متعلقات
ناکه منظور نظر باشد والله سبحانه الموفق للخیرات مکتوب صد و چهل و چهارم بملا [illegible]
صدور یافت در بیان معنی سیر الی الله و سیر فی الله و دو سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است حضرت
حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات ترقیات بی اندازه کرامت فرماید بحرمة سید البشر المطهر
عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات از برای چه سیر در سخن رفته است خوب است
سیر و سلوک عبارت از حرکت در علمیت که از مقوله کیف است حرکت اینی اینجا گنجایش ندارد
پس سیر الی الله عبارت از حرکت علمیه است که از علم اسفل بعلم اعلی میرود و از آن اعلی باعلی دیگر الی
ان ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها و زوالها باسرها وهذه الحالة
هو المعبر بالفناء و سیر فی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب وجوب از اسما و صفات و شیون
و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات الی ان ینتهی الی المرتبة التی لا یمکن التعبیر عنها بعبارة
ولا الاشارة الیها باشارة ولا تسمی باسم ولا تکنی بکنایة ولا یعلمها عالم ولا یدرکها مدرک
وهذا السیر مسمی بالبقاء و سیر عن الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از
علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از آن اسفل باسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات رجوع القهقری
وینزل عن علوم مراتب الوجوب کلها وهو العارف الذی نسی الله بالله ورجع عن
الله مع الله وهو الواجد الفاقد وهو الواصل المهجور وهو القریب البعید و سیر رابع که سیر

در اشیاست

در اشیاست عبارت از حصول علوم اشیاست شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیاء
کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول والسیر الثالث للسیر الثانی کما تری و سیر اول
و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقاست و سیر ثالث و رابع از برای
حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیای مرسل است صلوات الله وتسلیماته علی جمیعهم
عموما وعلی افضلهم خصوصا و متابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات
نیز نصیب است کما قال تبارک و تعالی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی
اینست حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر آن تحریص و تشویق طالبانست بیت بر شکر غلطید
ای صفرائیان ؛ از برای کوری سودائیان ؛ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبد الرحمن لاهوری صدور یافت
در بیان آنکه مشایخ طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم
امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تأثر بعض از مبتدیان این طریقه بسرعت ثبتنا
الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
ویرحم الله عبدا قال آمینا مشایخ طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم
امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع می نمایند بخلاف مشایخ سایر طرق که ابتدای
سیر ایشان از عالم خلق است بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند لهذا
طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد ولاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت
قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۔ جمعی بینند از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدای سیر ایشان از عالم
امر است متأثر نشوند و التذاذ و حلاوت که مقدمه جذبه است بزودی پیدا نکنند وجهش آنست
که عالم امر در ایشان نسبت بعالم خلق ضعیف افتاده است و بهمین ضعف سد راه سرعت تأثر

دنا قرشده و این بطوء تا قرغایمانی متحقق است که عالم امر در رسای ان بر عالم خلق فوقیت پیدا کند
و امر منعکس گردد علاج این ضعف مناسب این طریقهٔ علیه تصرف نافذست مر صاحب تصرف تام را
و علاجی که مناسب طرق دیگرست تقدیم تزکیهٔ نفس است و ریاضات و مجاهدات شاقه که موافق
شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باید دانست که بطوء تا قر علامت نقصان
استعداد نیست که بسی باشند تام الاستعداد که باین مبتلا گردند والسلام مکتوب صد و چهل و ششم
بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در نصیحت بر تکرار سبق ذکر بمکتوب فرزندی شرف
الدین حسین وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنة که بسعادت یاد فقرا مستعد اند سبقی که
گرفته بودند بتکرار آن وقت را معمور دارند و فرصت را از دست ندهند مبادا که وقت فانیه از جا
ببرد و طمطراق زایله بچلاوت سازد بیت بس آنقدر ز من نصیحت بتو بس است که تو طفلی و خانه رنگین است
چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را در عنفوان شباب توفیق توبه کرامت فرماید
و بران استقامت بخشد توان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب آن نعمت حکم شبنم دارد
در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق جمیع نعمت است چه دنیوی
چه اخروی و رضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب صد و چهل و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی
صدور یافت در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدمست یا پیوستن بر گسستن حضرت
حق سبحانه و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آلهم
الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها جمعی از مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را
بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده و طایفهٔ
ثالث بتوقف رفته ابو سعید خراز گوید قدس الله سره تا ز بی نیابی تا نیابی ز بی ندانم کدام پیشین بود

راقم این سطور گوید که گسستن و پیوستن در یک زمان متحقق میگردند جائز نیست که گسستن از
پیوستن جدا شود و پیوستن بی گسستن پیدا گردد غایة ما فی الباب اگر خفائی هست در تقدم
ذاتیست تعیین علیت یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره اختیار مذهب ثانی نموده
مستفاد میشود که سبقت از آن طرف میگوید اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت
نمی نمایند مراد ایشان از پیوستن ظهور تامست و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق
مقدم باشد بر گسستن و ظهور تام موخر ازان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما نظر
طایفه اولی بلندست که قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست که درین محل توجه تقدم زمانی نیز
پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب بهر حال نظر گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه
ولایت منوط باین دو مرتبه است و بلا ملاحظة القیاد و مرتبه اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه
ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر بمرتبه ولایه و کمال میرسد علی تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر
از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت ع بانگ دو کردم اگر در ده کس است
والسلام مکتوب صد و چهل و ششم بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه محبت رای
بیحاصل است و بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور
مشایخ فی الحقیقه لطایف شیخ مقتدا است دو مکتوب پی در پی رسید مکتوب اول از حصول
و سیری انبا نمود و مکتوب ثانی از تشکی بیحاصلی لله الحمد سبحانه که عبرت مرحاتم رات صاحب
رتی بی حاصل است و آنکه خود را بیحاصل دانست واصل است مکرر نوشته شده است که زنهار بتوسط
روحانیات مشایخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صور مشایخ فی الحقیقه لطایف شیخ
مقتدا است که بآن صور ظهور نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراکنده ساختن
موجب خسرانست عیاذا بالله سبحانه ثانیا آنکه مکرر و موکد نوشته گفته ام که سر رشته کار را محکم بگیرید

تا بغربت تمام سرانجام باید امر ضروری گذشته با امر لاطایل سر رخنق از عقل و از اندیشه بسیار مستبعد است
اما شما معتقد رای خودید سخن کسی در شما کم است که موافق افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ

[illegible]

اخوی مولانا

[illegible]

محمد صادق عجب است که این همه خود را بعالم اسباب وا گذاشته است هر چند مسبب الاسباب تعالی و تقدس
اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب معین دوخته شود گر درین باب شیدا
شدای حال دیگر نشاید این قسم کوته نظری بسیار بی مناسبتی می طلبد از امثال شما مردم بسیار مستبعد است
سعی بکمال خود فرو باید رفت و این شناخت ها باید فهمید در کسوت فقر انبیاء تلاش در تحصیل
مفوضه حق جل شانه چه بلای سنگ است عجب است که این مسئله را در نظر شما چه طور زیبا نموده اند
در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پی
آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل
امور لاطایل صرف کند خبر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفته شنود مردم آزار نکشند و
چیزها که بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشد هیچ غم نیست چه دولت است که مردم کسی را بد دانند
و فی الحقیقه نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام والاکرام

بنام خواجه محمد قاسم [illegible]

[illegible] التفات نامه اخوی خواجه محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از شکست
اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری دلتنگ نشوند که گرای آن نمیکنند زیرا که اینها در معرض فنا است
بر اهل حق سبحانه و تعالی باید بسر برد درین جهان عمر باشد با پیرشان مطلوبیه جز ذات واجب الوجود
نیست جل شانه خصوصاً امثال شما مردم عزیز مع ذلک اگر کسی و کاری شمارت نماید مبتدی سعی

خواهد کوشید والسلام

مکتوب [illegible] بخواجه محمد [illegible] در بیان بزرگی طریقه خواهد کوشید والسلام
حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم و در بیان آنکه یادداشت که مخصوص این اکابر است
متن از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است یادداشت از طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی
اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات تعالی و تقدس بی تخلل حجب
شئونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی حجب بتمام مرتفع شوند و وقتی دیگر
در میان آیند چنانکه در تجلی ذاتی برقی که گاهی رفع حجب تمام از پیش حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع
میگردد و بسرعت باز در پرده شئون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر از حیز اعتبار ساقط است
پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقی که عبارت از ظهور حضرت ذات تعالی و تقدس
بی توسط شئون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر میگردد و فنای اکمل را در مقام اثبات
میکنند دائمی گردد و حجب هرگز رجوع نکنند و اگر رجوع کنند حضور بغیبت متبدل خواهد گشت و یادداشت
نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجه اتم و اکمل است و اکملیت فنا و ابقیت و اکملیت
مشهور است بیت قیاس کن ز گلستان من بهار مرا مکتوب [illegible] بخواجه [illegible] در بیان آنکه
[illegible] اطاعت رسول صلی الله علیه وآله وسلم عین اطاعت
حق سبحانه و تعالی است قال الله سبحانه و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله
حضرت حق سبحانه و تعالی اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرمود پس اطاعت خدای عز و جل که در غیر
اطاعت رسول باشد اطاعت او نیست سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوی
در میان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند و یکی را بر دیگری نگزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه
و تعالی شکایت میکند از حال جماعتی که در میان این دو اطاعت تفرقه می نمایند کما قال سبحانه
یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض

و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا ازین جهت بعضی از مشایخ

کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت و غلبهٔ حال سخنانی گفته‌اند که موذن تفرقه است میان این دو

اطاعت مشعر باختیار محبت یکی بر دیگری منقولست که سلطان محمود غزنوی در ایام پادشاهیت خود

نزدیک بخرقان فرود آمده بود از آنجا وکلاء خود را بخدمت شیخ ابوالحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که

حضرت شیخ بدیدن او بیاید و بوکلاء خود گفت که اگر از شیخ توقفی فهم کنید کریمهٔ اطیعوا الله و اطیعوا

الرسول واولی الامر منکم برخوانید چون وکلاء توقف از شیخ فهم کردند کریمهٔ مذکوره را برخواندند شیخ

در جواب فرمودند که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمندهٔ اطیعوا الرسول ام باطاعت اولی الامر

چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق سبحانه را غیر اطاعت رسول دانسته این سخن از استقامت دور است

مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تبری می‌نمایند و در جمیع مراتب شریعت و طریقت و حقیقت

اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول او میدانند و اطاعت حق سبحانه را که در غیر اطاعت رسول اوست

علیه من الصلوات والتسلیمات والتحیات اتمها عین ضلالت می‌انگارند و نیز منقولست که شیخ محنه

و شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی نشسته و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند

اتفاقا دران اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش

آمد شیخ فرمودند که تعظیم شما بواسطهٔ محبت رسولست علیه الصلوة والسلام و تعظیم این مجذوب

بواسطهٔ محبت حق سبحانه این قسم تفرقه نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی‌نمایند و غلبهٔ محبت حق سبحانه

بر محبت رسول علیه الصلوة والسلام از سکر حال میدانند و هر فضولی می‌انگارند اما این قدر هست

که در مقام کمال مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالبست و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت

محبت رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی اطاعة الرسول التی هی عین اطاعة الله سبحانه مکتوب

صد و پنجاه و سوم بمیان شیخ مزمل صدور یافته در بیان خلاصهٔ تمام از رقیت ما سوی که مربوط بفنا

مطلق است

مطلوب: کتابتی که ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام والمنة که طالبان خود را
در طلب بیقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاص تام از رقیت اغیار
وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بالکل از آینهٔ دل محو سازد و تعلق علمی و حبی
او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی او را مقصودی و مرادی نباشد و دونه خرط القتاد بر جنید
کان تعلق وارد اما ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ع این کار دولت کنون تا کرا رسد
گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید بیت بهر چه از دوست وامانی چه کفر آن
حرف چه ایمان ÷ بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا ÷ عزت شما بطول انجامید فرصت
غنیمت است اگر یاران اهلند در صحبت چون توقف خواهند کرد و اگر نا اهل چه احتیاج صحبت مرض خود را
می باید ملاحظه کرد اهل عالم اگر راضی باشند عدم رضای ایشان چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هر چه باشد
مقصود حق سبحانه را باید داشت باد بر همه جمع شود شود و اگر نشود گو نشود ع رخ از من اینجا و نو بر کل بگری
والسلام مکتوب صد و پنجاه و چهارم نیز بسیادت پناه میر ... صدور یافت در بیان آنکه از خود باید گذشت
و در خود باید رفت حق سبحانه و تعالی ما را با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا
طرفة عین فنهلک ولا اقل منها فنضیع هر بلا که هست از گرفتاری بخود است چون از خود
خلاص شود از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد اگر بت ها پرستد فی الحقیقه خود را می پرستد که افرأیت
من اتخذ الهه هواه ع از خود چو گذشتی همه عیش است و خوشی دع نفسک وتعال بهمانکه از خود
گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت اینجا است و در بیرون خود یافت نمی شود بیت
با تو در زیر گلیم است هر چه هست ÷ همچو ابنا مبر بر سوی راست سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی
قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت است هم در خود و اگر حیرت است هم در خود
بیرون خود قدم مگذار این نیست سخن بکجا رفت مبادا ساده دلی از اینجا حلول یا اتحاد فهم کند و بورطهٔ ظلمات

رود ع اینجا حلول کفر بود و اتحاد هم پیش از تحقق با نیمقام تفکر آن ممنوعست رزقنا الله سبحانه
وایاکم الاستقامة علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود و عدم
آن مساوی دانند والسلام والاکرام مکتوب یکصد و پنجاه و پنجم نیز بمیان شیخ مزمل صدور
یافت در ترغیب بر رجوع باصل خود حق سبحانه و تعالی با خود دارد فرد بعد از خدای هر چه
پرستند هیچ هیچ نیست بیدولت است آنکه بهیچ اختیار کرد غرهٔ ماه جمادی الاولی روز جمعه
بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد صادق نیز همراه است چند روز اگر ارادهٔ خداوندی
موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد حب الوطن من الایمان
خبر صحیح است بیچاره بکجا رود ناصیه بدست او دارد وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم این المفر کجا گریز ففروا الی الله گفته در دری بوی بگریزند بعدها
اصل را اصل است فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد بیت هر چه جز ذکر خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است مکتوب یکصد و پنجاه و ششم نیز بمیان شیخ مزمل صدور یافته
در ترغیب اهل الله کتابی که بدست قاضی زادهٔ جالندهر فرستاده بودند رسید و درود بلی رسانید
الحمد لله والمنة که محبت فقرا نقد وقت دارند بحکم المرء مع من احب با ایشان اند ماه
رجب هر چند بحسب اوقات دار زمان نزدیک است اما بس دور است فرد فراق دوست اگر اندکست
اندک نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است چون بواسطهٔ رعایت حقوق ارباب حقوق
این معنی را اختیار کرده اند بیان طور بکنند فقیر هم تا ماه رجب شاید اینجا باند والله سبحانه
اعلم بالصواب والیه المرجع والماب بهر حال چند روزهٔ عمر را بفقرا می باید گذرانید و
صبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه خود

نقدا طرح

نصرت طلبید که حق سبحانه و تعالی بحبیب خود علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات ایمنها
بان امر فرموده عزیزی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت
و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت رزقنا الله سبحانه تعالی و ایاکم محبة هذه الطائفة العلیة
الشریفة مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبدالوهاب صدور یافت در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان
برود باید که خود را خالی کرده برود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد و دوم مرتبه
شما قدم رنجه نموده آمده اید و زود برخواسته رفتید آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده شود مقصود
از ملاقات افاده است یا استفاده و چون محلی ازین هر دو خالی باشد از اعتداد خارج است پیش این طایفه
تا شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان را بر وی شفقت آید و راه افاضه بکشاید
بسیر آمدن را بسیر رفتن مزه نمانده امتلا اخبر ملت است از خست و استغنا اخبر طغیان کار حضرت خواجه
نقشبند قدس الله سره فرموده اند اول نیاز رسته بعد از ان توجه خاطر شکسته پس توجه از نیاز شرط
آمد مع ذلک درین اوان که طالب علم آمده طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر ساخت بخاطر رسید که
چون تجرد آمدن ایشان را هم حقی هست بسیار جانب خود مهما امکن ادای حق باید نمود لاجرم بزبان قلم از جهة
تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال املا نموده بجانب ایشان ارسال داشت والله سبحانه
الملهم للصواب والموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما و شما لازمست تصحیح عقاید بمقتضای کتاب و
سنت آن عقاید را فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقطست اگر موافق
افهام این بزرگواران نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از
آنجا اخذ می نماید والحال انه لا یغنی من الحق شیئا و ثانیا علم باحکام شرعیه است از حلال و حرام و
فرض و واجب و ثالثا عمل بمقتضای این علمست و رابعا طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه است قدس
الله تعالی اسرارهم پس تا تصحیح عقاید نماید علم باحکام شرعیه فایده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند

عمل نافع بیاید وتا این مرتبه میسر نگردد حصول تزکیه وتصفیه محال است بعد از این چهار رکن با متممات و
مکملات اینها کالسنه مکملة للفرض وبر هر چه است از فضولات و داخل دایرهٔ مالا یعنی و من حسن
اسلام المرء ترکه مالا یعنیه واشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب بصد و پنجاه و ششم بشیخ
حمید بنگالی صدور یافت فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعدادات
اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت فی الکمال قد
یکون بحسب الکیفیة وقد یکون فیهما معا فکمال البعض مثلا بالتجلی الصفاتی وکمال الا
خرین بالتجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذینک التجلیین وبین اربابهما ایضا
فکمال البعض بسلامة القلب فی تخلص الروح وکمال الآخر بها وبالشهود السری ایضا وکمال
الثالث بذلک الثالث وبالحیوة المنسوبة الی الخفی وکمال الرابع بذلک الاربع وبالانصاف
المنسوب الی الاخفی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وبعد حصول
الکمال فی ای مرتبة کانت من المراتب المذکورة اما رجوع القهقری او ثبات واستقرار فی
ذلک الموطن والاول هو مقام التکمیل والارشاد ورجوع من الحق الی الخلق للدعوة والثانی
هو موطن الاستهلاک والعزلة عن الخلق والسلام اولا وآخرا مکتوب بصد و پنجاه و نهم بشرف
الدین حسین بدخشی صدور یافت در نزاع هر چند آلام و مصایب بظاهر تلخ است و موالم جسم لیکن
بباطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شده الم یکی
مستلزم لذت دیگری است پس فطرتا که در میان این دو نقیض لوازم آنها تمیز نتواند کرد از مبحث
خارج است و فایده مخاطبه ندارد واولئک کالانعام بل هم اضل بیت اگر از خویشتن چو نیست
چنین به چه خبر دارد از چنان و چنین پس شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبهٔ جسم استقرار نموده باشد و الم

امرا و اتبع عالم حق

امواج تابع عالم خلق گشته ستر این معما را چه شناسد ما از وج بحر از اصل خود رجوع قهقری نماید و امواج خلق

جدا نشود و جمال این معرفت جلوه نکرد و حصول این دولت فی الحقیقه بموت که پیش از ورود اجل مسمی

صورت می بندد و مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم آنرا بفنا تعبیر کرده اند بیت خاک ره شو

خاک را تربیه کمال ست که بجز خاک نیست مظهر کل ع و کسی که پیش از مردن نمرد مصیبت او باید داشت و خرابی

او کجا باید آورد خبر ارتحال والد مرحوم شما که بنیکنامی شهرت داشتند و بشیوه امر معروف و نهی منکر را

نیک رعایت میکردند مسلمانانرا موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله وانا الیه راجعون

آن فرزند شیوه صبر را پیش گرفته پیش رفته کار از صدقه و دعا و استغفار مدد و معاون باشند که موتی را

بشدت احتیاج است بامداد احیا در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات آمده است

ما الميت الا كالغريق المتغوث ينتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صديق فاذا

لحقته كان احب اليه من الدنيا وما فيها وان الله ليدخل على اهل القبور من دعاء

اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدية الاحياء الى الاموات الاستغفار لهم

بقية النصح مداومة الذكر وملازمة الفكر فان الفرصة قليلة جداً ينبغي ان يصرف الى

اهم المهام والسلام مکتوب صد و شصتم بنام [illegible]

[illegible] مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم سه طایفه اند [illegible]

[illegible] مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم سه طایفه اند طایفه اولی

قایلند بآنکه عالم بایجاد حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست ازو صادر است کمال بهر ایجاد حق است

و خود را شیئی بیش نمیدانند بلکه شیئیت هم ازو است عز شانه و در بحر هستی چنان گم میکردند که نه از عالم خبر

دارند نه از خود و در رنگ شخص برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریه است و لی

دید عاریت بروی چنان غالب می آید که در دست جامه را ناصل میدهد و خود را برهنه می یابد و اگر

این چنین شخص را از بی شعوری و سکر به شعور و صحو آرند و به بقای بعد الفنا مشرف سازند هر چند
جامه را با خود می یابد اما یقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلق
که بآن جامه داشت هیچ نمانده و هم چنین است حال شخص که اوصاف و کمالات خود را در رنگ جامهٔ
عاریت می انگارد اما میداند که اینجامه در وهم است در خارج هیچ جامه ندارد و برهنه است این دید
غالب می آید بحدی که آن لباس و جبه را درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقه و صحو اگر آن
جبه را نیز همراه خود نمی یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقا مترتب بر آن اکمل کما سیجیء عنقریب
ان شاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه که بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت شده اند
بعلمای اهل سنت و جماعت متفقند و فرق ثابت در میان متکلمین و ایشان و الا آنکه متکلمین
علما و استدلال را در می یابند و ایشان کشف و ذوق را ایضاً این بزرگواران عالم را [illegible] و تعالی لغایة نتوجه
هیچ اثبات نمیکنند و جمیع نسب سلب میکنند کیف العینیة و الجزئیة تعالی شانه الا نسبت
مولویه و عبودیه و صانعیه و مصنوعیه بلکه در غلبهٔ حال این نسبت را هم گم میکنند این زمان بفنای حقیقی
مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات با غایه میگردند طایفهٔ دیگر عالم را ظل حق سبحانه
میدانند اما قایلند بآنکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیه نه بطریق اصالة و وجود اینها قایم
بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخص سایه ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود
صفات خود را نیز در آن منعکس ساخت از علم و قدرت و ارادت و غیرها حتی که گذشت و الم بسیار بالفرض
اگر سایه بر آتش افتد و بآن متالم شود عقلا و عرفا نخواهند گفت که آن شخص متالم شد چنانکه طایفهٔ
ثالث بآن قایلند علی هذا القیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات صادر میشود نمیتوان گفت
که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه بارادت خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص متحرک شد آری میتوان
گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل قبیح

فعل قبیح است

شنیع قبیح است طایفهٔ ثالث قایلند بوحدت وجود یعنی در خارج یک موجود است وبس و آن ذات
سبحانه و عالم را در خارج اصلا تحقق نیست ثبوت علمی را اند میگویند الاعیان ما شمت رائحة
الوجود و هر چند این جماعت هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در
مرتبهٔ حس است و فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را سبحانه متصف بصفات
وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات را اثبات میکنند و در هر مرتبه همان ذات را صرف
باحکام لایقهٔ آن مرتبه متصف می سازند و عالمند و متالم همان ذات حق شانه را میدانند لیکن
در پردهٔ این ظلال محسوسه مستوجبه و محظورات اخطار عقلا و شرعا برینها بسیار وارد میشود که در جواب
آنها تمحلات و تکلفات می نمایند هر چند این طایفه واصل و کاملند علی تفاوت درجات
الوصل والکمال اما خلق را سخنان اینها بضلالت والحاد رهنمونی کرد و بزندقه رسانید و طایفهٔ
اولی اکمل و اتم و اسلم واوثق بکتاب و سنت اما اسلمیت و اوفقیت ظاهر است و اکملیت و اتمیت بیان آن
است که بعض مراتب وجود از غایت لطافت و تجرد به مبدء مشابهت و مناسبت تمام دارند
کالخفی والاخفی پس جمعیکه با وجود فنا سیر این مراتب را از مبدء جدا نتوانستند کرد تا بحث
لا درآورده نفی آن کنند بلکه مبدء نزد ایشان ممتزج و متشابه ماند و خود را حق یافتند گفتند که
در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلا وجود نیست اما چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود بضرورت
به ثبوت علمی قایل شدند و از همین جاست که اعیان را برزخ بین الوجود والعدم میگویند چون
بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدء جدا نشناختند قایل بوجوب وجود او نا شده برزخیت
گویا شدند و رنگ وجود را در ممکن ثابت کردند و نه دانستند که آن رنگ هم رنگ ممکن است مشابه
بواجب ولو فی الصورة والاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از واجب جدای ساختند
هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا ساختند و بیک وجود قایل نگشتند و نه آنکه اثری

از این کس باقی نمانده خود بحق نه‌اند هر چند بدانند که اثری از من باقی نمانده است این نیز از کوته نظری اوست
وطایفهٔ ثانیه هر چند این مراتب را هم از شبه احدا دیده‌اند و بکلمهٔ لا در آورده نفی آن نموده‌اند اما بواسطهٔ غلبهٔ
و اصالت یک چیز از نقابهای وجود اینها ثابت مانده چه رتبهٔ ظل را با اصل رشتهٔ تعلق بسیار قویست این
این نسبت از نظر ایشان محو نشد اما طایفهٔ کمال مناسبت متابعت حضرت رسالت خاتمیه علیه
وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها جمیع مراتب ممکن را از واجب جدا ساختند
و همه را تحت کلمهٔ لا در آورده نفی نمودند و ممکن را با واجب هیچ مناسبتی نه دیدند و هیچ نسبت را با و اثبات
نکردند و خود را غیر از عبد مملوق عاجز صفت نشناختند و او را غیر شانه خالق و مولای خود ندانستند خود را
مولی دانستن و با ظل انگاشتند بر این بزرگواران بسیار گران و دشوار آید ما للتراب و رب الارباب
این بزرگواران اشیا را بواسطهٔ آنکه مخلوق حق‌اند سبحانه دوست میدارند و محبوب در نظر ایشان می در آیند و
همین واسطه که مصنوع حق‌اند و افعال آثار مصنوع اوست جل شانه تمام مقدار و تسلیم اشیا میکردند و در افعال
انکار نمی‌توانند کرد الا بالانکار الشرعیه چنانکه ارباب توحید را بواسطهٔ مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت
بحق سبحانه این قسم محبت و انقیاد دست میدهد ایشان را بمجرد مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهد
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا علی العموم را با بندگی محبت هم دوست بی سوانفاد داشت اما مصنوعات
و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب بپیر انگشته دوست نمیدارد و محبوب نمی انگارد این طایفهٔ
علیه را از مقام عبدیت که نهایت جمیع مقامات ولایت است بهره تمام است کدام دلیل بر حجیت حال این
برگزیدگان از این تمام‌تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موی از ظاهر
شریعت مخالفت بر ایشان راه نیافته اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعیهم بحرمة محمد صلی الله علیه و آله
وسلم و بارک درویشی که این سطور را نوشت مستفسار گشت اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم توحید
داشت و بیقین پیوسته بود و هر چند عمل نداشت و چون درین راه در آمد اول راه توحید منکشف شد

و مدتی در مرتبه

و ترقی در مراتب این مقام حیران نمود و علوم بسیار که مناسب شأن این مقام بودند فایض گشتند و مشکلات
و واردات که بر ارباب توحید وارد میشوند همه بکشوف و علوم فایضه حل شدند بعد از ترقی نسبت دیگر
بر آن درویش غلبه آورد و در غلبیت آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسب ظن بوده نه بانکار عیانی توقف
بود آخر الامر کار بانکار انجامید و نمودند که این پایه پایان رحلت بمقام ظلیت برد اما در این انکار بی اختیار
بود و منظور است که از این مقام برای بواسطه آنکه مشایخ عظام با این مقام اقامت دارند و چون بمقام ظلیت رسید
خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طایفه ثانیه با آن قایلند آرزوی آن شد که کاشکی از این مقام بر بالا که کمال
در وجود و وحدت میدانست در این مقام فی الجمله با و مناسبت دارد اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی
از این مقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند این زمان کمال این مقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت
و از مقامات گذشته تایب و مستغفر شد و اگر آن درویش را باین طریق نمی بردند و فوقیت بعضی را از بعضی
نمی نمودند تنزل خود را در این مقام صعود الست چه نزد او بالا تر از توحید مقامی دیگر نبوده والله یحق الحق
وهو یهدی السبیل باید دانست که منشاء تفاوت علوم و معارف در مکتوبات و رسایل که از این
درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت حصول مقامات متفاوته است هر مقام را علوم
و معارف جداست و هر حال را قال علیحده پس فی الحقیقه تدافع و تناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام
شرعیه است فلا تکن من الممترین و صلی الله علی محمد و آله وسلم مکتوب [illegible] بدخشی
[illegible] صحبت یافته در بیان آنکه مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته
باطمینان نفس است مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است
تا نفس مطمئنه نگردد نجات متصور نیست و نفس بمرتبه اطمینان نرسد تا سیاست قلب بوی نگذارند و
سیاست قلب وقتی میسر شود که قلب از کاری که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامت از گرفتاری ما سوی
حق سبحانه حاصل کند و علامت سلامت از گرفتاری نسیان ما سوای اوست تعالی و تقدس و تا سر موئی از غیر

اتمام است اسلامی که رسته مطلوب بلی من سلم قلبه لو بیه سعی لا امرت تا اسلام قلب مشرف گردد و باطن

نفس کامل ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام مکتوب چهل و ششم

دوم بخواجه محمد صدیق بدخشی صادر شده در بیان فضیلت ماه مبارک رمضان و بیان مناسبت

او با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت آن و تعجیل افطار و تأخیر سحور که مستحب است

و ما یتعلق بذلک باید دانست که شان کلام که از جملهٔ شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیونات صفاتیت چنانکه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات

و برکات است هر خیر و برکت که هست مستفاض از حضرت ذات است تعالی و تقدس که نتیجهٔ آن شیونات

است سبحانه و هر شر و نقص که وجود می آید منشأ آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة

فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک

نتیجهٔ آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان جامع

است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تامه است که قرآن جامع جمیع کمالات و این ماه جامع جمیع خیرات

که نتایج و ثمرات آن کمالات اند و همین نسبت باعث نزول قرآن درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل

فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبدهٔ این ماه است آن لب است و این ماه در رنگ قشر آن پس هر که درین

ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات این بهره‌مند شود تمام سال بالجمعیة گذراند و بخیر و برکت معمور و

محظوظ باشد وفقنا الله سبحانه للخیرات والبرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه

النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیة فرموده است اذا افطر احدکم

فلیفطر علی تمر فانه برکة اکثر در افطار صوم بتمر کرده اند و در بودن آن تمر برکت است که شجرهٔ آن

نخله است بعنوان جامعیه و صفت اعتدالیه مخلوق است در رنگ انسان لعل از این جهت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

نخله را عمهٔ بنی آدم فرموده که از طینت آدم مخلوق است کما قال علیه الصلوة والسلام اکرموا عمتکم النخلة

فانها خلقت

فانما خلقت من بقیة طینة آدم و تمر او برکه باعتبار همین جامعیة تواند پس افطار بتمره آن
که ثمره است جزء صاحب افطار میشود و حقیقت جامعه آن باعتبار این جزئیه جزء حقیقت آکل آن
میگردد و آکل آن باین اعتبار جامع کمالات لانهایت که در حقیقت جامعه تمر مندرج اند میشود و این
معنی هر چند در اکل مطلق آن حاصل است اما در وقت افطار که اوان خلو صایم است از شهوات طعمیه
و لذات فانیه بیشتر تاثیر میکند و آن معنی بروجه اتم و اکمل ظاهر میشود لهذا آن سرور فرموده علیه من الصلوات
اتمها و من التحیات اکملها نعم سحور المؤمن التمر باعتبار آن تواند بود که در غذای آن که جزء
صاحب غذا میگردد تکمیل حقیقت اوست نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است
از برای تلافی آن سحور بتمر ترغیب فرموده که گویا اکل آن فایده اکل جمیع ماکولات دارد و برکه آن
باعتبار جامعیة تا وقت افطار می ماند و این فایده غذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن
غذا بتجویز شرعی واقع شود و سر موی از حدود شرعیه متجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فایده
وقتی میسر شود که آکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته باشد و از ظاهر بباطن آرمیده ظاهر
غذا متحد ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الا بر آمد از ظاهر بر ظاهر مقصور است و آکل آن در عین
قصور بیت سعی کن تا لقمه را سازی گهر ❊ بعد از آن چندانکه میخواهی بخور ❊ و بیان تکمیل غذات
صاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر تسحر والسلام مکتوب صد و شصت و سیوم بسیادت
و نقابت پناه میر شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و احتمال
جمع شدن این دو ضد محالست و عزت دادن یکی از ینها مستلزم خواری دیگریست الی آخر ما قال
سلمه الله تعالی در تذلیل الکفار و عدم الاختلاط بهم مع بیان مضار هذا الاختلاط
و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد لله الذی انعم علینا و هدینا
للاسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة والسلام والتحیة نقد سعادت دارین

وابسته باتباع سید کونین است علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها متابعت او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلامیه است ورفع رسوم کفریه
چه اسلام وکفر ضد یکدیگرند اثبات یکی موجب رفع دیگرست اجتماع جمع شدن این دو ضد محالست
وعزت دادن یکی مستلزم خواری دیگرست حق سبحانه وتعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیة
میفرماید که یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر خود را که موصوف
بخلق عظیم است بجهاد کفار وغلظت برایشان امر فرمود معلوم شد که غلظت بایشان داخل خلق عظیم است
پس عزت اسلام در خواری کفر واهل کفرست کسی که اهل کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت
عزیز داشتن عبارت از آن نیست که البته ایشان را تعظیم کنند وبالا نشانند در مجالس خود جا دادن
وبایشان مصاحبت نمودن وهم زبانی بایشان داخل اعزازست ودر رنگ سگان ایشان را دور
باید داشت واگر غرضی از اغراض دنیاوی بایشان مربوط باشد وبی ایشان میسر نشود شیوهٔ بی اعتباری
مرعی داشته بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت وکمال اسلام آنست که از آن غرض دنیاوی نیز
باید گذشت وبایشان نباید پرداخت حق سبحانه وتعالی در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود ودشمن
پیغمبر خود فرموده است صلی الله تعالی علیه وآله وسلم پس اختلاط ومواصلت با این دشمنان خدای ورسول او
از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت ومخالطهٔ این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی
ورفع رسوم کفر زبون میگردد وحیای موالات مانع آن می آید واین ضرر بسیار عظیم است ودوستی
والفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز وجل ودشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام میشود
شخصی گمان میکند که او از اهل اسلامست وتصدیق وایمان بالله ورسوله دارد ونمیداند که این قسم
اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک وصاف میبرد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن
سیئات اعمالنا بیت خواجه پندارد که مرد واصلست حاصل خواجه بجز پندار نیست کار این

استغنا دیگر است

استهزاء و سخریه است باسلام و اهل آن و منتظر اند اگر قابو بیابند مارا از اهل اسلام برآرند یا همه را بقتل
رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را عز شرعی در کار است که الحیاء من الایمان و ذلت اهل کفر
ضرورست همواره در مقام خواری اینها باید بود و جزیه را از اهل کفر که در هندوستان برطرف شده است
بواسطهٔ شومی مصاحبت اهل کفرست با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان
خواری ایشانست و این خواری بحدیست که از ترس جزیه جامهٔ خوب نمی توانند پوشید و تجمل نمی توانند
بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اخذ اموال پادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن
کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشانست
و عزت و غلبهٔ اهل اسلام جهود هر که بشود کشته سود اسلامست علامت حصول دولت اسلام بغض است
با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و در جای رجس فرموده
پس در نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس و پلید در آیند و چون چنین پلید بینند و دانند لاجرم
از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مستکره بوند چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای
حکم ایشان عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنانست حتی که کسی از ایشان طلبد و دعا که بتوسط ایشانی
خواهد چه خواهد بود در هر گاه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید وما دعاء الکافرین الا
فی ضلال دعای این دشمنان باطل و بیحاصل است اجابت را در انجا چه احتمال اینقدر فساد لازم
می آید که اعزاز این سگان می فرماید ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید
کرد که کار بکجا میکشد واز مسلمانان بولی نمی آید عزیزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی
نرسد دیوانگی عبارت از در گذشتن است از نفع و ضرر خود بواسطهٔ اعلای کلمهٔ اسلام با مسلمانی
هر چند شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانی رضای خدای عز و جل است و رضای پیغمبر حبیب
اوست علیه الصلوة والسلام والتحیة دولتی عظیمتر از رضای مولی نیست رضینا بالله

سبحانه ربنا و بالاسلام دیناً و بمحمد علیه الصلوة والسلام نبیاً و رسولاً ع هم برینیم
بداریم یارب بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها اولاً و آخراً عجالة الوقت آنچه ضروری و لابدی بود بطریق اجمال نوشته
فرستاد بعد ازان اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته در رسائل خواهد داشت هم چنانکه
اسلام ضد کفرست آخرت نیز ضد دنیاست دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعی
که از مباحات آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلی ترک دنیاست و نوع دیگر
آنست که از محرمات و مشتبهات آن اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این
قسم نیز خصوصاً درین ایام بسیار عزیز الوجود است ع همان نسبت بعرش آمد فرود ورنه
بس عالیست پیش خاک توده پس ناچار از استعمال ذهب و فضه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت
مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة آنرا محرم ساخته اجتناب باید
نمود اوانی ذهب و فضه را اگر برای تجمل کنند فی الجمله گنجایشی دارد اما استعمال اینها حرام است از آب
و طعام خوردن درینها و خوشبو انداختن و سرمه دان ساختن و غیرآن القصه حق سبحانه دایره
امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات باینها در عیش و لذت زیاده از انست
که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل
سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقائی هم ندارد عدم رضای مولای خود اختیار کند حال آنکه
در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است وفقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علی متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة در معامله حل و حرمت
همواره بعلمای دین دار رجوع باید نمود و ازینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید
نمود که راه نجات شریعت است و بعد شریعت هرچه هست باطل است فماذا بعد الحق الا الضلال

والسلام اولاً و آخراً

[illegible] والسلام اولاً واخراً

در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خصوص و عام وارد است [illegible] تفاوت در قبول و عدم قبول آن از این طرف ناشی است

حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ شریعت بخشد بمنه وکرمه

فیض حق سبحانه وتعالی علی الدوام بر خواص وعوام وکرام ولئام چهار قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت

و رشاد به تفرقه وارد است تفاوت از این طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض و عدم قبول

بعضی دیگر وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه

یکسان می تابد روی گازر سیاه میگردد و جامهٔ او سفید این عدم قبول بواسطهٔ اعراض است

از جناب قدس خداوند جل سلطانه معرض را ادبار لازم است و حرمان از نعمت والعیاذ بالله (?)

نگویند که بسیاری از معرضان باشند که بتنعمات عاجله متنعم اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است

باید دانست که آن نقمتیست که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی

او در اعراض و ضلالت منهمک گردد قال الله سبحانه وتعالی ایحسبون انما نمدهم

به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون پس دنیا و تنعمات ارباب جحود

اعراض عین مکر است الحذر الحذر والسلام [illegible]

[illegible] صلی الله علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

[illegible] شرفکم الله سبحانه

بشرف المیراث المعنوی من النبی الامی القرشی علیه وعلی آله من الصلوات

افضلها ومن التسلیمات اکملها کما شرفکم بشرف المیراث الصوری ویرحم الله عبداً

قال آمینا میراث صوری آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق

دارد و میراث معنوی بعالم امر کماهی به ایمان و معرفت و رشد و هدایت سر نعمت عظمای میراث

صورت نیست که بمیراث معنوی متحلی گردند والتحلی بالمیراث المعنوی لا یتیسر الا بکمال الا
تباع المصطفوی علیه الصلوة والسلام والتحیة فعلیکم باتباعه واطاعته
فی اوامره ونواهیه وکمال متابعت فرع کمال محبت است آن سرور علیه الصلوة والسلام
ان المحب لمن یهواه مطیع وعلامت کمال محبت کمال بغض است با اعدای او صلی الله علیه وآله وسلم
واظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنه گنجایش
ندارد و محب دیوانه محبوبست تاب مخالفت ندارد با مخالفان محبوب بهیچ وجه آشتی نمی نماید دو محبت
متنافیه جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست بکوشید تا امروز
که هنوز کار از دست نرفته است تدارک ما مضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت
حاصلی نخواهد بود بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته عشق در شب دیجور متاع
دنیا غرور و غرور است معامله اخروی ابدی بران مترتب نشد کاش چند روزه را که بمتابعت
سید اولین و آخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدیست
والا هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند بیت محمد عربی کابروی هر دو سراست کسی که خاک درش
نیست خاک بر سر او حصول دولت عظمی و متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر از زکات مفروضه مثلا موفقی شود حکم ترک کلی دارد در عدم وصول مضرت چه مال ترکی
از ضرر برآمده است پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکاتست ازان اگرچه ترک کلی اولی و
افضل است اما ادای زکات کار آن هم میکند بیت همان نسبت بعرش آمد فرودش ورنه بس عالی جنابست
پیش خاک تو دور پس لازمست که همگی همت را باتیان احکام شرعیه باید صرف نمود احیای شریعت
از علمای دین تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید واهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار
باید داشت من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار نگونسار

که دشمنان

که دشمنان خدای عزّ و جلّ‌اند و دشمنان رسول الله علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
دشمن باید بود و در زوال و خواری ایشان سعی باید نمود بهیچ وجه عزت نباید داد و این سیه دلان را در مجلس
خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه غلظت و شدت با ایشان پیش باید گرفت و مهما امکن در هیچ
امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضاً ضرورتی افتد و در تنگ قضای حاجت ایشان بکره و اضطرار
قضای حاجت ایشان باید نمود رای که بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
میرسانند اگر این راه رفته شود وصول بجناب قدس رخ نماید هیهات هیهات شعر
کیف الوصول الی سعاد و دونها ... قلل الجبال و دونهن حتوف ... زیاده چه ابرام نماید بیت
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ... شکر صحبت و نعمت
تلاحق این صحبت و دلالت در بیان آنکه در جهات بجهة چند روز را بند نباید نهاد و فکر ازالهٔ
مرض قلبی درین فرصت یسیر و ازاله کثیر که از اهم مهمات باید نمود محدود ما تا چند بر خود چون مار بپیچ
باید زنید و تا کی بر خود از غم و غصه باید پیچید خود را و همه را مرده باید انگاشت و تا چند بجسم و مرگ
باید پنداشت انک میت و انهم میتون لفی قطعت فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر
بکار کثیر از اهم مهمات است علاج علت معنوی درین مهلت قلیل باید رب جلیل از اعظم مفاسد دلی که
گرفتار غیر است ازو چه توقع خیر روی که بایل کهتر است نفس اماره ازو بهتر آنجا همه سلامتی قلب مطلبند
و خلاصی روح مسجون ... ما کوته اندیشان همیشه در فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات
چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از خبر ضعف ما بر اندیشه
نکنند ان شاء الله تعالی بصحت و عافیت مبدل خواهد یافت خاطر آنجناب از این رهگذر جمعیت
داشته فکر که طلب داشته بودند بیرون فرستاده شد خواهند پوشید مترصد نتایج و ثمرات آن خواهند بود
که گنج از کشت بیت بر کشت اف نه بجا انداف است ... و آنکه دیدش بقدر خود مردانه است ... والسلام

والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و شصت و هفتم به هیردی رام بنده که در اظهار خود اخلاص بابعضی طایفه علیه نموده بود و در بیان ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچگونه و بیچونست و اجتناب از عبادت الهه باطله

کتابت شما رسید از بسیاری محبت فقرا و التجا باین طایفه علیه معلوم گشت چه نعمتی است که کسی را چنین دولت نوازند ثانیا بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ بدان و آگاه باش که پروردگار ما و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات و چه ارضین و چه علیین و چه سفلیین یکی است و بیچگون و بیچون از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا ابدی و فرزندی در حق او تعالی محالست کفایت و مماثل در آن حضرت چه مجال شائبه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است (قبیح) و مظنه کون و بروز در آن جناب مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق اوست مکانی نیست که مکان مصنوع او وجود او را ابتدا نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است او سبحانه ثابت است و هر چه از نقص و زوالست از و تعالی مسلوب است پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار پرستش او سبحانه رام و کرشن و مانند آنها که آلهه هنود (جمع هندو) اند از کمینه مخلوقات ویند از مادر و پدر زائیده اند رام پسر جسرتست و برادر لچمن و شوهر سیتا هرگاه رام زوجه خود را نتوانند نگاه داشت غیر را چه مدد نماید عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بتقلید اینها نباید رفت برایشان عارست که کسی پروردگار عالمیان را بنام رام یا کرشن یاد کنند در رنگ آنست که پادشاه عظیم الشان را بنام ارذل کناسی یاد کنند رام و رحمن را یکی دانستن از نهایت بی عقلیست خالق با مخلوق یکی نمیشود و بیچون با چون متحد نمیگردد پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمی گفتند و بعد از پیدا شدن اینها چه شد که نام رام و کرشن با او سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار میدانند حاشا ثم حاشا کلا و کلا پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات

(دو طائفه اند که هنود ایشان را بخدائی پرستیده اند)

که قریب یک لک و بیست و چهار هزار گذشته اند خلایق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از
عبادت غیر منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و ربوبیت و عظمت او تعالی رسان و [illegible] بوده اند
و آنچه نبود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آنچه دانسته هر چند به پروردگار قایلند اما او را
در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و ازین جهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آنچه گویا بنده اند در
[illegible] افتاده اند بزعم آنکه الهه از هیچ چیز ممنوع نیست و در خلق خود هر تصرف که خواهد بکنند
اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبر علیهم الصلوات والتسلیمات
که خلایق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل و خود را بشری مثل سایر
بشر میگفتند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا مکتوب صد و شصت و هشتم بمخدوم زاده اعظم
اخی خواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان علو شان سلسله علیه نقشبندیه و حکایت از
جامعی که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاحق کرده اند و ما یناسب فی ذلک
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین اما بعد
دعوات موفوره و تحیات نامحصوره بعالیجناب سلالة المشایخ الکرام نتیجة الاولیاء العظام حضرت
مخدوم زاده مستقیم [illegible] سلمه الله تعالی سبحانه و ابقاه تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزومندی مینماید
شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف معلوم شریف
مخدوم زادگی باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه نقشبندیه بواسطه التزام سنت و اجتناب
از بدعت است لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر جهر اجتناب فرموده بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع
و رقص و وجد و تواجد که در زمان آن سرور علیه الصلوة والسلام و زمان خلفای راشدین نبوده علیهم
الرضوان منع فرموده و از خلوت و اربعین که در صدر اول نبوده بجای آن خلوت در انجمن اختیار
کرده لاجرم نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است و ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده از [illegible]

که نسبت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده
کلام ایشان دوای امراض قلبیه است و نظر ایشان شفای علل معنویه توجه وجیه ایشان طالبان را از
گرفتاری گوناگون نجات می بخشد و همت رفیع ایشان مریدان را از حضیض امکان بدر آورده بوجوب میبرد
نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بحرم قافله را از دل سالک ره جاذبهٔ صحبتشان
می برد وسوسهٔ خلوت و فکر چله را لیکن درین اوان که آن نسبت شریفه عنقای مغرب گشته است و در
پس استتار آورده جمعی ازین طبقه از نایافت آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا
بهر سو زده اند و از جواهر نفیسه بخزف ریزه چند خورسند گشته و در رنگ طفلان بجوز و مویز آرام
یافته از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را گذاشته گاهی بجهر تسلی میجویند و زمانی بسماع و رقص آرام می
طلبند و چون در انجمن ایشان را خلوت میسر نشده از اربعین خلوت اختیار می نمایند عجبتر آنکه
این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه
و تعالی ایشان را انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر این طریقهٔ علیه بمشام جان ایشان رساناد بالنون
والصاد و عترة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و چون این
محدثات در آن دیار شیوع پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و وضع شریف
آنها وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصیل و قدیم اعراض نموده بخاطر رسید که شمه
ازین ماجرا بخادمان آن عتبه اظهار نماید و بدین وسیله درد دل برون اندازد و شنیده باشد که انیس مجلس خدمت
مخدوم زادگی از کدام طایفه است و مونس محفل از کدام فرقه — خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز
کآغوش که شد منزل آسایش و خوابت — والمسئول من الله سبحانه ان یعصم جناب قدسکم عن
عموم هذه البلوی وان یحفظ عتبة شریفکم عن شمول هذه الابتلاء محذوره مکره احداث
و ابداع درین طریقهٔ علیه بیشتر رواج داده اند که اکثر خلفای آن کوشیده که درین طریق التزام بسنت

واجتناب

واجتناب از سنت هم گنجایش دارد نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا می نمایند واین بدعت را در رنگ سنت تراویح در مساجد رواج ورونق می بخشند واین عمل را سنت سیئه میدانند ومردم را بران ترغیب میکنند وحال آنکه ادای نوافل بجماعت فقها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند بشدة کراهت وجمعی از فقها که بعد جبیر اشد ما کراهت در جماعت نفل داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند و زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند وایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعتی انکار دارند و دو از ده رکعت ایستاده میگذارند و دو رکعت نشسته که حکم یکرکعت پیدا کند از آنجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب قایم است این علم وعمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغمبر که سیزده رکعت ادا فرموده اند بمراد و ترات وفرایته در رکعات نماز تهجد از فردیت رکعات وتر پیدا شده است لا کما زعم هؤلاء العظام بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است عجب است که در بلاد ماوراء النهر که ماوای علمای اهل حق این قسم بدعتها رواج یافته واین نوع محدثات شیوع پیدا کرده وحال آنکه ما فقیران علوم شرعیه را از برکات ایشان استفاده می نماییم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا

مکتوب [illegible] در جواب سوال او [illegible]
[illegible]

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین مراسله شریفه ومفاوضه لطیفه که از روی کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت گشت استفسار رفته بود محدوم ما معتقدا فقیر مطلب [در رفع] اقصی وصول بجناب قدس خداوندیست جل سلطانه لیکن چون این طالب را ابتدا بواسطه تعلقات شتی در کمال

منزه و مقدس است از جناب قدس او خطا در نهایت تنزه و ترفع و مناسبتی که سبب افاضه و استفاضه است در میان
مطلوب و طالب مسلوبست لاجرم از پیر راه دران راه بین چاره نبود و از پیر دو طرف حظ وافر دارد و تا
واسطه وصول طالب بمطلوب گردد و هر قدر که طالب با مطلوب مناسبت پیدا میکرد و پیر هم قدر پیر خود را
(پیر هم میکشید)
از میان میکشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شد پیر تمام خود را از میان بر کشید و طالب را
بمطلوب بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدا و توسط مطلوب را در آینه پیر بی‌شبوان دید و در انتها
بی توسط آینه پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر او در آن وقت
حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین نگویند و راه ادب پویند و مرادات
از برکات پیر جویند والسلام مکتوب صد و هشتادم بشیخ نور محمد صدور یافت در بیان اینکه ذکر [illegible]
چنانکه از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات
با ایشان نیز چاره نه وما انا سب[illegible] لک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی برادر
ارشدم چنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و انتها از نواهی چاره نیست از مراعات ادای حقوق خلق
و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله بیان ادای این دو حقوق
میفرماید و مراعات هر دو خطر آن دلالت مینماید پس اقتصار بر یکی از آن دو امر از قصوریست و اکتفا بجزو
از کل از کالیست دور پس تحمل ایذای خلق ضرور آمد و حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بید نا غری
نرنجید و ما پروای غمش نبرد بیت هر که عاشق شد اگر چه نازنین عالمست نازکی کی راست آید بارها باید
کشید چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصایح شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره
چند اختصار اختیار نمود ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة مکتوب صد و هشتاد و یکم بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان اینکه ذکر [illegible]
لازمست دوام ذل [illegible] افتقار و اداء وظائف عبودیت و حفظ حدود شرعیه

و مناجات [illegible]

و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام و مشاهدهٔ استیلای ذنوب
و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب فی ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخبر با فقران لازمست دوام ذل ابهت و افتقار و انکسار و تضرع
و التجا و ادای وظایف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیه و تصحیح نیات در تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رؤیت
عیوب و مشاهدهٔ استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات خود را
اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن از
شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه با
الاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن اعمال و نیات خود را اگرچه مثل فلق
صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و سخن نباید ببدایات
و مجرد تأیید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چاپای قسم تایید
گاه هست که از کافر و فاجر هم می آید قال علیه الصلوة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین
بالرجل الفاجر مریدی که بطلب آید و ارادهٔ مشغولی نماید آن را در رنگ شیر و شیر باید رفت و باید
ترسید که مبادا ازین راه خرابی و خواهند و استدراج او نباید داشت و اگر فرضاً در قدوم مرید در خود فرحی
سروری یابند آن را کفر و شرک دانند و تدارک آن بندامت و استغفار چندان نمایند که اثری از آن
سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف و غم نشیند و نیک تأکید نمایند که طمع در مال مرید و توقعی
در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید هست و باعث خرابی پیر چه آنجا همه دین خالص طلبند الا
لله الدین الخالص شرکت یاران حضرت هیچ وجه گنجایش نیست و بدانند که هر ظلمتی و کدورتی
که بر دل طاری گردد ازاله آن بتوجه استغفار و ندامت و التجا بارسول وجوه میسر است هر ظلمتی و کدورتی

که از راه محبت دنیا حادثی بر دل طاری شود که منغص گرداند و متعفن سازد و در ازالهٔ آن تعسر تمام

و تعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم حب الدنیا راس کل خطیئة نجانا

الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبة ابنائها و اربابها و الاختلاط بهم و المصاحبة

معهم فانها سم قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و داء عقیم اخوی ارشدی شیخ حمید با حسن

وجوه متردد آن حدود شد استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند و الباقی عند التلاقی

مکتوب صد و هفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعض اسرار خاص که نصیب اقل قلیل است از خواص و بیان آنکه در بعض مواطن عارف خود را از دایرهٔ شریعت بیرون می یابد و ذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا و ما یتعلق به

بعد الحمد و الصلوة معلوم اخوی اعزی باد که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علمای ظاهر به بیان آن متکفلند و حقیقتش آنکه صوفیه علیه بآن ممتازند و نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت سلسلهٔ ممکنات است بعد از آن اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود ولی معاملهٔ امتزاج نیز تا عروج شان العلم است که مبدأ تعین سید البشر است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بعد از آن اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود و معامله با رف شان الحیرة خواهد افتاد و این شان عظیم الشأن را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقه است که گرد اضافت بآن نرسیده است تا تعلق بعالم پیدا کند و این شان دروازهٔ مقصود است و مقدمهٔ مطلوب در بعض مواطن عارف خود را از دایرهٔ شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقهٔ از دقایق شریعت فرو نمی گذارد و جماعتی که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیلند اگر صد آنرا بیان کنند شاید که اقل قلیل قبول کنند و جمعی دیگر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را در سافل ظلیت از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دایرهٔ شریعت بیرون نهاده اند

و پوست ناگذشته بمغز رسیده این مقام از مزلت اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحاد
رفته اند و سر از ربقهٔ شریعت غرا برآورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجهٔ از
درجات ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند
باصل آن مقام نرسیده اند اما محفوظ شده اند و ادبی از آداب شریعت فرو گذاشت تجویز نمی نمایند اما
سر این معرفت را نمی دانند و حقیقت این معامله نمی فهمند و چون برین فقیر بعنایت الله سبحانه
و تصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات سر این معما منکشف شده است
و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته شمه از آن ماجری در معرض بیان می آرد بحجمل که ناقصان از راه
نروند و کاملان از حقیقت معامله دانا باید دانست که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب هیچ
تزکیهٔ نفس متفرع بر اینهاست و آنچه از لطایف قدم از دایرهٔ شریعت بیرون می نهد ماسوای اینهاست
لیکن آنچه از شریعت متعلق است ثبت مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایة ما فی الباب
پیش از سلوک لطایف با یکدیگر ممتزج بودند و از قلب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر
جدا ساخت و بمقر اصل خود رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام سؤال
اگر گویند دران مقام عارف قلب و قالب خود را نیز بیرون دایرهٔ شریعت می یابد وجه آن چه باشد
جواب گوییم که آن یافت تحقیقی نیست تخیلی است منشا تخیل انصباغ قلب و قالب است برنگ
الطف لطایف که قدم بیرون نهاده اند اگر گویند اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص
بقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را ماورای قلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت
بیرون ماندن بچه معنی باشد گوییم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمیگذرد و بخفی و اخفی نمی رسد
و قدم بیرون ماندن فی الحقیقه بعین خفی و اخفی است والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال ثبتنا الله
سبحانه و جمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات

آفاقها وانفسها مکتوب صد و هفتاد و سیم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سؤالی که کرده
بودند با بعضی پیرزاده که معتقد شد نفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله بعد الحمد و
الصلوة معلوم جناب سیادت پناهی باد که رسیده بودند چون هرچه در دید و دانش در آید بکلمه
لا نفی آن ضروریست چه مطلوب مثبت ماورای دید و دانش است پس از اینجا لازم می آید که مشهود محمد
رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورای
آن متحقق بود ای برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم با آن علو شان
بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق البشر جل سلطانه چه در یابد و ممکن از واجب تعالی چه
فرا گیرد و حادث قدیم را جل عظمته چه طور احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع تحقیق
عطار فرماید بیت نمی بینی که شاهی چون پیمبر نیافت از فقر تو ریج کم بر ای عزیز این مقام تفصیل
می طلبد بگوش هوش باید شنید باید که کلمه طیبه لا اله الا الله در مقام نفی و اثبات در کلام
از نفی و اثبات دو اعتبار است اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه باطله کرده شود و اثبات استحقاق
عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیره مقصوده و متعلقات
غیره مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول
در ابتدا آنست که هرچه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر
از تکلم بکلمه مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب
مکتحل گردد مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود شود مع ذلک سالک خود را گرفتار ماورای آن
مشهود می یابد و مطلوب را در بیرون آن می طلبد چه در ابتدای این کمال هرچه در تحت لا داخل شده بود
تمام از دایره ممکنات بود که استحقاق عبادت داشت و بر کت تکرار کلمه طیبه از معبودانی که مستحق
عبادت است و بکلمه الا مثبت گشته جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان

عبارت

عبارتست و بکلمهٔ «الا» مثبت گشته تمهید و غیر از تکلم بکلمه مستغنی ازان مقام نصیب داشت
امّا بعد از قوت بصیرت مستغنی نیز در رنگ مستغنی عنه مشهود گشت و چون مرتبهٔ وجوب
جامع اسما و صفات الٓهیت جل سلطانه و متعلق همت سالک احدیت مجرده است که از صفات
عبادت نیز دران موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را
در ماورای اسما و صفات می طلبد و از گرفتاری با دون آن تحاشی می نماید بیت چو دل یار برآرام گیرد
ز وصل دیگری کی کام گیرد ، بهر صد دسته ریحان پیش بلبل ، نخواهد خاطرش جز نکهت گل ، ز مهر آتش
چو در نیلوفر افتاد ، تماشای مهش کی در حضور افتاد ، چو خواهد تشنه جام شربت آب ، نیفتد سودمندش
شکر ناب ، و کمال در اعتبار ثانی که مقصود ازان نفی معبود است آنست که مشهود مرتبهٔ وجوب
نیز در رنگ مشهود مرتبهٔ امکان در تحت «لا» داخل شود و در جانب اثبات هیچ مرفوع نبود مگر نقوه بکلمهٔ
مستغنی بیت چه گویم با تو از مرغی نشانه ، که با عنقا بود هم آشیانه ، ز عنقا هست نامی پیش مردم
ز مرغ من بود آن نام هم گم ، والحق که فطرت علیا و همت قصوی همین قسم مطلب را خواهانست که
هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گرد ازین ادراک آن نرسد رؤیت اخروی حق است امّا قصور آن
مرا از جا میبرد مردم بوعدهٔ رؤیت اخروی مسرور و محظوظ اند و گرفتاری بکار غیب الغیب بهکلی تحت
خواهان آنست که سر موی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش با غوش نرسد و رخت از علم
معین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند هر کسی را بهر کاری ساختند هر چند درین مقام
از دیوانگیها بسیار دارم امّا از ادب لب نمی توانم جنبانید ع جنونی من حبیب فی فنون
عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد ، شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اتمّها واکملها مکتوب صد و بیست و دوم بخواجه محمد شرف کابلی صدور یافت در بیان

اگر دیوانگان این راه معیت شتی بنگرند و این بعد و قرب نا شکیبی نمایند قرب میخواهند بعد

وصل میجویند هجرات در بیان آنکه واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و اقرف باطل او

مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت چون مشتمل بر محبت فقرا والتجا باین طایفه علیه بود

موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان این راه

این معیت شتی بنگرند و این بعد و قرب نا شکیبی نمایند قرب میخواهند که بعد نباشد و وصل

میجویند که هجران بود التسویف و تاخیر را تجویز نمی نمایند تعطیل و تاجیل را مستهجن می انگارند نقد وقت

همه حرفات بیهوده صرف میکنند و سرمایه عمر را بتمر بات لاطایل تلف نمی نمایند از شریف مجلس

نمیگرایند و از مرض معنوی بالتفات نمیفرمایند بلقمه چرب و شیرین خود را نمیفروشند و کلامهای

رقیق و مرتب خط بندی بند کی نمیبندند عار دارند آنچه تحت شعار ایشان بقا ذوات تعلقات

هوش دارند و ننگ دارند از آنکه در ملک خداوندی جل سلطانه ذات و غیر او شرکت دهند ای

برادر اینجا همه دین خالص میطلبند الا لله الدین الخالص و غبار از شرکت تجویز نمیفرمایند لئن

اشرکت لیحبطن عملک سعی کمال خود در تصفیه این دین خالص میسر شده است بشری لکم

والاه علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن بود و تقرف باطل او این

قسم ظهور و تقرف او بر طالبان بسیار واقع میشود عزیمت ان کید الشیطان کان ضعیفا

و اگر باز ظهور کند بتکرار کلمه تمجید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دفع آن مفسد نمایند

والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات

والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب صد و پنجاه و پنجم بحافظ محمود صدور یافته

بیان غوریات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت مفاد مرسوم

شریفه برادری وصول یافت شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند پیدا شد سالکان را چه

بدایت در

در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود و غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب
سالک از ارباب قلوب است و مسمی به ابن الوقت و اگر قلب او از تلوین درگذشت و از رقیت احوال آزاد
گشت و بمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلاف آن
نشسته است این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تمکین را اگر ابو الوقت گویند گنجایش
دارد و اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز ازین تلوینات درگذشت و بمقام تمکین و
اطمینان پیوست این زمان ورود تلوینات بر قالب است (که عبارت از عناصر اربعه) که از امور مختلفه ترکیب یافته است
این تلوین دایم است چه تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف
اللطایف زیراکه تمکینی که از راه این انصباغ می آید بالطریق التبعیه است و ورود احوال متلونه بالطریق
الاصالة والعبرة للاصل لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقه ابو الوقت
هم او تواند بود که بعضی حدیث لی مع الله که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
نقل کرده اند و جمعی از وقت وقت مستمر مراد داشته اند و جمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیان
باشد چه نسبت ببعض لطایف مستمر است و نسبت ببعضی دیگر نادره فلا اختلاف بالجمله ظاهر را
بشریعت غرا متحلی داشته بتکرار سبق باطن مداومت نماید بیت اندرین بحر بیکرانه چو غوک
دست و پایی بزن چه دانی بوک اخوی اعزی مولانا محمد صدیق در آگره اند ملاقات ایشان را
غنیمت دانند مکتوب صد و هفتاد و هشتم بملا محمد صدیق صدور یافت در بیان آنکه محافظت
اوقات از ضروریات این راه است تا بمورد لاطائل بلغو نگذرد الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه و اعراضه عما لا یعنیه پس
از محافظت اوقات خود چاره نبود تا بمورد لاطائل بلغو نگذرد شعرخوانی و قصه پردازی از قبیل
لغو دانسته بسکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران درین طریق از برای جمعیت

باطن بهتر نماز برای تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع جسته
اجتماعی که سبب تفرقه باشد تحاشی از آن لازمست با جمعیت باطن هرکه جمع شود مبارکست و هرچه
جمع شود شوم و نامبارک بنوعی باید زندگانی نمود که جمعیت رو دهد و صحبت آن کس جمعیت حاصل شود نه
آنکه در تفرقه افزاید وقت خود را باید گرانیده دارند و از گفت و گو سکوت آمد وقت مشاعره نیست
و هنگامه محاوره نه ع هر وقت درسه و بحث کشف و کشافست والسلام مکتوب
صد و هفتاد و هفتم بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافت در ترغیب تصحیح عقاید بمعتقدات
آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم خواجه جمال الدین حسین عنفوان شباب را
غنیمت شمرده بما امکن صرف مرضیات حق تعالی باید کرد علامتی اولا تصحیح عقاید بمعتقدات آرای
صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم دانند و ثانیا عمل بموجب احکام شرعیه
فقهیه و ثالثا سلوک طریق علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم ومن وفق لهذا فقد فاز
فوزا عظیما ومن تخلف عن هذا فقد خسر خسرانا مبینا فرزندان خواجه محمد صالح
از سعادات عظمی دانند چه آن خدمت فی الحقیقه امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقبولان
ع دارم ترا ز هیچ مقصود نشان والسلام مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافت
در سعادت شخص و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان و خلاصه آدمیان علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات عظم الله تعالی اجورکم و دفع قلادکم و جبر اسوکم و فرج صدرکم بحرمة سید
المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات متحققان اخلاق نبویه را علیه الصلوة والسلام
چه احتیاج با آنکه کسی با جهان و حسن معاشرت دلالت نماید بلکه نزدیکست که آن دلالت داخل سوء ادب
شود غایة ما فی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر فقیر و حقیر تشبث می نماید و از هر ضعیف و نحیف
تسلی خود می جوید بنابر آن تصدیع داده گشته تسلی ارباب مصیبت نموده آمد مخدوما مکرما احسان در حق

نموده است

محمود است علی الخصوص نسبت بهمسایه که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة در ادای حقوق جوار آنقدر مبالغه میفرمودند که اصحاب کرام ازان مبالغه گمان می بردند که شاید همسایه را از جوار ارث هم بدهانند بیت چون چنین با یکدگر همسایه‌ایم ۞ تو چو خورشیدی و ما چون سایه‌ایم ۞ چه بود ای مایهٔ بی مایه گان ۞ گر نگه داری حق همسایه گان ۞ والسلام مکتوب صد و هفتاد و نهم به میر عبدالله بن میر محمد نعمان صدور یافته در نصیحت فرزندی اعزی لا زال کاسمه موفق باشند موسم جوانی غنیمت است بتحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر گرامی بلایعنی صرف نشود و بلهو و لعب تلف نگردد دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما می خواهند شد ان شاء الله تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بواقع خبردار باشند چو پدر خویش باش اگر مردی مکتوب صد و هشتادم بمخدوم زاده الملکی الامی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی نسبتهای پیران که در آن تردد پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه ما امی حضرت خواجه محمد الباقی علیه الرحمة بما رسیده است در تحقیق نسبتهای پیرانی که ما بین حضرت مولانا خواجگی امکنگی و حضرت خواجه احرار گذشته اند آنست که دو بزرگ اند یکی از آن دو بزرگ والد بزرگوار حضرت مولانا است امی مولانا درویش محمد و دویمی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا محمد درویش است درین نزدیکی شیخ بنام خواجه خاوند محمود که باین حدود تشریف آورده بودند با اول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند لهذا در اوایل مرید نمی گرفتند و در اواخر عمر شروع در شیخی کردند گفته شد که ایشان از بزرگان بودند و تمام صلوات النفس بزرگی ایشان قایل اند گر تجویز نتوان کرد که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوایل یا در اواخر که اینقسم عمل داخل خیانتست بآن مای مسلم این ظن نتوان کرد و تکلیف بآن کار درین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یکبار مولانا پیش خواجه کلان ده بیدی رفته بودند و ایشان عزیزه میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند

[illegible]

ایشان گفته که خربزه شما تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربزه ما تمامست فرمودند گواهی
گواهی میدهیم که خربزه شما تمام است از آن وقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل ما بسیار مستبعد بود
که بمجرد این قول مولانا خود را شیخ بگیرند و از پی مرید گرفتن شوند بعد از آن خدمت خواجه خاوند محمود گفتند
که این دو سه اسامی بزرگان که ما بین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند و مسمی باین دو سه اسم پیدا نشده
خلطات با سامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از غایت خود شکستی نسبت از شیخ نمیکرده است
ازین سخنان ایشان بسیار تعجب حاصل شد بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی آن دو بزرگ را
از روی تحقیق نویسند که مجال سخن اصلا نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است که نوشته شود از کجا
ایشان گواه عدالت مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود دیگر معلوم نشد که مقصود
خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقرای بی بضاعت بود
بالغ وجوه چه نفی مستلزم نفی مرید است بکمال وجوه پس نفی این بی بضاعتان را طرق بسیار بود
چه احتیاج بتکلفات برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته باشد و نفی بزرگان را بالاصاله
خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هشتاد و یکم
بحضرت مخدوم زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله تعالی وابقاه علی مفارق المحبین
صدور یافت در جواب استفسار اگر در جواب سببیت که جمعی از مشایخ را می بینم که در مراتب
قرب الهی جل شانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و غیرها ایشان را درجات
علیاست و جمعی دیگر از مشایخ می بینم که در مراتب قرب تفوق دارند و در مقامات مذکوره
متنزل وما یناسب ذلک فرزند ارشدی محمد صادق پرسیده که سبب چیست که جمعی از

مشایخ را

مشایخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد
و توکل و صبر و رضا ایشان را درجات علیا معلوم میشود و جمعی دیگر را از مشایخ می بینیم که در مراتب قرب
درجه علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرها اقدام سفلی و مقرر است که اکملیه این مقامات
باعتبار اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه پس
از چند امر خالی نیست یا نظر کشفی خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب یا سبب اکملیه
این مقامات امر دیگر است ورای یقین یا ترتب یقین بر قرب ثابت نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین
بر قرب است هر چند قرب بیشتر یقین زیاده تر و سبب اکملیه آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر
و نظر کشفی هم صحیح است غایة ما فی الباب حصول قرب مر الطف اللطایف راست پس یقین نیز نصیب
همینها باشد و اکملیه آن مقامات چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند
بود که بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات الطف اللطایف اقامت ورزیده باشد
و با کثف اللطایف رجوع نا کرده بود و در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر دارد
با کثف اللطایف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از آن قرب محروم است پس یقین
نیز نصیب او نباشد پس اکملیه آن مقامات از کجا پیدا کند و بزرگی که رجوع او باین لطیفه افتاده است حکم
او حکم الطف اللطایف است در قرب و یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا کرده پس ناچار در مقامات
مذکوره اتم و اکمل بود و اما باید دانست که صاحب رجوع هم چنانکه در قرب و یقین اکمل است در مقامات
نیز اکمل است لیکن این کمالات را در مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت که لابدی
سبب افاده و استفاضه است ظاهر او را بمجو ظاهر عوام الناس گردانیده و این مقام بالاصالة مقام انبیای مرسل است
علیهم الصلوات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوات
و التسلیمات طالب اطمینان قلب شد و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج رویت بصری گشت

و حضرت عزیر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها
و آنکه رجوع ناکرده است از یقین خود گفته لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا این کلام اگر ثابت
شود که حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس محمول بران باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند
چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در حصول یقین محتاج بدلایل و براهین است
این درویش را از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از
یقین محسوسات می‌یافت اما بعد از رجوع آن یقین مستور شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلایل
و براهین گشت ع چنانکه پدر [illegible] می‌رویم ؛ والسلام مکتوب صد و هشتاد و دوم
بملا صالح کولابی صدور یافت در بیان حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
که فرموده اند مر بعض از اصحاب خود را که شکایات از خواطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال
الایمان و ما یناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند سخن از خطرات و وساوس
طالبان در میان آوردند درین ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات پیش آن سرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آن سرور فرمودند
علیه الصلوة و السلام ذلک من کمال الایمان این فقیر را دران وقت معنی این
حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال
یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب و هرچند قلب ما فوق او را از لطایف قرب الهی
جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد شد و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت
این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وسوسه کامل نامناسب تر لایح خواهد گردید
پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتهی نهایة النهایة را هرچند خطرات بیشتر و نامناسب تر
الحقیقة ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تام دارد لطف لطایف را بلطیفه قالب

و این بی مناسبتی

واین بامناسبتی هرچند افزون تر غالب ظلال تر و ظلمت و کدورت تر زیرکتر و ورود خواطر و وساوس
دران بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر نسبت بایشان فاتل است و زیادتی بخش مرض باطن
فلا تکونن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مکتوب صد و هشتاد و سیم بملا معصوم کابلی صدور یافت در نصیحت حضرت حق سبحانه
و تعالی برجاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت
فرموده بکلیه گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفید است که تعلقات شتی و توجهات پراکنده که
بر ظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشد مع ذلک سعی باید که تخفیف از تفرقه ظاهر بسر آید
مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول مطلوب باز دارد عیاذا بالله سبحانه من ذلک و دنیا و ما
فیها گرای آن نمیکند که کسی آنرا بصرف عمر گرامی حاصل کند چه سرشرطات خواب خرگوش تا کی خواهد بود
بیت ای سرای و باغ تو زندان تو ❊ خان و مان تو بلای جان تو ❊ پیش از مرگ این کار کرد فعاله
خرابه در خرابست سوی ظاهر را عزیز باید داشت و هرچه منافی آن باشد دشمن باید داشت بیت هرچه جز
عشق خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندنست ❊ ما علی الرسول الا البلاغ مکتوب
صد و هشتاد و چهارم بقلیج الله صدور یافت در ترغیب بر متابعت سید المرسلین
علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتحیات مکتوب مرغوب فرزندی اعزی ارشدی
که از روی اخلاص و محبت نوشته بودند میرسید خواجه رسانیدند موجب فرحت گشت
حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات اتمها ای فرزند آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت
علیه الصلوة والسلام والتحیة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر بآن

متابعت جمع شوند فبها ونعمت والا خرخرابا و استدراج بهیچ نیست سید الطائفه جنید را بعد از
وفات شخصی بخواب دید و از حالش پرسید جنید در جواب او گفت طاحت العبارات و فنیت
الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل فعلیکم بمتابعته
ومتابعة خلفائه الراشدین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وایاکم ومخالفة
شریعته قولاً وعملاً واعتقاداً فان الاولی یمن وبرکة والثانیة شوم وهلکة هذا
دیگر رساله که فرستاده بودند رسید بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب درآمد اما کار دیگر از تصنیفات
اهم است بار پرداختن اولی و انسب است والسلام مکتوب صد و هشتاد و پنجم بمنصور عرب
صدور یافته در بیان سلامتی قلب و در سفارش شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ
شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه استقامت ارزانی
داشته بکلی همت متوجه جناب قدس خود گرداناد آنچه بر ما و شما لازمست سلامتی قلبست
از گرفتاری ماسوای حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او سبحانه در دل خطور ننماید
اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بدل نگذرد بواسطهٔ نسیانی که دل را از ماسوای او تعالی حاصل
شده است ع کار اینست و غیر این همه هیچ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علم
قیام دارد پدر او در سرهند است آرزوی آن دارد که در پیری و ضعف خود ملاقات پسر خود نموده
مسرور گردد بناءً علی ذلک فقیر را بر تصدیع این معنی متوسل ساخت والامر عندکم بل
الامر عند الله والسلام مکتوب صد و هشتاد و ششم بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی صدور یافت
در بیان تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است
از حضرت حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و ذل و افتقار و انکسار در سر و جهار مسئلت می نماید
که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان خیر البشر و خلفای راشدین او نبوده

علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را جمعی

که باو نشسته اند گرفتار عمل آن محدث نگردانند و مفتون حسن آن مبتدع نکنند بحرمة السید المختار و آله

الابرار علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه

آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفای راشدین علیه وعلیهم من الصلوات افضلها

ومن التحیات اکملها پیدا شده باشد و رافع سنت نباشد و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ

بدعتی از این بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضاً

عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت طراوت و نضارت ببینند فردا که حدید البصر گردند

دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت که با که باخته

عشق در شب دیجور سید البشر میفرماید علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات من احدث

فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزی که مردود باشد حسن از کجا پیدا کند وقال علیه الصلوة

والسلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر الامور

محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال علیه الصلوة والسلام اوصیکم بتقوی الله و

السمع والطاعة وان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا

کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین تمسکوا بها وعضوا

علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة

هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضاً آنچه در احادیث

مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص ببعض ندارد پس هر بدعت سیئه بود

قال علیه الصلوة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک

بسنة خیر من احداث بدعة وعن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله

من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الی یوم القیمة باید دانست که بعضی از بدعتهائی که علما و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و هم چنین مشایخ ارسال فش را از جانب چپ مستحسن داشته اند و سنت در فش ارسال آن بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است و هم چنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه الصلوات والتسلیمات ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جای رفع فرض می نماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا می نمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد نماز میرسانند علی هذا القیاس سایر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعة فی شیء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امر زاید فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و هشتاد و هفتم بخواجه محمد اشرف صدور یافت در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان آنکه رابطه نافع تربیت مرید را از ذکر گفتن او کتابتی که بیاران نوشته بودند بنظر در آمد و بر احوال مسطوره مطلع گشت

براشفقه

بدانند که حصول رابطهٔ شیخ مر مرید را بی تکلف و بی تعمل علامت مناسبت تام است در میان پیر و مرید
که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولتمند را بآن
سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات می آرند که ع
سایهٔ رهبر به است از ذکر حق نه گفتن ما باعتبار نفع است یعنی سایهٔ رهبر نافع تر است مرید را از
ذکر گفتن او چه مرید را در آن وقت بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا به راه ذکر نفع تام تواند
گرفت والسلام اولاً و آخراً مکتوب صد و هشتاد و هشتم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافت
در بیان حل مسائلی که پرسیده بود مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امورے که پرسیده
بودند محبت آثارا اختفای بعض از لطائف در مرتبهٔ قلب مقصود بران لطائف است که قلب متضمن
آنهاست نه آن لطائف که در ماورای قلب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبهٔ قلب معنی ندارد
دیگر شخصی را که استعدادش تا مرتبهٔ قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند او را بمرتبهٔ فوق رساند
اما اینجا دقیقه ایست که بحضور تعلق دارد و تحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ باطن متلون
شود و باطن بلون ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید
والسلام مکتوب صد و هشتاد و نهم بشرف الدین حسین بدخشی صدور یافت در بیان آنکه یاد
فقرا با وجود گرفتاریهای لاطائل از شدت مناسبت است با فقرا و بطراوت دنیای دنی
فریفته نباید شد و نسبت باطن را عزیز باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید
و نصیحت داری تمام قبول باید نمود و ما یناسب فی ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین مکتوب شریف فرزندی اعزی ارشدی شرف الدین
حسین وصول یافته موجب فرحت و باعث بهجت گردید چه نعمتی است با وجود گرفتاریهای
لاطائل فقرای دور از کار را از یاد نرفته اند یعنی یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده

واستفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود دیگر واصل است و بر ارتباط معنوی او دال
دلیل ای فرزند باطوار دنیای دنی فریفته نشوی و بکثرت و فر جمیع او مفتون نگردی که بیدار او مستلذات
امروز اگر این معنی معقول شما نشود فردا البته معقول خواهد شد و فایده نخواهد داشت بیت کوشش
از بار وزکران شده است ؛ شنو ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از اجل نعم خداوندی دانسته
بتکرار آن مولع و حریص باشند و پنج وقت نماز بجماعت بی کسل و فتور ادا نمایند و از چهل یکی زکات را
بمستحقین فقرا و مساکین رسانند و از محرمات و مشتبهات اجتناب دارند و بر خلایق مشفق
و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری این است والسلام مکتوب صد و نودم بیکی از فرزندان
میر محمد نعمان بخشی صدور یافت در تعلیم ذکر با بعضی از نصایح ضروریه الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین دانا و آگاه باش
که سعادت تو بلکه سعادت جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولای خود است جل سلطانه
تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت یک لحظه تجویز غفلت نباید کرد و لله
سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در طریقه حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا
میسر میگردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب را اولی و انسب
باشد بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سو گردانیده بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه
اقبال نمائی و همتی از باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب
صنوبری گردی که این مضغه بمنزله حجره است مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگذرانی
و درین وقت بقصد هیچ عضو را حرکت ندهی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را
جا ندهی و بآن ملتفت نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصویر صورت آن و معنی لفظ مبارک
الله را بیچون و بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفتی را بآن منضم نسازی و حاضر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از

دائره حضرت

ورو به حضرت ذات تعالی و تقدس بحیثیت صفات و شیون نیائی و از آنجا بشهود وحدت در کثرت
نیفتی و از گرفتاری بیچون بشهود چون الآن مگریزی چه در مرآت چون ظاهر شود بیچون نبود هرچه در کثرت
نمودار گردد واحد حقیقی نباشد بیچون را ورای دایره چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاوطه
کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر کیفیتی صورت پیر بی‌تکلف ظاهر شود آنرا نیز در عقب باید برد
و در قلب نگاه داشته ذکر باید گفت مبتدی اگر چه پیر کیست پیر آنکس است که از وی طریق وصول جناب
قدس خداوندی جل شانه استفاده نمائی و مدد نماها در این طریق بابا مجرد کلاه و دامن و شجره
که عرف شده است از حقیقت پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه صاحبه بزرگ را از
شیخ کامل مکمل بدست آری و باعتقاد و اخلاص با او زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج درین صورت
قویست و مبتدی اگر منامات و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب
یا در واقعه پادشاه دید یا قطب وقت یافت فی الحقیقة نه چنین است بیرون خواب و واقعه
پادشاه شود یا قطب گردد مسلمست پس احوال و مواجید هرچه در بیداری و افاقه ظاهر شود گنجایش
اعتماد دارد والا فلا و مبتدی اگر نفع ذکر و ترتب آثار بران مربوط باتباع شریعتست پس در ادای
فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه بغایت احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود
و بمقتضای فتوای ایشان زندگانی نمود والسلام مکتوب صد و نود و یکم بخان خانان صدور یافت
در ترغیب بر متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و در بیان آنکه در تکلیفات
شرعیه مراعات تیسیر نموده اند و تخفیف تام فرموده الحمد لله الذی هدانا لهذا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت
ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیاست صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه
علیهم عموما و علی افضلهم خصوصا اگر فرضا هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات

بمولانا سلطان احمد نجار

شاقه و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران منور نگردد بجوی نمی‌خرند و بجواب
نمی‌ورزند که سراسر غفلت و تعطیل است که ما مرا این برگزیدگان واقع شود برابر نمی‌اندازند و مثل
ثواب بقیعة بشمر کمال عنایت خداوندی جل شانه است که در جمیع تکلیفات شرعیه
و مامورات دینیه نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً از بیست و چهار ساعت شبانروزی
هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع یک ساعت نمی‌کشد مع ذلک در قرائت
آن هر چه میسر شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در تعذر قعود باضطجاع
اشاره فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود ایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت
بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکات از چهل یک حصه بفقرا و مساکین
تعیین فرموده و آن را نیز مقید باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته
مع ذلک مشروط بزاد و راحله و امن طریق گردانیده و دایره مباحات را وسیع ساخته چهار زن حلال و از
دار سراری هر قدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدل گردانیده و از اطعمه و اشربه
انفع اکثر را مباح ساخته و اندکی محرم ساخته و آن هم بواسطه مصالح عباد اگرچه یک شراب بیمزه
پرضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه خوشگوار پرنفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل
و عرق دارچینی و عرق زنجبیل تا آن خوش بویها و خوشگوار چندان منافع و فواید دارد که چه گوید
جز تلخ بیمزه تند خوی بدبوی بیهوش کننده سبک خاطر را با آن عرقها خوشبوی خوشگوار چه مناسبت
شتان ما بینهما مع ذلک فرق که از راه حل و حرمت متحقق گردیده است و تمیزی که از بلندی رضای
پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا می‌شود علیحده و بعضی از لباسهای ابریشمین که مطلقا مباح
ساخته است بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است مع ذلک لباس ابریشم را بر زنان مباح فرموده
که منافع آن نیز عاید بمردان است و هم چنین است حال ذهب و فضه که حلی زنان از برای تمتع مردان است

اکابر انصافی باین یسیر و سهولت متعسر و متعذر داند بمرض قلبی مبتلاست و بعلت باطنی گرفتار

بسیاری از اکابر را مشاهده است که اصحاب را بر فعل آن یسیر تمام دارند و بر ضعفا متعسرست بعضی تمام مرض قلبی عبارت

از عدم یقین قلب است باحکام منزله اسماوی و تصدیقی که دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق

جزئت یسیرست در اتیان احکام شرعیه و بدون نها خرط القتاد قال الله تبارک و تعالی کبر

علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب والسلام

علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات و التسلیمات

انتهاء و اکملها مکتوب صد و دوازدهم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافت در جواب

استفساری که فرموده بود اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در

عریضه داشت بار دیگر که بحضرت خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که محکم که بمقام تمکین

گشت که بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبرست رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک

الله تعالی لا انسلم که این عبارت موهم تفضیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده و لو سلم گوییم این سخن

و سخنان دیگر که دران عریضه داشت واقع شده است از جمله واقعات که به پیر خود نوشته و مقرر

این طایفه است که هر چه از وقایع رو میدهد صحیح شود یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار می نمایند چه در غیر

صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظهار آن چاره نبود و در ما نحن فیه بملاحظه این معنی هیچ

محذور لازم نمی آید و حل دیگر آنکه تجویز نموده اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق

شود باکی نیست بلکه واقعست چنانکه در باره شهدا زیادتیها واقع شده است که در انبیا نیست

علیهم الصلوات و التسلیمات با آنکه فضل کلی مر نبی راست علیه و علی آله الصلوات و

التحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئیه واقع شود و خود را در آن مقام بلندتر یابد هم

تجویز باشد هر چند حصول آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را نیز از آن مقام بحکم حدیث

من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها نصب همت پس بر کافهٔ فضل
جز این خبر ندارد مجوز گشت بر غیر این طریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال اصلا والسلام

مکتوب صد و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدر در بیان آنکه در ترغیب بر تصحیح عقاید بر وفق آرای اهل سنت و جماعت و تحریض بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اعزاز و ترویج و تایید آن

الله تعالی ناصرکم ومعینکم علی کل ما یعیبکم و یشینکم نخستین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقاید است بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع آرای صواب نمای این بزرگواران است و فرقهٔ ناجیه هم ایشان و اتباع ایشان اند که بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور اند صلوات الله سبحانه و تعالی و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین و از علومی که از کتاب و سنت مستفاد اند چنان معتبر اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده فهمیده اند زیرا که هر مبتدع و ضال عقاید فاسدهٔ خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند پس هر معنی از معانی مفهومه از انها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقاید حقه رسالهٔ امام اجل تورپشتی بسیار مناسب است و قریب الفهم مذکور مجلس شریف بوده باشند اما رسالهٔ مذکوره چونکه مشتمل بر استدلالات است طول و بسط بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسایل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود و درین اثنا بخاطر حقیر نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقاید اهل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ اگر میسر شود نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد بعد از تصحیح این عقاید علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست بعض از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل مجموعه خانی و عمده الاسلام و اگر عیاذا بالله سبحانه در مسئله از مسایل اعتقادیه قصور رفت از دولت نجات اخروی محرومست و اگر در عملیات

مساهله رود و محتمل که با توبه هم درگذرانند و اگر مواخذه هم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح
عقاید است از حضرت خواجه احرار قدس سره منقولست که میفرمودند اگر تمام احوال و مواجید را
بما دهند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها
بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقاید اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی نداریم ثبتنا الله
سبحانه وایاکم علی طریقتهم المرضیة بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس
کسان برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند
که نواب شیخ جیو در حویلی خود مسجد جامع بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه
و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید از این قسم اخبار که مخلصان می شنوند نهایة الغایة مسرور و مبتهج میگردند
سیادت پناها امروز اسلام بسیار غریب است جمعی که امروز در تقویه آن صرف همت بکرده
می برند تا کدام شهبازان باین دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین و تقویه ملت در همه وقت
از هر کس که بوقوع می آید زیباست خصوصا درین وقت که غربت اسلام است از امثال شما
جوانمردان اهل بیت زیباتر و رعناتر است که این دولت خانه زاد خاندان بزرگ شماست از شما
ذاتیست و از دیگران عرضی حقیقة وراثت نبوی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
والتحیات افضلها و اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم و بارک اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از اوامر
و نواهی دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر
و نواهی بوقوع آرند خلاص شوند این آن وقت است و این گروه آن گروه بیت گوی توفیق و سعادت
در میان افگنده اند هیچ کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد درین وقت کشتی کافرعین گو بند

همه ما بجز از رسوم ... می گفته بود ...

که بعینه واله ایشان در خواب واقع شده باشد شکست عظیم بر آن بود و مردود گشت و بهر جهت که گشته باشند
و بهر غرض که هلاک کرده خوار کفار خورد نقد وقت اهل اسلام است عزت اهل اسلام و این فقیر پیش از
آنکه آن کافر را بکشند در خواب دیده بود که پادشاه وقت کله سر شرک را شکسته است والحق آن کبر
رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر خذلهم الله سبحانه وآن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام
در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم
وخرب بنیانهم وخذهم اخذ عزیز مقتدر عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است
مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و اهانت ایشان هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اهل اسلام
همان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و اکثر مردم این سر رشته را گم کرده اند و از شومی
دین را بر باد داده قال الله سبحانه وتعالی یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ
علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است بقایای رسوم کفر که در قرن سابق
پیدا شده بود درین وقت که پادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است بر دلهای مسلمانان
بسیار گرانست بر مسلمانان لازم است که پادشاه اسلام را از زشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند
و در رفع آن کوشند شاید بقایای آنها مبتنی باشد بر عدم علم پادشاه بر زشتی آنها اگر فی الجمله گنجایش
وقت باشد بعضی از علمای اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند
که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواهند شنید
که چرا توقف در تبلیغ احکام شرعی کردند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین موجودات اند تبلیغ
احکام شرعی میکردند اگر ایشان معجزات می طلبیدند میسر نبود که معجزات از نزد قدرت حق عز و جل
بر ما تبلیغ احکامست و تواند بود که در آن اثنا شاید حق سبحانه وتعالی بروی امر ظاهر سازد که
باعث اعتقاد حقیقت این جماعت باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن

ضرور است

ضروریست تا این واقع نشود عهده بر ذمهٔ علما و مقربان حضرت پادشاهست چه سعادت
درین کار گو جمعی بآزار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها
کشیده اند و چه محنتها که ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوات افضلها ومن التحیات
اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت بیت عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد
شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را والسلام مکتوب صد و نود و چهارم بمیر صدر جهان
صدور یافت در تحریض بر ترویج ملت و تایید دین وما یتعلق بذلک سلمکم الله
سبحانه وعافاکم استماع سخنان از ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعدای ملت مصطفویه علی صاحبها
الصلوات والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زده را فرح بخش و روح افزاست الحمد لله
سبحانه والمنة علی ذلک والمسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا
الامر الخطیر بحرمة النبی البشیر النذیر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن
التسلیمات اکملها یقین است که مقتدایان اسلام از سادات عظام و علمای کرام در خلا و ملا متصدی
ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود با بی سروبرگی درین باب چه دراز نفسی
نماید شنیده شده که پادشاه اسلام از حسن استعداد اسلامی خواهان علما اند الحمد لله سبحانه
علی ذلک معلوم شریف بوده است که در قرن سابق هر فسادی که پیدا شد از شومی علمای سوء بظهور آمد
درین باب تتبع تام مرعی داشته از علمای دیندار انتخاب نموده اقدام خواهند فرمود علمای سوء
لصوص دین اند مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق است والعیاذ بالله سبحانه
من فتنتهم آری بهترین ایشان بهترین خلایق است ایشان نند که فردای قیامت سیاهی ایشان را
بخون شهدا فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پلهٔ این سیاهی خواهد چربید شر الناس شرار العلماء
خیر الناس خیار العلماء ثانیا ملتمس آنکه بعضی ثواب بران آورده که خود را بعسکر رساند

بتقرب ماه مبارک رمضان در حضرت دهلی توقف واقع شد انشاء الله تعالی بعد از مضی ایام مبارک
بخدمت اعزّ خواهد رسید مکتوب سی و نود و پنجم نیز بصدر جهان صدور یافت در اظهار
تحریض بر ترویج شریعت غرّا و اظهار تأسف بر ضعف اسلام و اهل آن سلّمکم الله سبحانه
و ابقاکم احسان سلاطین چه بنسبت بکافه خلایق حاصل است بالضرورت دلهای خلایق
بحکم جبلت القلوب علی حبّ من احسن الیها بجانب ایشان مایل است لیس ناچار بواسطه
این ارتباط حتی اخلاق و اوضاع پادشاهان بعموم خلایق علی تفاوت درجات الاحسان سرایت
از خیر و شر و صلاح و فساد میکند ازینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و بار قرن سابق
مصداق این سخن است اکنون که انقلاب دول بظهور پیوسته و کدورت عناد اهل ملل بر هم شکسته
بر ائمه اسلام از صدور عظام و علمای کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت
غرا ساخته در بدایت امر ارکان اسلام منهدم را بر پا سازند که در تسویف خیریت ظاهر نمیشود دلهای
غریبان ازین تأخیر در اضطراب است شده نهایت قرن سابق بر دلهای مسلمانان متمکن است مبادا تلافی
آن نشود و غربت اسلام بتطویل انجامد هرگاه پادشاه اسلام کرمی ترویج ملت مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة باشد و مقربان ایشان نیز خود را معاف درین باب دارند
و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار فقرای اهل اسلام بسیار تنگ و تیره خواهد بود انا لله و انا الیه
راجعون عزیزی میفرماید بیت آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی هم سلیمان هم پری
هم اهرمن بگریستی شعر صبّت علیّ مصائب لو انها صبّت علی الایام صرن لیالیا
از جمله شعار اسلام تعیین قضات است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود سرهند که بلاد
اعظم اسلام است چند سال است که قاضی ندارد حامل رقیمه دعا قاضی یوسف آبای او تا بنای سرهند است
قاضی شده آمده اند چنانکه شعار سلاطین دولت دار است مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح

دانشمندان کرام

دانند این امر عظیم القدر را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة
الحقة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة مکتوب صد و نود و ششم بمنصور عرب
صدور یافت در بیان آنکه راهی که ما در صدد قطع آنیم مجموع هفت گام است دو گام ازین هفت گام
سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد صحیفهٔ مرحمت رقیمهٔ مکرمت در اعز
ازمنه ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که خواص از یاد عوام فارغ نیستند و مهجوران از
غمخوارگی کمتر خالی بینند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما ع از هر چه میرود سخن دوست
خوشتر است ❊ این راهی که ما در صدد قطع آنیم مجموع هفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و پنج
گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند تجلی افعالی روی میدهد و بگام دوم تجلی صفات
و بگام سیوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم وثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی
اربابها کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها
ومن التحیات اکملها اکثر گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند
علی سبیل الاجمال وتیسیر الامر علی نظر الطلاب بهر گامی ازین گامهای هفتگانه از خود دور می
افتد و بحق سبحانه نزدیک و بعد از طی این گامها فنای اتم است که بقای اکمل بر آن مترتب است و باین فنا
وبقا حصول ولایت خاصهٔ محمدیت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ع این کار دولت
کنون تا کرا رسد ❊ ما فقیران نامرادرا با مثال این سخنان چه مناسبت غیر از آنکه کام و دهان خود را
بزلال اهل کمال سیراب و خیره داریم بیت گر نمایم از شکر خود نام بهر ❊ این بسی خوشتر که اندر کام زهر ❊
آسمان نسبت بعرش آمد فرود ❊ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ❊ والسلام اولاً و آخراً مکتوب
صد و نود و هفتم به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا
سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه و تعالی گرم و بیان سبب ذلک ثبتکم الله سبحانه

علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و حرارت محبت حق سبحانه
گرم محبت دنیا سرکنانست و ترک آن جمیع عبادات چه دنیا مبغوضهٔ حق است و تا آن را آفریده است
بسوی آن نظر نفرموده او و اهل او جامع طرد و لعن گردیده‌اند در خبر است الدنیا ملعونة و ملعون
ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه هر ذره از ذرات وجود شان بذکر الله سبحانه مملو است پس
ذاکران حق سبحانه ازین وعید خارج باشند و درین شمار اهل دنیا باشند زیرا که دنیا چیزیست که دل را از حق
سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد خواه اموال و اسباب باشد آن چیز و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ
و ناموس فاعرض عمن تولی عن ذکرنا نقد وقت طلعت هرچه از دنیاست ساعی حالت اهل آن از دنیا
بیشتر تفرقه اند و در آخرت از اهل ندامت و حسرت حقیقت ترک آن عبارت از ترک رغبت
در آنست و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و عدم آن مساوی شده باشد و حصول این معنی
با صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم میباید شمرد و خود را
طالب ایشان باید ساخت و صحبت میان مزمل هرچند شما را مغتنم است امثال این عزیز الوجود اعز من
الکبریت الاحمر اما بشرهٔ اهل کرم اشارت مینماید تقدیم صاحب عزیز رجعت خود چند روز که میان
شیخ مزمل را رخصت فرمایند رجعت است بعد فراغ کار ایشان آن عزیز باز خواهد رفت اخلاص ملتجای ما
هم شهادت کار حضور میکشند زیاده تصدیع چه دهد وفقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید
البشر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها و السلام و الاکرام مکتوب
صد و نود و هشتم بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آشنائی فقرا با اغنیا درین زمان بسیار
متعسر است ربنا آتنا من لدنک فتوحات غیبیه مفتاح فتوحات عرشیه باد بحرمة النبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات التفات نامهٔ گرامی که بمرد فقرا فرموده بودند وصول یافت
باعث ازدیاد محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم محبت شما فقرا را با اغنیا آشنا کردن درین

زمان بسیار

زمان بسیار متعسر است اگر فقرا بگفتن و با نوشتن راه تواضع و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش بگیرند کوته
اندیشان از سوء ظن خود می انگارند که طامع و محتاج‌اند لاجرم درین ظن فاسد خسر الدنیا و الآخرة
میگردند و از کمالات این بزرگواران محروم می مانند و اگر فقرا باستغنا که نیز از لوازم فقر است صرف میزنند
قاصر نظران از بدخلقی خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلق‌اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع
متنافیین ازین جا از استحاله بر آمده است ابو سعید خراز میفرماید عرفت الله بجمع الاضداد هر چند ارباب
نظر این مقدمه را قبول نکنند و محال انگارند لیکن هم نسبت طور ولایت و ورای طور نظر عقل است باقی احوال را
میر مولانا بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام اولاً و آخراً علی من اتبع الهدی مکتوب سیصد و نود
و نهم بملا محمد امین کابلی صادر یافت در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورد و شغل صحیفه
گرامی که مبنی بود از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص ورود یافت موجب فرحت
گشت عافاک الله سبحانه اظهار طلب وردی از اوراد نموده بنا بر علی ذلک اخوی اعزی مولانا
محمد صدیق فرستاده شد تا ترا از طریقه علیه نقشبندیه مشغول سازد و آنچه امر فرماید در امتثال آن سعی
بلیغ خواهند نمود امید که مثمر نتایج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت
بنا بران تصدیع اخوی مشار الیه را داده شد والسلام مکتوب سیصد و … بملا شکیبی اصفهانی صادر یافت
در حل عبارت نفحات که اغلاق داشت و طلب شرح آن نموده بود الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین و علیهم اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاق
داشت و نموده بودند که آن را شرح باید کرد بنا برین بچند کلمه جرأت نمود مخدوما مکرما عین القضات
همدانی میگوید در بیان حال جاهلی که لایزال راه نا سلوکه رفتند بعضی ازیشان را مغلوبط در پناه
خود نگاه داشته مستی سایبان سراب شان شد و هر که با تمیز بود داشش بر داشتند و مراد از راه سلوک
والله سبحانه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل و درین طریق

تزکیهٔ نفس مقدم است بر تصفیهٔ قلب و این شرط راه سلوک است و راه سلوک عبارت از طریق جذبه
و محبت است و تقدم تصفیه است بر تزکیه در راه اجتبا که مشروط بانابت نیست و این طریق محبوبان
و مرادان است بخلاف طریق اول که طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند
و استیلای محبت که مغلوبی و مستی عبارت از آنست از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند و از
اغوا و اضلال ایشان مصون هر چند راهبر نداشتند اما فضل ازلی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشان را
بمطلوب حقیقی رسانید و هر کدام از ایشان با تمیز بود یعنی قوت جذبه نداشت و استیلای محبت در حق
او مفقود بود چون راهبر نداشت اعدای دین او را از راه بردند و هلاکش ساختند و بمرت ابدی
گرفتارش گردانیدند و از جملهٔ مغلوبان آن دو بزرگان بودند که حسین قصاب بر خود اشارت بایشان
حکایت کرد که ما با کاروان عظیم در راهی میرفتیم ناگاه دو بزرگان از میان آن کاروان بیرون شدند
و راه ناسلوک را در پیش گرفتند الی آخر القصة راهی که کاروان عظیم بان راه میرفتند راه سلوکست
که بقطع مقامات عشرهٔ مشهوره مترتب و تفصیل صورت بندد چه اکثر مشایخ علی الخصوص
از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه ناسلوک که آن دو بزرگان اختیار کردند
و حسین قصاب با ایشان در آمدن متابعت نمود طریق جذبه و محبت است که نزدیکترست
بوصول از آن راه سلوک معهود و مقدمهٔ این طریق انبساط و آرام است که بسبب غیبت است از حس
و دهشت و ذهول است از شعور و کنایه از آن حالت بسکر و مستی است و چون این غیبت و ذهول
از خلق متضمن حضور و شعور بجناب الهی است تعالی و تقدس الحضور و شعور را باین اشارت فرموده
این مقام بیان میطلبد بگوش هوش باید شنید که هر ترجمه روحیست و مرتبهٔ عالی قلب است قوای
جسدی مکتسب از قوت روحانیت و حواس قالبی مستفاد از نورانیت قلبی پس ناچار در وقت
توجه قلب و روح بجناب قدس خداوندی جل شانه که لازم طریق جذبه است در ابتدا حال که

اوان الفقرات

اوان نقص است فتوری در تدبیر جسد و بشریت غالب آمده می‌یابد که بسبب تعطیل حس و ذهول از شعور
میگردد و نسبتی قوی در جوارح میرساند و بی اختیار بر زمین محو بماند و این حالت را شیخ اجل شیخ محی الدین
ابن العربی قدس سره در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی فرموده است و سماعی که بر رقص است و حرکت
دوری است آنرا سماع طبیعی گفته و مبالغه منع آن نموده پس محقق شد که این غلبه صورت متضمن حضور
معنوی است و این ذهول جسدی مشتمل بر شعور روحی که تعبیر از آن بامداد مناسب است بر سر اصل سخن آییم
باید دانست که پوشیدن روی ماه بابر سیاه کنایه از ظهور صفات بشریت که منشا بازماندن از آن
حضور و آگاهی میرساند و این استتار را توسط احوالست چه متوسطان را این استتار هست هرچند که استتار
سنیت تواند بود که بعینی نفی باشد که چون نوم نشی شد دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد و اثر قدم آن رهروان
مرد بازیافتم چه در حالت بسط که اوان حضور و آگاهیست راه در دشمن میگردد و قطع بیشتر نموده
می آید چون صبح رسید یعنی غیبت و ذهول زایل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت باتوجه خلق
جمع گشت و کنایه از این حضور بطلوع آفتاب کرده است کوه عبارت از وجود بشریت است که در این وقت
رهروان طاهر ساخته اند چه در این طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن رهروان قوت
جذب داشتند و استیلای محبت لاجرم مردوار پا بر بالای کوه بشریت نهادند و بیک جست بر بالا
شدند و بنحوی از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت به محنت
تمام بالای آن کوه برآمد آنهم ببرکت متابعت آن رهروان میسر شد و الا سرش بر هیده نشستند
لشکرگاه عبارت از مرتبه اعیان ثابته است که جامع تعینات حقایق امکانیه و تعین علمی
وجوبیست که خیمهای بی نهایت کنایه از آن تعینات و در آن میان خیمه عظیم اشارت بتعین
علمی وجوبیست تعالی و تقدس که آنرا خیمه سلطان گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه خیمه
سلطانست خیال کرده که بمطلب رسیده خواست که از مرکب سکر و مستی که قطع این راه بامداد آن

مرکب مستی حیرت فرود آید بوصل مطلوب بیا باید پای راست که عبارت از روحست هم درین راه
تا سلوک بپای قلب و روح میروند نه بپای علم و عمل که آن براه سلوک مناسبت دارد و اول از
مستی که فرود می آید بیان روحست و ثانیا قلب که پای چپ تعبیر از آنست از رکاب بیرون آورده
بود که الهام بگوشش رسید که سلطان در خیمه نیست و الحق که چنین است حسین قصاب چون قوة
جذبه داشت باندک اشارة از مستی فرود آمد و آن دیگران چون جذب قوی نداشتند و غلبهٔ
محبت با مثال این مبشرات گوش نشدند و مردوار بالا که نگشتند حسین قصاب اگر هزار سال
انتظار کشد سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت که او تعالی وراء الوراء است قوله بر نشسته است
و اشکار شده یعنی بر مجالی مظاهر جمله بر نشسته است و بصید دلهای عشاق شده این آواز و این
یعنی باندازهٔ فهم و درایت حسین قصاب بود که بطریق تنزل بادی سخن کرده اند و الا آنجا که اوست
نه او تقدس بر نشستن و شکار شدن معنی ندارد بیت لا وجود لشرای روز نهی باز گشته حبیب
کیست بی تعین و این عبارت را معنی دیگر نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام تفرد و کبریای است بر چنانی
یعنی شایان جناب قدس آن حضرت نیست جل سلطانه اما از معنی دیگر اولی و انسب است
و آن معنی این است که هر وحدت که تعین اولست و فوق مرتبهٔ واحدیت بر نشسته است و چون از مرتبهٔ
وحدت اضمحلال و استهلاک تعینات علمی و عینی است شکار به سبب هلاک و عرش ظهورات
مناسب آن مقام دانسته اشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی و امیر علی عبود اشکار گاه سلطان
رسیده اند و صید او گشتند اما معشوق طوسی اقدم و اقربست و حسین قصاب با تقید بر نشستن
سلطان در خیمهای واحدیت مانده والله سبحانه اعلم بحقیقة المراد و ما فیه من الصواب
والسداد مخدوما اکابر طریقهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم باین راه سلوک را اختیار کرده اند
و آن راه نا معهود و در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم را ازین راه بتوجه و تعرف

مطلب

بمطلب میرساند این طریقه را وصول لازمست اگر مراعات آداب پیر مقتدی نموده آید چه درین
طریق پیر و جوان در وصول برابرند زنان و صبیان نیز بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوارند
حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره فرموده اند که از حق سبحانه و تعالی طریقی خواسته ام که البته
موصل شده و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه الخلفای ایشانند درین معنی
این بیت میخواند بیت گر نشکستی دل دربان راز قفل جهان را همه بگشادمی ثبتنا الله سبحانه
علی طریق هؤلاء الاکابر والسلام مکتوب دوصد و یکم بکوچک بیگ حصاری صادر شده در
بیان در جواب استفسار او الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی جناب
کوچک بیگ حصاری پرسیده بودند که شخصی میگوید که علوم تمام در دو دسته حرف مندرجست
این سخن را باور میتوان کرد یا نه در جواب گفته شد که ظاهرا آن شخص از ذوی علم و سماع و مطالعه
کتب گفته باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه
فرموده اند که جمیع علوم در بای بسمله مندرجست بلکه در نقطه آن با، و اگر آن شخص درین سخن دعوی
کشف میکند بحال او ارزو و حال آنجا نیست اگر گوید بر من منکشف ساخته اند که تمام علوم در دو دسته
حرف مندرجست عامتر از آن که دو دسته حرف بالخصوص علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد
اگر گوید که تمام علوم مرا در ضمن دو دسته حرف بر من منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دو دسته حرف
تمام علوم را مطالعه میکنم پس در تحقیت کذب او در باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دوصد و
دوم بمیرزا فتح الله حکیم صادر شده در یافت در تاسف از حال جماعتی که خود را در سلک اولاد این اکابر
داخل ساخته اند و بموجب قطع این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی الطریقة
المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از غیرت

مشایخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم العلیه مذکور می‌شد دران اثنا مذکور شد که حال آن
جماعت چه خواهد شد که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را
در آورده اند و ایشان ان قبول فرموده و در ثانی الحال بجهتی و بموجبی قطع این بزرگواران نموده اند
و نظر و تخمین متشبث از ذیل دیگران گشته درین ضمن نام شما و نام قاضی شام مذکور شده بود و آن
مذاکره معلوم نیست که بکجا کشیده باشد و آن هم مبنی بر تقریب بوده بعد ازان خدا نکند جل شأنه
که فقیر آزار مسلمانی خواسته باشد یا در دل کینه نگاهداشته خاطر شریف ازین رهگذر جمع باشد معلوم شما
شده باشد که طریق ما طریق دعوت آشنایست اکابر این طریقه استهلاک در مسمای این اسما
اختیار فرموده اند از ابتدا توجه ایشان باحدیت صرفست از اسم و صفت جز ذات نمیخواهند تعالی
و تقدس لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
الحال چون مذاکره بتوسط نقلهای متعدده بشنه دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که ازان جانب
نوبات دیگر ناشی گردد ابرای دفع آن ابیات چند کلمه اقدام نموده از تشنانی شما هیچ غرا فاید دار عدم
تشنانی هیچ نقص راه نمی یابد ملحوظ و منظور جز اندیشی شما بود اما الراضی بالضرر لا یستحق النظر مثل
مشهور است یقین دانند که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست ان شاء الله تعالی سخنی بود از
روی غیرت که در وقت نزاع شما به تقریبی گفته بود که خاطر ما نه ببند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه افضل داند مرا از دو حال بیرون نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین
مکتوبی بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه
آن این قسم سخنان را تجویز می نمایند کسی که حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرگه اهل سنت
می برآید فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طایفه است که اگر سالکی خود را از سگ فرنگ بهتر داند از
کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا علیهم

الصلوة والسلام

الصلوة والسلام منعقد گشته است احمق باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسایل

خود نوشته است که وحشی قاتل حمزه که بمرتبه صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

رسیده است از اویس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق این طور شخص آن قسم سخنان تخیل

نمودن از عقل دور اندیش دور است عبارتی که مردم این توهم را از آنجا پیدا کرده اند باید دید و بحقیقت

معامله وا رسید مجرد تقلید ارباب حسد نمودن چه مناسب است با آنکه مشایخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب

گفته اند شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد از آنجا بر افضلیت نتوان برد که عین زندقه است

و در عبارت حقیر حاش و کلا که این قسم چیزی مذکور شده باشد والسلام عجایب کار است و طرفه روزگار

ابنای دنیا که داخل عوام کالانعام اند باهل عزلت بیشتر رجوع دارند و بملاحظه احراز منافع مترقبه دنیاوی

بجان و دل پیش ایشان میروند و تعظیم و توقیر آنجماعت بجا می آرند و ریاضات و مجاهدات آنها که

محض برای اغوای عوام است عبادت می انگارند هر چند آنها بچندین امور مبتدعه و منهیه گرفتار باشند

و از ادای فرایض و واجبات تغافل ورزند نمیدانند که تعظیم و توقیر این مخذولان سبب هدم دین

و استخفاف شرع متین است کما ورد فی الحدیث من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الدین و هم درین

حدیث است من لان لصاحب بدعة او القیه متبسما فقد استخف بما انزل علی محمد

فضیل عیاض که از اکابر صوفیه است فرموده من احب صاحب بدعة احبط عمله و اخرج نور الایمان

من قلبه و اذا علم عز و جل انه مبغض لصاحب بدعة رجوت الله ان یغفر له و ان قل عمله و اذا رایت

مبتدعا فی طریق فخذ طریقا آخر و اکابر اهل الله را که توجه شان مصروف بجانب حق است و از استکشاف

مغیبات معرض که داخل لایعنی است معرض ناقص می انگارند نمیدانند که این اکابر اگر ادنی توجهی بکشف

حالات مخلوق نمایند مراتب از آن جماعت که از بعضیات در ریاضات شاقه میکشند بهتر از احوال

مکنونات خبر میدهند و بیان مغیبات نمایند لیکن این بزرگواران از این کار ننگ و عار است که با وجود

توجه بکلی عز اسمه مخلوقات مقید شوند و امر مهم را گذاشته اشتغال بالایعنی نمایند فی الحدیث علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه

مکتوب دو صد و سیوم بملا حسن صدور یافت در تحریض بر محبت این طایفه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و مناسب آن

احسن الله تعالی احوالکم و اصلح سبحانه اعمالکم و آمالکم مکتوب شریف چون مبنی از محبت فقرا بود رسیدن آن فرحت فراوان روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طایفهٔ علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی نسبت بایشان سرمایهٔ روزگار سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشان باشند و ایشان اند که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها که خدای تعالی را فرشتگانند سوای کتبهٔ اعمال راهها و گذرها میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه بیابند این طایفه را که در ذکر اند و بیکدیگر ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان را با جنحهٔ خویش و از بسیاری تا آسمان میرسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملائکه پرسد چون دیدید بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو می گفتند و ترا به بزرگی یاد میکردند و ترا از جملهٔ عیوب و نقصان تبری می نمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید و تکبیر گویند پس خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه می طلبند گویند بهشت می طلبند خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طایفه از دوزخ تو میترسیدند و بتو پناه می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از آن بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی فرشتگان را فرماید شما را گواه گرفتم ایشان را همه بیامرزیدم ملائکه گویند یارب در آن مجلس ذاکران فلان از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسانند

یعنی حبیب نامند بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد پس از این حدیث
و از حدیث سابق که المرء مع من احب لازم می آید که محبان این طایفه با ایشان باشند و هر که با ایشان
بدبخت نباشد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی محبة هؤلاء الکرام بحرمة النبی الهاشمی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون
وآنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ الله داد قلمی نموده بودند این قسم مقدمات و کم شده نهانها را
بسیار رو میدهد همت بلند دارند و بهر چه بدست افتد قناعت نکنند بیت بس طره رنگ یار
دلها های دل قانع نشوی برنگ ناکامی دل صحبت این طایفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی
در صحبت ایشان اندازد بیت گرد مستان گرد اگر می کم رسد بو هم رسد گرچه بو هم نباشد روی
ایشان رسد بهمین طریق که از حضرت قبله گاهی قدس سره اخذ کرده اند باشند اسم مبارک الله را
مجمع بیچونی و بیچگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب در دل گذرانند و بمعنی حاضر و ناظر تصور نمایند هیچ
صفتی ملحوظ ندارند بهمین اسم مبارک بعد از توجه مذکور همواره در دل حاضر دارند بمعنی امور ضروریه
مشغول الحضور و مجتنب اند اگر ملاقات میسر شده مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال متجدده را
نوشته باشند که مطالعه آنها باعث توجه غائبانه میگردد والسلام مکتوب دو صد و چهارم بمیر
محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند و بکاری که در
پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان خدمت میر السیادت پناها
برایشان ارباب خسران محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لایق آنکه بمکافات و مجازات
متعرض نشوند و روی از ایشان در غیبت باعث کساد بازار آنها کلمات منشا قصه آنها خواهد بود
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور بشغلی که در پیش دارند در آن کوشند و از غیر آن
چشم بپوشند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسیدند

عشرهٔ اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات و واردات متجدده مشرف گشتند الحمد لله سبحانه که
اوقات سایر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات پی در پی است ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه وبارک علیه وعلیهم
اجمعین مکتوب دو صد و پنجم بخواجه محمد شرف کابلی صدور یافت فی بیان ان متابعة صاحب
الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة ملاک الامر شرفکم الله سبحانه بکمال
المتابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر ومنه الفلاح
وما سوی ذلک فاوهام باطلة وخیالات فاسدة نجانا الله سبحانه وایاکم عنها والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب دو صد و
ششم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری بتنعمات آن
اللهم نبهنا (بیدار ساز ما را) قبل ان ینبهنا الموت بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها مفاوضهٔ لطیفه و ملاطفهٔ شریفه که نامزد این فقیر در افتاده نموده بودند بوصول
آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء ای برادر دنیا آدمی را از برای طعامهای چرب
ولذیذ و لباسهای مرتب و نفیس پیدا نکرده اند و از برای تمتع و تنعم و لعب و لهو نیافریده اند مقصود از
خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار اوست که حقیقت بندگیست اما آن افتقار و انکسار که شریعت
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة آن را اذن فرموده است چه ریاضات و مجاهدات
اهل باطل که موافق شریعت غرا نباشد و جز خسارت و خذلان ثمر نیارد و غیر از حسرت و ندامت
ثمر ندارد باید که بعد از تصحیح و تزیین باطن باحکام شرعیه علماً و اعتقاداً بر وفق آرای علمای اهل سنت
و جماعت شکر الله تعالی سعیهم باطن خود را بذکر الهی جل سلطانه معمور دارند و سبقی که در طریقهٔ علیهٔ اکابر
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت

در بدایت

در بدایت است و نسبت ایشان فوق همه نسبتهاست کوته اندیشان این سخن را باور دارند
یا نه مقصود ترغیب و تشویق دوستانست و مخالفان خارج از بحث‌اند بیت هر کس افسانه بخواند افسانه‌ایست
وانکه دیدش نقد خود مردانه‌ایست بالجمله فلاح آخرت را مربوط بذکر کثیر داشته‌اند کریمه واذکروا الله کثیرا
لعلکم تفلحون شاهد این معنی است پس ذکر را شعار خود قرار داده و هرچه منافی این بود دانسته آن را دشمن
باید دانست علاج رستگاری نیست ما علی الرسول الا البلاغ بیت ذکر کن ذکر تا ترا جانست پاکی
دل ز ذکر رحمن است الا بذکر الله تطمئن القلوب نقد نقد طاعت المسئول من الله سبحانه التوفیق
علی ذلک والثبات والاستقامة علیه فانه ملاک الامر والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها جا از وحی که
در اوقات بیک مکرر پوشیده شده است مرسل داشته خواهند پوشید عواقب جمیع امور بخیر باد
بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوة والسلام مکتوب دویست و پنجم بمیرزا حسام الدین
صدور یافت در بیان آنکه قرب ابرار را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه
وجد و حال تا بمیزان شرع سنجیده نشود بنیم جوی نخرند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
مرقومست که اخبار سلامتی جناب شما و حضرت مخدوم زادها و فرزندی جلال الدین حسین و سایر
اعزه و خدمه عتبه علیه علی الخصوص میان شیخ الهدی و میان شیخ الهدیه رسیده و مانع آن عزیزان نسبتها
بعد فتادر دعا نخواهد بود آری قرب ابرار را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابی
نرسد و یس قرنی با آن رفعت شان که بشرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
نرسیده بمرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله بن المبارک پرسید ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد
العزیز در جواب فرمودند الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه
وآله وصحبه وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة اثر او فیشع واحوال این بعد و مع تواجد و تواتع

مقرون بعافیت است فلله الحمد سبحانه والمنة علی ذلک بل علی جمیع النعماء والالاء علی الخصوص علی
نعمة الاسلام ومتابعة سید الانام علیه وعلی آله الصلوات والسلام فانه ملاک الامر
ومدار النجاة ومناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة ثبتنا الله تعالی وایاکم علی
ذلک بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها کار
اینست وغیر این همه هیچ از ترهات صوفیه چه می کشاید واز احوال ایشان چه می افزاید اینجا وجد وحال را
تا بمیزان شرع نسنجند نیم جیتل نمی خرند وکشوف والهامات را تا بمحک کتاب وسنت نزنند بنیم جو
نمی ستانند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت
ایمانست ونیز حصول تیسر است در ادای احکام فقه امر دیگر ورای آن چه رؤیت موعود بآخرت
ودر دنیا البته واقع نیست ومشاهدات وتجلیاتی که صوفیه بآن خورسندند آرام ظلالات است وتسلی
بشبه ومثال او تعالی وراء الوراء است عجایب کاریست اگر حقیقت مشاهدات وتجلیات ایشان را گاهی
گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان این راه پیدا شود وقصوری در شوق ایشان افتد
واز آن نیز می ترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده شود یا دلیل المتحیرین دلنی
بحرمة من جعلته رحمة للعالمین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که بگاه اگر از کیفیات احوال
اعلام بخشند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات افضلها واکملها مکتوب دویست وهشتم بحضرت
مخدوم زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله تعالی اسباب صدور یافته در جواب سؤالی که نموده
بودند که سالکان این طریق گاه هست که خود را در مقامات انبیا می یابند علیهم الصلوات
والتسلیمات بلکه در بعض اوقات می بینند که از آن مقام نیز بالا رفته است سر این معنی چیست
فرزندی پرسیده بودند که سالکان این طریق در مقامات عروج گاه هست که خود را در مقامات

انبیا علیهم الصلوات

انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که ازان مقامات
نیز بفوق رفته است سر این سخن چیست حال آنکه مقرر است مجمع علیه که افضل انبیا است علیهم
الصلوات والبرکات نهایات مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب
ازان مقامات بالا رفته است چه آن مقام عبارت از نهایات الیست جل سلطانه که مبادی تعینات
ایشانست و وسایل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس چه حضرت ذات را بی توسط اسما عالم هیچ
مناسبتی نیست و غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل نه کریمهٔ ان الله لغنی عن العالمین شاهد این معنی است
وچون این بزرگواران از مراتب عروج بنزول میفرمایند و انوار بالا را با خود گرفته فرود می آیند در نهایات
اسما علی تفاوت مراتبها که مناسبت با حیا طبیعیه ایشان دارند اقامت میفرمایند و توطن
می نمایند لهذا اگر کسی ایشانرا بعد از استقرار جوید در همان پاید بس بلند استعداد که متوجه حضرت
ذات است تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسما خواهد رسید و از آنجا بفوق خواهد گذشت
الی ما شاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید در اسمی که مبدأ تعین وجود اوست
نزول نماید آن اسم البته پایان تر ازان اسمی که مقامات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
خواهد بود و تفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط افضلیت است هر که مقام او
بلند است افضل است و تا سالک باز باسم خود نگردد و اسم خود را پایان تر ازان اسمی نیابد
افضلیت آن بزرگواران از طریق ذوق و حال نتواند دریافت بتقلید ایشانرا افضل میگوید
و بیقین سابق حکم باولویت آنها میکند اما وجدان تکذیب حکم اوست درین وقت التجا و
تضرع و عجز و نیاز بحضرت حق سبحانه در کار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و این مقام
از مزلة اقدام سالکانست اینجا بر امثال واضح گردانیم ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب
از اجزای ارضی و اجزای ناریست وقتی که دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای ناری

بالا خواهد رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند که دخان قوی باشد عروج او تا کرهٔ
نار متحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای آبی و اجزای هوائی که بالطبع تفوق
دارند خواهند رسید و از انجا عروج نموده بالا خواهند رفت درین صورت نمی توان گفت
که مرتبهٔ اجزای ارضی بلندتر است از مرتبهٔ اجزای آبی و اجزای هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر
بوده است نه باعتبار ذات و بعد از وصول کرهٔ نار چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی
خود رسند هر آینه مقام اینها فرودتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک
از آن مقامات باعتبار قاسر است که آن قاسر افراط حرارت محبت و قوت جذب عشق و
باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است
اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را ابتدا
و توسط ظلال و مثالست و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که بحقیقت
آن مقام رسیده اند فرق درمیان ظلال و حقایق نمی توانند کرد و هم چنین شبیه و مثال اکابر را
چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتی با اکابر در مقامات پیدا کرده اند
نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شی است بنفس شی اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی و جنبنا
عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
اتمها و اکملها مکتوب دویست و نهم بمیر محمد نعمان صدور یافت در حل بعض از عبارات
متعلق برسالهٔ مبدأ و معاد که رسیده بود و بعض از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته
و در جواب مکتوب او که مشتمل است بر بعض مرزوقات این راه الحمد لله رب العالمین و
الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین سیادت پناها اخوی
اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال نیک و مستوجب حمد است در وقت وداع در سرای

فرع شماد اخوی عزاه

فرع شما و اخوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت که در رساله مبدء و معاد واقع شده پرسیده
بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن عبارت چیزی نوشته
شود که موجب تشفی احباب گردد و عبارت آن رساله این است که بعد از هزار و چند سال از زمان
رحلت آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات زمانی می آید که حقیقت از مقام خود عروج
فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد
و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت
محمدی خالی ماند تا زمانی که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت
محمدی نماید علیها الصلوات والتحیات دران وقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده
بمقام حقیقت محمدی که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخص عبارت از
تعین وجوبیست که تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمی است از اسمای
الهی جل سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم وامثالها و آن اسم الهی جل شانه رب آن شخص است
و مبدأ فیوض وجودی و توابع وجودی او و این اسم بالنسبت بحضرت ذات تعالت شانه مراتب
شتی است و در مرتبه صفت که وجود آن زاید است بر وجود ذات این اسم اطلاق می یابد و در
مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است نیز این اسم صادق می آید و فرق در میان
صفت و شان در مکتوبی که در میان سلوک و جذبه نوشته شده بتفصیل ذکر یافته است
اگر خفائی باشد بآن مکتوب رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان اگرچه بمجرد اعتبارات
نیز تفاوت آن ممکن است که فوق آن معنی زاید دیگر باشد مناسب آن شان که مبدء وجود اعتباری
او گردد پس این اسم را از آن مرتبه نیز نصیبی حاصل شد و در فوق آن معنی زاید نیز این احتمال جاری است
اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یک مرتبه دیگر را هم گذرانیده است

اما در فوق آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیب نیست و فوق کل ذی علم علیم شعر هنیئاً
لارباب النعیم نعیمهم * وللعاشق المسکین ما یتجرع * تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طی این
مراتب شتی است بسبب تفاوت الاستعدادات والقابلیات والواصلون الی الاسم قلیلون
من الاولیاء فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم بعد ان عرجوا
المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک والسیر التفصیلی وقد یتوهم الوصول
الی ذلک الاسم فی طریق الجذبة الصرفة ایضاً لکنه غیر معتبر ولا یعتد به والذین
عرجوا من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت فهم اقل قلیل
هنگام برسر اصل سخن رویم و گوییم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی او را گویند تعین امکانی
او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوییم که محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات و
التسلیمات در رنگ کافهٔ انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانه که رب عالم
خلق اوست شان العلیم است و آنچه تربیت عالم امر او میفرماید آن نیز است که مبدا وجود اعتباری
آن شان است کالامر حقیقت محمدی عبارت از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنایه از آن شانی است
که مبدا آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی نیز بیان معنی است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آن سرور را حاصل بوده و از آن مرتبه خبر داده و گفته کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق دارد و همچنین
اعتبار حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که کلمة الله بوده و بعالم امر بیشتر مناسبت
داشته بشارت قدوم آن سرور را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد داده و فرموده
مبشراً برسول یاتی من بعدی اسمه احمد نبوتی که بعد از عنصر تعلق دارد باعتبار حقیقت
محمدیت بلکه باعتبار حقیقتین است و رب او درین مرتبه آن شانهاست و مبدا آن شان لهذا

دعوت

دعوت این مرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابق چه دران مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر
بوده و تربیت او مقصور بر روحانیان و درین مرتبه دعوت او شامل خلق و امر است و تربیت
او مشتمل بر اجساد و ارواح غایة ما فی الباب درین نشأه نشأه عنصری او را علیه و علی آله الصلوة
والسلام غالب ساخته بودند بر نشأه ملکی او تا مناسبتی که سبب افاده و استفاضه است بیشتر
پیدا شود بخلاف این که جانب بشریت در نشأه اولی غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را
صلی الله علیه و آله و سلم و بارک بآنکه وجه امر فرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه و تعالی
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال
از نشأه عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوة والسلام غالب آمد و مناسبت بشریت
رو بنقص آورد و نورانیت دعوت تفاوت پیدا کرد بعضی از اصحاب کرام فرموده اند که
هنوز از دفن آن سرور علیه الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت یافتیم
یعنی ایمان شهودی بایمان غیبی مبدل شد معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن آمد و از زمان
رحلت او علیه و علی آله الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیدست و ازمنه
متطاوله جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت
و عالم خلق را مصبغ بصبغ عالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوة والسلام
رجوع بحقیقت خود نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت
و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی متحد گشت مراد از حقیقت محمدی و حقیقت احمدی درینجا
تعین امکانی خلقی و امری اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی که تعین امکانی
او ظل اوست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد گشتن به آن تعین معقول نه و چون
حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت شریعت خاتم الرسل

علیهما الصلوة والسلام خواهد نمود از مقام خود عروج فرموده به تبعیت بمقام حقیقت
محمدی خواهد رسید و تقویهٔ دین او علیهما الصلوات والتحیات خواهد نمود از ینجاست که نقل
میکنند از شرایع ما تقدم که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبر اولوالعزم از انبیاء کرام و رسل
عظام مبعوث می شدند که تقویهٔ شریعت آن پیغمبر نمایند و اعلای کلمهٔ او فرمایند و چون
دورهٔ دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث میگشت و تجدید شریعت
خود میفرمود چون شریعت خاتم الرسل علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات از نسخ و تبدیل
محفوظ است علماء امت او را حکم انبیا داده کار تقویهٔ شریعت و تأیید ملت بایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولی العزم را متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است
قال الله سبحانه وتعالی انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بدانند که بعد از هزار سال
از ارتحال خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اولیای امت او که بظهور آیند هر چند
اقل باشند اکمل بوده تا تقویهٔ این شریعت بر وجه اتم نمایند حضرت مهدی که خاتم الرسل علیه
وعلیهم الصلوات والتحیات از قدوم مبارک او بشارت فرموده اند بعد از هزار سال
بوجود خواهد آمد و حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول
خواهند فرمود بالجمله کمالات اولیای این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هر چند بعد از
انبیا فضل مر اصحاب کرام راست علیهم الصلوات والتسلیمات اما جای آن دارد که از کمال مشابهت
یکی را بر دیگری فضل نتوان داد از ینجا تواند بود که آن سرور فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
لا یدری اولهم خیر ام آخرهم نفرموده لا ادری اولهم خیر ام آخرهم لعلمه بحال
کل من الفریقین ولهذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابهت جای تردد بود
فرمود لا یدری اگر پرسند که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب تابعین را

بر ساخته است

خیر ساخته است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت آن دو قرن نیز
برین طبقه متحقق باشد پس نسبت این طبقه در کمالات با اصحاب کرام چه خواهد بود جواب گوییم
که تواند بود که خیریت آن دو قرن برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت
وجود اهل بدعت و ندرت ارباب فسق و معصیت فیهم لا ینافی کون بعض الافراد من اولیاء
الله فی هذه الطبقة خیرا من اولیاء ذینک القرنین کحضرة المهدی مثلا بیت فیض
روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ؛ اما قرن اصحاب از جمیع وجوه
خیر است آنجا سخن کردن از فضولیست سابقان سابقانند و در جنت نعیم مقربان ایشانند
که انفاق کوه ذهب دیگران بمد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته من یشاء باید دانست
که از بیان سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدء و معاد فوق فوق این عبارت
مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی مسجود حقیقت محمدی گشته چه حقیقت کعبه
ربانی بعینها حقیقت احمدیست که حقیقت محمدی فی الحقیقة ظل اوست پس ناچار مسجود حقیقت
محمدی باشد اگر سوالی کنند که کعبه بطواف اولیای امت می آید و از ایشان برکات میجوید
و چون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی این معنی چگونه جایز باشد در جواب
گوییم که حقیقت محمدی نهایات مقامات نزول محمدی است از اوج تقدیس و تنزیه و حقیقت کعبه
نهایت مقامات عروج کعبه است زینهار عروج (اولا) حقیقت محمدی را بر مرتبه تنزیه حقیقت کعبه است
و نهایت عروجات او را غیر از حق سبحانه و تعالی اطلاع ندارد و چون اولیای کمل امت او را از عروجات
آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نصیب تامست اگر کعبه از برکات این بزرگواران
دریوزه نماید چه عجب بیت زمین بناده بر آسمان تاخته ؛ زمین و زمان را پس انداخته ؛ و عبارتی دیگر
از آن رساله که درین مقام واقع شده بود نیز حل آن شد و آن عبارت اینست صورت

کعبه هم چنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق آن اشیاست چه از مقدمات
سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از اسمای الهیست جل سلطانه که مبادی
فیوض وجودی و توابع وجودی ایشانست و حقیقت کعبه فوق آن اسماست پس بر آینه حقیقت
کعبه مسجود حقایق اشیا باشد آری اگر کمّل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار
بالا را گرفته برتبت حقایق خود که شبیه با حیاز طبیعی ایشانست در مراتب عروج فرود آیند
کعبه از برکات ایشان توقع خواهد نمود که ما صح سابقاً دانیهٌ در رسالهٔ مبدء و معاد چند فقره
نوشته است در بیان افضلیت انبیای اولی العزم صلوات الله و تسلیماته علیهم یعنی افضلیت
بعض ایشان را از بعض دیگر و چون مبنای آن بر کشف و الهام است که ظنی است ازان نوشتن و تفرقه
نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه درین باب سخن کردن جز بدلیل قطعی جایز نیست
استغفر الله و اتوب الیه من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً در مکتوب خود نوشته
بودند که در سرای خرم پرسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را النسبت بمن مرضی است یا نه
و در جواب گفته بودی که نه در خاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود
که مشروط بشرایط است نه مطلق مرضی نیست والحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت
شرایط بیکرا احتیاط نمایند مبادا مسامحه کنند تا باستخاره یقین نشود که باید گفت نگویند
و اخوی ملا یار محمد قدیم را نیز بهمین معنی دلالت نمایند و تاکید بگویند که در تعلیم طریقت
سرعت ننمایند مقصود دکان پهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود و بخبر شرطات
دیگر از منتشر شدن خود کله نموده از وضع خود باید کرد که بآن جماعه برنجی رسند کالای قیمتی که
البته عاقبت آن آزار است گفته اند پیر باید که در نظر مرید خود را متجمل نه آنکه در اختلاط را
بگشاید و مصاحبانه سلوک کند و بحرفه حکایه هنگامه را گرم دارد والسلام

مکتوب دویست و دهم بمولانا شکیبی اصفهانی صدور یافت در حل عبارت نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعض از نصایح جزیه که مسئلت نموده بود

مراسلهٔ شریفه و ملاحظهٔ لطیفه که از روی شفقت که [illegible] و مهربانی نامزد این فقیر قلیل البضاعه فرموده بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند و تا باشند بر محبت فقرا باشند و چون بروند محبت ایشان را سرمایه ببرند و چون خیزند بمحبت ایشان خیزند مجموعه حق افتخر بالفقر و آثره علی الغنا علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات انمها و اکملها از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت معاملهٔ الحکایت چیست که در نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن سکینه قدس سره که روزی در آب دجله غوطه زده بود بتقریب غسل سر از آب نیل برآورده بمصر در آمد و از آنجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانید و تا هفت سال در مصر اقامت ورزید اتفاقاً روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورده دید که در کنار دجله همان جامها را که اول در کنار دجله گذاشته بود بحال خود است جامها را پوشیده بخانه در آمد اهلیهٔ او گفت طعامی که از برای مهمانان فرموده بودی تیار شده است الی آخر القصه مخدوما مکرما اشکال این حکایت نه از آن رهگذر است که در یک ساعت کار سنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیة در شب معراج بعد از طی معارج عروج و قطع منازل وصول که بالوف سنین میسر شود چون چون بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب که در ابریق برای طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و جهش همان است که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است که از قبیل بسط زمانست بلکه اشکال این حکایت از این رهگذر است که در بغداد یک آن باشد و در مصر همان آن امتداد هفت سال پیدا کند مثل اهل بغداد دران زمان

در سال سبعصد و شصت باشند از تاریخ هجری و اهل مصر را وفات در سال سبعصد و شصت
هفت عقل و نقل تجویز اینمعنی نماید این معامله نسبت بیک شخص یا دو شخص مجوز است اما نسبت
بلاد مختلفه و ائمه متعدده محال آنچه بخاطر قلیل این حقیر میگذرد آنست که این حکایت نه
از عالم یقظه است بلکه از قبیل رؤیا و واقعات است که مستمع را رؤیا برؤیت مشتبه گشته است
و نوم بیقظه التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه در مظان اشتباه است در خواب
دیده است و در خواب به پیر خود گفته و فرزندان آورده حکایتی که بعد از این حکایت از شیخ
محی الدین ابن العربی قدس سره نقل میکنند نیز از این قبیل است والله سبحانه اعلم بحقایق
الامور کلها نوشته بودند که شرح این عبارت باید نوشت که مرتبه جسد روح است و مرتبه قالب
قلب مخدوما مؤدای این هر دو عبارت واحد است و آن ترتیب عالم خلق انسانست از
عالم امر ادچون چون لفظ جسد مقرون بلفظ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت
لفظ در میان قلب و قالب بوده هر کدام را بمناسب خود جمع کرده تفنن عبارت اختیار
افتاده است طلب نصایح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا شرم می آید که با وجود اینهمه خرابی و گرفتاری
و کم بضاعتی و بیحاصلی از ان باب چیزی نویسد و بتصریح یا باشاره از ان مقوله حرف زند لیکن از انجا نیز
می ترسد اگر از قبول معروف هم خود را معاف دارد مبادا کار بخست و دنائت بکشد و لفتة و
بکل النجاة بناءً علی ذلک بچند کلمه جرئت می نماید مخدوما مدت بقای دنیا بسیار قلیل است و از ان
قلیل هم اکثر تلف شده و اقلی مانده و مدت بقای آخرت خلود و دوام است معامله خلود را ببقای
چند روزه مربوط ساخته اند بعد از ان یا نعیم دایم است یا عذاب سرمدی مخبر صادق از ان
خبر داده است احتمال تخلف ندارد عقل دور اندیش را کار باید فرمود مخدوما شرف عمر در هوا و هوس
گذشت و برای اعدای خدا جل شانه بسر آمد و ارذل عمر مانده اگر امروز آنرا هم بمرضیات حق جل سلطانه

حرف نجم

صرف نکنیم و تلافی اسراف بار ذل ایم ننمائیم و محنت اقل را وسیله راحت مخلد نسازیم و کفارت
سیئات کثیره را بحسنات قلیله ایم نفرمائیم فردا بکدام رو پیش او تعالی خواهیم رفت و کدام حیله را
پیش او تعالی خواهیم برد خواب خرگوش تا کی خواهد بود پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از ابصار
خواهند برداشت و پنبه غفلت از مسامع آذان خواهد ربود اما سود نخواهد داشت و جز حسرت
و ندامت نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت کار خود باید ساخت و اشوقا کوشن باید مرد
او لا از درستی اعتقاد چاره نبود از تصدیق بانچه ازین معلوم شده بطریق ضرورت و تواتر گذرند
و ثانیا علم و عمل بانچه علم فقه متکفل است نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریقه صوفیه هم در کار است
نه از برای آن غرض که صور و اشکال غریبه مشاهده نمایند و انوار و لوامع والوان را معاینه فرمایند
این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حقیر چه نقصان دارد که کسی انها را گذاشته بریاضات
و مجاهدات هوس صور و انوار غیبی نماید این صور و انوار و آن صور و انوار همه مخلوق حق اند سبحانه
و از آیات داله بر صانعیه او تعالی نور آفتاب و ماهتاب که از عالم شهادت است بوجوه مزیت دارد
بران انوار که در عالم مثال بینند اما چون این دید دایم است و خواص و عوام دران شرکت دارند
در نظر اعتبار ساقط است خسته هوس انوار غیبی نمایند بلا ع آبی که روز پیش تو ست تیره نماید بلکه
مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازدیاد یقین است در معتقدات شرعیه تا از مضیق استدلال
بفضای کشف آیند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلا وجود واجب الوجود تعالی و تقدس و وحدت او
سبحانه اول بطریق استدلال یا تقلید معلوم شده بود و باندازه او یقین هم رسیده چون سلوک
طریق صوفیه میسر شود آن استدلال و تقلید بکشف و شهود متبدل گردد و یقین اکمل حاصل شود
علی هذا القیاس سایر الاعتقادیات و ایضا مقصود تحصیل یسر است در ادای احکام فقهیه و ازاله
عسر که از اماره نفس بخیزد و یقین این فقیر آنست که طریق صوفیه الحقیقه خادم علوم شرعیه است

نه امری مباین (جدا) از شریعت و این معنی را در کتب و رسایل خود تحقیق نموده است و از برای
حصول این غرض اختیار طریق علیه نقشبندیه در میان سایر طرق صوفیه اولی و انسب چه این
بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده و لهذا اگر دولت
متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال و مواجید در متابعت
فتور دارند آن احوال را هیچ نمی پسندند حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که اگر احوال
و مواجید را با ما بدهند و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت و جماعت نوازند جز خرابی هیچ نمیدانیم
و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را بدهند و از احوال هیچ ندهند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج
نهایت در بدایت است پس را اول آنچه می یابند که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است اجمال
و تفصیل است و شمول این نسبت بعینها نسبت اصحاب کرام است علیهم الرضوان چه در صحبت
اول از صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آن یافته اند که اولیای امت را
معلوم نیست که در نهایت میسر شود از آنجاست که اویس قرنی قدس سره که خیر التابعین است بمرتبه
وحشی قاتل حمزه علیه الرضوان که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام رسیده نرسید
زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضایل و کمالات است چه ایمان ایشان شهودی است و دیگران را
هرگز این دولت میسر نشده شنیدن کی بود مانند دیدن ولهذا انفاق مد شعیر ایشان
بهتر از انفاق کوه ذهب دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت برابر اند پس همه را بزرگ باید
داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که اصحاب همه عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام همه برابر
روایت یکی را بر روایت دیگری مزیت نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه را
باعتماد عدالت ایشان از هر کدام دو آیه و سه آیه کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر در یکی
از اصحاب کسی جرح نماید آن جرح بقرآن مجید میگردد چه حامل بعض آیات تواند بود که او باشد

و مخالفات و منازعات

ومخالفات ومنازعات که در میان این بزرگواران گذشته است بر محامل نیک صرف باید نمود واز
هوا وتعصب دور باید داشت قال الشافعی رحمه الله سبحانه وهو اعلم بحال الصحابة علیهم الرضوان
تلک دماء طهر الله تعالی عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ومثل این منقول از امام اجل جعفر
الصادق نیز منقول است والسلام اولا واخرا مکتوب دویست ویازدهم بمولانا یار محمد
قدیم بدخشی صدور یافت در جواب سوالی که کرده بود از مقولۀ مولوی علیه الرحمه ودر بیان
شرایط ضروریۀ مقام تمکین وارشاد مراسلۀ اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت
موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه وتعالی بدرجۀ کمال وتکمیل رساناد بالنبی المختار وآله
الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از مقولۀ مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته آن
نازنین که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جایز است یا نه بدانند که این قسم امور را این
راه بسیار واقع میشود وبر زبان می آید این نوع معامله تجلی صوریست که صاحب معامله آنصورت
متجلی را حق می انگارد نقاش نه سخن حالت است که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی
فرموده اند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقه
بشما کرده شده است درین باب بعضی فواید نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند
در آورد بدانند که چون طالب بارادت پیش شما بیاید در تعلیم طریقه او تامل بسیار باید کرد
مبادا که درین استدراج شما خواسته باشند وخرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحی
وسروری پیدا شود باید که درین باب راه التجا وتضرع اختیار نموده استخارها متعدد نمایند
تا آنکه بیقین پیوندند که طریقه را باو باید گفت واستدراج وخرابی مراد نیست زیراکه در بندهای
حق سبحانه تصرف کردن ووقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز
نیست کریمۀ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد

عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو زره پوشیده بودی درین میان بر بنده های من کشف بلا
فرمود هلا وکلت خلقی الیّ واقبلت بقلبک علیّ واجازتیکه بشما و دیگران کرده شده است
مشروط بشرایط است و مشروط بحصول علم برضاء او تعالی هنوز آن وقت نیامده است که اجازت
مطلق کرده شود ماذون در آن وقت شرایط را مرعی دارند جز شرطها است و دیگر مرا این معنا نوشتن است
ازینجا نیز معلوم خواهند شد و بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد و از تنگی شرایط وا رهند والسلام

مکتوب دویست و دوازدهم بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی
احوال که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود نوشته دو مکتوب مرغوب شما در یک بار رسید
و جب فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمة سید
المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها پرسیده بودند که پیر
صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتب که فوق از استعداد اوست تواند رسانید
یا نه بلی تواند رسانید اما تا بان مراتب فوق که مناسب استعداد اوست نه مراتبی که مباین
استعداد او باشد مثلا مریدی استعداد ولایت موسوی دارد و نهایة قوت استعداد تا وصول
بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را بتصرف خود تواند باقصای درجات آن
ولایت رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات
بخشد معلوم الوقوع نیست و ایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است که اخفی که الطف لطایف است
اما داخل دایره امکانست و بداغ حدوث متسم چون سالک پا از دایره امکان بیرون نهد و در
مراتب وجوب سیر فرماید و از ظلال جز بالاصول آن برسد و از تقید صفت و شان وا رهد ناچار
همه در نظر او خوار و بی اعتبار در آید و احسن و الطف او را در دنائت و خساست برابر بیند
نفس و اخفی را درین مقام تو امین انگاشته نوشته بودند که بواسطه یا بی واسطه از تو شنیده ام که در

وقت عبادت

وقت عبادت حق را سبحانه حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل اوست سبحانه بنده
وار عبادت باید کرد یعنی اینکه او را سبحانه حاضر داشته عبادت کند سوء ادبست محبت آثارا
این قسم سخنان معلوم نیست که از این فقیر سرزده باشد جای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند
وحضرت امیر را طیبین وعلیه الصلوة والسلام دران واقعه دیده بسیار نیک است واحاطه
دارد وآب که کنایه از علم است ولشی روان کردن حصول قدرت در علم ومشارکت حضرت آدم
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام درین معنی موکد آن حصول است چه آن حضرت تلمیذ حضرت
رحمن است وعلم آدم الاسماء کلها غایة ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است بلکه
نوعی از علم باطن که مناسبت بنسبت اهل بیت دارد علیهم الرضوان والباقی عند التلاقی
والسلام مکتوب دویست و سیزدهم بسیادت پناه شیخ فرید صدور یافت
در بیان مواعظ ونصایح وترغیب بر متابعت علماء اهل سنت وجماعت که فرقهٔ ناجیه اند
واجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیلهٔ حطام دنیاوی ساخته اند عصمکم الله
سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
قال الله سبحانه وتعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان نمیداند که احسان شما را بکدام
احسان مکافات نماید غیر از انکه در اوقات نیک بدعای سلامتی ایشان رطب اللسان باشد
الحمد لله سبحانه والمنة که این معنی بخوبی میسر است واحسان دیگر که لایق مکافات
موعظه وتذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نفاست ونجابت وسیادت شما خلاصهٔ
مواعظ وزبدهٔ نصایح اختلاط وانبساط با اهل تدین وارباب شریعت متدین وتشرع
مربوط بسلوک طریقهٔ حقهٔ اهل سنت وجماعت است که فرقهٔ ناجیه اند در میان سایر
فرق اسلامیه نجات بی متابعت این بزرگواران محالست وفلاح بی اتباع آرای اینها ممتنع

دلایل عقلی و نقلی و کشفی بر این معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر
دانه خردل از صراط مستقیم این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست
او را زهر افعی باید انگاشت طالب علمان بی باک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت
اینها نیز از ضروریات است این همه فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که
بواسطه حطام دنیوی آخرت خود را بر باد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی
فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ابلیس لعین را شخصی دید که آسوده و فارغ البال
نشسته است و دست از اغوا و اضلال کوتاه کرده سر آن را پرسید لعین گفت که علمای سوء
این وقت کار مرا کفایت کرده اند و متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبا آنکی را مولانا محمد بیک نام است
بشرط آنکه ادراک دل به بند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در
اسلام از آن جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف است که این
فقیر بگفتن و نوشتن در تحریص صحبت یک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب
از صحبت سوء خود را معاف نداشته که آنرا اصل عظیم میداند والقبول عندکم بل کل من عندکم
فطوبی لمن جعله مظهر الخیر تکرار احسانهای شما بر زبان گفتگو می آرد و ملاحظه تصدیع و ملال
از میان برمی اندازد والسلام

مکتوب دویست و چهاردهم بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوال مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد و سفارش حاجتمندی

طوبی لمن جعله
الله مظهر الخیر حضرت حق سبحانه و تعالی دنیا را مزرعه آخرت گردانیده بی دولت باشد
کسی که تخم را در رشت بخورد و در زمین استعداد نپاشد و از یکدانه هفتصد دانه نسازد و از
برای روزی که برادر از برادر گریزد و مادر از فرزند نیامیزد ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرت

نقد وقت اوست

نقد وقت او است حسرت و ندامت و این برکف دست او صاحبه و لسان فرصت

دنیا را غنیمت نشمرند نه از برای آن غرض که دران فرصت تنعمات و تلذذات فرمایند که با مرار

و نبالت مع ذلک معدات محن و عقبات بلکه تا دران فرصت کشت و کار فرمایند و از

یکدانه عمل خیر بحکم کریمهٔ والله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی نهایت حاصل کنند از اینجاست

که اعمال صالحهٔ چندروزه را به تنعمات مخلده جزا فرموده اند والله ذو الفضل العظیم اگر پرسند

که انضباط در حسنات و در سیئات جزا بمثل است پس کفار را بواسطهٔ سیئات معدوده

و عذاب مخلد چون باشد جواب گوئیم که مماثلهٔ جزا مر عمل را مفوض بعلم واجب تعالی و تقدس

علم ممکن از ادراک آن قاصر است مثلاً در قذف محصنات جزای مماثل آن عمل هشتاد تازیانه فرمود

و در حد سرقت قطع یمین سارق جزای آن نمود و در حد زنا در صورت بکر یکصد تازیانه با تغریب

عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرمود علم ستر این حدود و تقدیرات از طوق

بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز العلیم پس در مادهٔ کفار حق سبحانه و تعالی کفر موقت را عذاب مخلد

جزای وفاق فرمود معلوم شد که جزای مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد که

جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دلهٔ عقل برابر نماید آن کس منکر طور نبوت است علیه علیها

التحیة با او سخن کردن از ابلهی است بیت زانکس که بقرآن و خبر زو نرهی اینست جوابش که جوابش

ندهی و بقیة المرام رافع رقیمه دعا میان شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناه سلطان تانیسری ملاحظهٔ

الطاف و احسان نهایی شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت علیه توسل این فقیر خود را

رسانیده داشت و ازجه الطاف ایشان موضع بود که در پرگنه اندری کرم فرموده بودند و اکنون

عندکم بل کل من عند الله والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة

المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دوصد یازدهم

بمیرزا داراب صدور یافت در مذمت دنیا مکتوب شریف که از حسن نشاء استعداد
فطرة بنیاز تمام بفقرای بی بضاعت ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء
بصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ای فرزند ارباب دنیا واصحاب
غنا ببلای عظیم گرفتارند وبابتلای عظیم مبتلا زیرا که دنیا را که مغضوبهٔ حق است سبحانه ومردار زینت
جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساخته اند ومرتب گردانیده در رنگ انگه نجاستی را بزر اندوده
سازند وزهری را بشکر آلوده مع ذلک عقل ودانش با بر شناعت این دنیهٔ مهدید سخت و بر
قباحت این امر دنیه دلالت فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کند که مال مرا با عقل
زمانه بدهند بزاهد باید داد که از دنیا بی رغبت است وآن بی رغبتی از کمال عقل است مع هذا
از کمال رحمت بیک شاهد عقل کفایت نمود وشاهد دیگر از نقل نیز بآن ضم فرمود در زبان رسل
علیهم الصلوات والتسلیمات رحمة للعالمین بر حقیقت آن متاع کاسد اطلاع بخشید از
محبت وگرفتاری بآن قحبهٔ مکاره منع بلیغ فرمود با وجود این دو شاهد عدل هم اگر کسی بطمع شکر بوهم
زهر بخورد وباميد زر متخیل نجاست اختیار کند سفیه محض است وبلید بالطبع بلکه فی الحقیقه منکر اخبار
رسل است علیهم الصلوات والتحیات حکم منافی دارد که صورت ایمان در آخرت سود مندش
نخواهد گشت ونتیجهٔ آن غیر از حسرت وغم وآه واموال دنیوی چیزی دیگر نخواهد بود امروز پنبهٔ غفلت از
گوش هوش باید بر داشت که فردا غیر از حسرت وندامت سرمایه نخواهد ماند جز سر [illegible] است
بیت عمر اندر زمن تو ایست شکر تو طفیلی و خانه رنگین است
مکتوب دویست شانزدهم
بمیرزا حسام الدین صدور یافت در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعض اولیا وقلت
ظهور آن از بعض دیگر ودر بیان اتمیت مقام تکمیل وارشاد وما یناسب ذلک
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلیهم وعلی آله الطاهرین اجمعین

بخاطر فاتر میرسد

بخاطر فاتر رسید که چون در میان احبه بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری متعذر
شده اگر احیاناً بعض علوم و معارف با ایشان نوشته شود مناسب می‌نماید بناءً علی ذلک
گاه گاه از این قسم چیزی نوشته می‌شود امید است که ملال نکشد مخدوما چون محبت ولایت در میان است
و نظر عوام بر ظهور خوارق از این مقوله سخن چند مذکور می‌سازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از
فنا و بقاست که خوارق و کشوف از لوازم است قلّت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد
ولایت او اتم و اکمل باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور
خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلندتر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل اعظم
در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج هر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم
اسباب فرود می‌آید و وجود اشیا را مربوط باسباب می‌یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس
پرده اسباب می‌بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده باسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب
الاسباب است و بس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی
بمقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله می‌فرماید و کار صاحب بینش با اسباب می‌اندازد و آنکه
اسباب را نمی‌بیند کار او را بی‌توسط اسباب مهیا می‌سازد حدیث قدسی انا عند ظن عبدی
بی شاهد این معنی است تا مدتها بخاطر می‌خلید که وجه چیست که اولیای کمل این امت بسیار گذشته
اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محیی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچ کدام آنها
ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه و تعالی سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج
ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از
عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری است و حبیب عجمی قدس سرهما
منقول است که روزی خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می‌برد که از آب بگذرد و در این اثنا

علت کثرت ظهور خوارق و قلت آن از اولیاء عظام

حبیب عجمی رسید گفت که چرا ایستاده گفت انتظار کشتی میبریم حبیب گفت چه احتیاج
کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم نداری حبیب بی استعانت کشتی از آب گذشته
رفت خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود و باد بتوسط
اسباب معامله میفرمودند و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط
اسباب با وی زندگانی میکردند اما فضل حسن راست که صاحب علم است و عین الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته است اشیا را چنانچه هست دانسته و بنفس الامر قدرت را در پس پرده
حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است و بیقین بفاعل حقیقی وارد با آنکه اسباب را
در ظلیتی بود و این نه مطابق نفس الامر هست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کاینات است اما
تکمیل ارشاد برعکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کامل تر
و در ارشاد حصول مناسبت در میان مرشد و مسترشد در کار است که منوط نزولست و بدانند
که اغلب است که هر چند بالاتر رود پایان تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
فرود آمد ازینجاست که دعوت او اتم گشت و بکافهٔ انام مرسل شد چه بواسطهٔ نهایت نزول
مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده شرکشته و سر است که از متوسطان این راه اکثر افاده
بطالبان بوقوع می آید که از منتهیان غیر مرجوع بیشتر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت دارند
بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته اگر خرقانی
و محمد قصاب بجای بودندی من شما را بوی فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمند تر بودی از
خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود مرید از وی بهره کمتر گرفتی یعنی منتهی غیره مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم
افادهٔ تام درحق او غیره واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم منتهی تر بود از همه

مقصود آنکه از متوسطان تا غیر طالبان بیشتر میرسد که از منتهیان

وحال آنکه افادهٔ او اتم

وحال آنکه افادهٔ او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کثرت آن بر رجوع و هجوم طالبانست بر انتها و

عدم انتها اینجا دخلی نیست باید دانست که هم چنانکه در حصول نفس ولایت مر ولی را علم بولایت خود شرط

نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود هم شرط نیست بلکه میباشد که مردم از وی خوارق

نقل کنند و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه و اولیائی که صاحب علم و کشف‌اند جایز است که بر بعضی

از خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثالیهٔ ایشان را در امکنهٔ متعدده ظاهر سازند و در مسافات

بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاعی نیست

ع از ما و شما بهانه برساخته‌اند حضرت مخدومی قبله‌گاهی (خواجه باقی را) قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت

عجب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می‌آیند بعضی میگویند که ترا در مکهٔ معظمه دیده‌ایم و در

موسم حج حاضر بوده‌اند و باتفاق حج کرده‌ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم و اظهار

آشنائی می‌نمایند و من هرگز از خانهٔ خود نه برآمده‌ام و هرگز این قسم مردم را ندیده‌ام چه تهمت است

که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها زیادت برین اطنابست اگر نقطهٔ

اسباب را معلوم ساخت زود زود بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله تعالی مکتوب دویست و هفتادم

بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیباتر است

و در بیان آنکه سبب چیست که در بعضی از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن

ظاهر میگردد و فرق در میان قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه

آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقه بعضی

خلفا از علامات کمال و تکمیل نیست و ما یتعلق بذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة

والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین و علیهم اجمعین معلوم است که از احوال و اوضاع

خود اطلاع نداده‌اند بهر حال استقامت مطلوبست سعی نمایند که سر موئی خلاف شریعت الغرا

ومثلاً بوقوع بناء و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهمات است هرچند بجانب حجابات کشف زیادتر بود
و چند انکه بجانب حیرت انجامد بهتر بود که کشوف الهی و ظهورات اسمائی در اثنای ریاضت بعد از وصول
انجا بهیچ کونه التفات نمیکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمی ماند از کشوف کونی چه نویسد
که انجا مجال خطا بسیار است و مظنهٔ غلط غالب وجود و عدم آن را مساوی باید دانست اگر پرسند
که سبب چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف آن
بظهور می آید مثلا خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواهد مرد و یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود
اتفاقاً بعد از یکماه ازین دو چیز هیچکدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن مکشوف و
مخبر عنه مشروط بشرایط بوده است که صاحب کشف در انوقت بتفصیل آن شرایط اطلاع نیافته
و حکم کرده بحصول آن شیء مطلقا یا انکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن
حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل قضای معلق اما آن عارف از تعلیق و قابلیت محو وی خبر نه
درینصورت اگر بمقتضای علم خود حکم کند ناچار احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت
جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پیش حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات آمده
اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصباح خواهد مرد حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة والسلام
بر حال آن جوان رحم آمده پرسیدند که آرزو یا چه آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحه بکر و حلوا
فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان شب با اهل خود در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش
اتفاقاً سایلی محتاج بدر آمده اظهار احتیاج نمود آن جوان آن طبق حلوا را درست برداشته بان
فقیر داد و چون صباح شد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات انتظار خبر فوت آن
جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خرمست
متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آمده گفت که تصدق حلوا دفع

طلبان آن جوان نمود زیر بستر او ماری کلانی یافتند که مرده بود در درون آن مار آنقدر حلوا فرو کوفته اند
که از بسیاری حلوا جان داده است این فقیر این نقل را هم پسندد و تجویز خطا بر جبرئیل امین نمی نماید که حامل
وحی قطعی است و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح میداند مگر آنکه گوئیم که عصمت و امانت و عدم
احتمال خطای او مخصوص بوحی است که تبلیغ از قبیل حق سبحانه و این خبر از قسم وحی نیست بلکه اخبار است
از علمی که مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطا درین خبر مجال دارد بخلاف وحی
که مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشهادة والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع لا الثانی
بدان ارشدک الله سبحانه که قضا بر دو قسم است قضای معلق و قضای مبرم در قضای معلق احتمال تغیر و
تبدل است و در قضای مبرم تغیر و تبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه و تعالی ما یبدل القول لدی
این در قضای مبرم است و در قضای معلق میفرماید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
حضرت قبله گاهی ام میفرمودند قدس سره که حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسایل
خود نوشته اند که در قضای مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل آن نماید مگر مرا که اگر خواهم در آنجا تصرف کنم و ازین
سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه ذهن این فقیر بود تا آنکه
حضرت حق سبحانه و تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد رفع بلیه بودم که بعضی
از دوستان مامور شده بود در آن وقت التجا و تضرع و ابتهال و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح
محفوظ قضای این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه یکگونه یأس فی الجمله دست داد سخن
حضرت سید محی الدین قدس سره بیاد آمد مرة ثانیة باز ملتجی و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته
متوجه شد محض فضل و کرم ظاهر ساختند که قضای معلق بر دو گونه است قضائی است که تعلیق او را
در لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضائی که تعلیق او نزد خداست جل شانه
و بس و در لوح محفوظ صورت قضای مبرم دارد و این قسم اخیر از قضای معلق نیز احتمال تبدیل دارد و در رنگ

قسم اول آنکه معلوم شد که سخن بسته معروف این قسم اخیر است صورت قضای مبرم دارد نه
بقضای که بحقیقت مبرم است که تفرقه و تبدل دران محالست عقلاً و شرعاً کما لا یخفی والحق
که کم کسی را بر حقیقت آن قضا اطلاع است علی الخصوص که در اینجا تفرقه نماید و بلیه که متوجه آن دوست
شده بود دران قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آن بلیه فرمود الحمد لله
سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه وکما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام و
التحیة علی سید الاولین والآخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الذی ارسله رحمة للعالمین
وعلی آله واصحابه وعلی جمیع اخوانه من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
والملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبیهم ومتابعی آثارهم ببرکة هؤلاء
الکبراء ویرحم الله عبداً قال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوییم در بعض اوقات خطائی که در
بعض علوم الهامی واقع میشود بسبب آنست که بعض از مقدمات مسلمه که نزد صاحب الهام ثابتست
در نفس الامر کاذب با علوم الهامی خلط میشود بحیثیتی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نماید بلکه مجموع
علوم الهامی می‌انگارد و بنابر آن در مجموع خطا واقع میشود بسبب خطای بعض اجزای آن و ایضاً
گاه هست که در کشوف و واقعات امور غیبی را می‌بیند و خیال میکنند که محمول بر ظاهر است و مقصود
بر صورت باندازهٔ آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود و نمیدانند که آن امور مصروف از ظاهر است
و محمول بر تاویل و تعبیر این مقام نیز از جملهٔ اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعیست و ثابت آن اعتقاد کتاب
و سنت است که بوجه قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علما و اجتهاد مجتهدین
نیز راجع باین دو اصلست و ماورای این چهار اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق است باین اصول
مقبول و الا فلا اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان بود آنجا وجد و
حال را تا بمیزان شرع نسنجند بنیم جو نخرند و کشوف و الهام را تا بر محک کتاب و سنت نزنند بنیم جیتل

نمی‌رسند نه مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بحقیقت معتقدات
شرعیه که حقیقت ایمانست و حصول تیسر است در ادای احکام شرعیه نه امر دیگر وراى آن چه
رؤیت موعود بآخرتست در دنیا واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خورسندند
آرام بظلالست و تسلی بشبه و مثال او تعالی وراء الوراء است بترسم که اگر حقیقت این مشاهدات
و تجلیات را کما هی بگویم فتوری در طلب مبتدیان این راه افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از آن
نیز میترسم که اگر نگویم با وجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده باشم بضرورت اینقدر اظهار می‌نمایم که مشاهدات
و تجلیات این راه بر محک تجلی مشهور کوه موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باید زد
اگر درست نباید ناچار بظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد چه دک و فک مقصودات
و در دنیا از آن چاره نبود اگر بباطن متجلی اگر بظاهر دک و فک البته باید بود خاتم الانبیاء علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات ازین دولت بهره است او را در دنیا رؤیت میسر شد و سر موی از جا
نرفت کمل تابعان او را که ازین مقام نصیب گفته اند به پرده ظلی از ظلال نخواهد بود صاحب
تجلی و شهود بایند هرگاه کلیم الله را از مشاهده اینحال بی آنکه تجلی شود صعقه در گرفت دیگران چه باشند
دیگر بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی
براه حق جل و علا رهنمونی بایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغول گشته در ترقیات نمایند
این سر رشته را بیک نگاه داشته سعی نمایند که بقایای خود را بر باد داده کوشش کنند که مشرف
نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این اجازت در خود تمام کمال و تکمیل انگارند و از مقصود باز دارد
و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب بدولت بیگ بردیم ملا زاهد صدور یافت
در بیان رعایت آداب پیر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزی مولانا داود رسیده موجب
بهجت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمرضیات متحلی و متزین دارد بمحمد و آله

النبی واله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در تکرار سبق باطن و
استقامت بر طریقهٔ اکابر قدس سرهم باید که از توجهات شتی فتوری واقع نشود اگر فرضا ظلمتی
وکدورتی طاری شود علاج آن التجا وتضرع ونیاز وشکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
وتوجه یافتن بهمت خود که وسیلهٔ حصول این دولت است در حضور وغیبت رعایت آداب
وسایل این دولت عظمی را نیک باید نمود رضای این بزرگواران وسیلهٔ رضای حق سبحانه سازند طریق
فلاح ونجات همین است والسلام مکتوب بیست ونوزدهم بمیرزا ایرج صدور یافت در بیان
آنکه آدمی از نادانی خود در فکر ازالهٔ مرض ظاهر خود است واز مرض باطن که عبارت از گرفتاری
دلست غافل و ما یناسب ذلک عصمکم الله سبحانه عما یصمکم وصانکم عما شانکم بحرمة سید الاولین
والاخرین علیه وعلی آله اجمعین من الصلوات انمها ومن التسلیمات اکملها سعادت ونجات
آثار آدمی را چون مرضی از امراض ظاهره طاری میگردد وعضوی از اعضای او را آفتی میرسد آنقدر
سعی ومبالغه می نماید که آن مرض رفع شود وآن آفت زایل گردد مرض قلبی که عبارت از گرفتاری است
بما دون حق سبحانه جل وعلا بر نهجی بروی استیلا یافته است که نزدیک است او را بموت ابدی رساند وبعذاب
سرمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر ازالهٔ آن نمی نماید وسعی در رفع آن نمی فرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند
سفیه محض است واگر میداند وباک ندارد بکشید حرف (بعقل) ما را که از برای ادراک این مرض عقل معاد در کار است
عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه آفات صوریه را بواسطهٔ
تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریه را بواسطهٔ مثوبات اخرویه مرض نمیداند
عقل معاش کلیل النظر است وعقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیا واولیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات وعقل معاش مرغوب اغنیا وارباب دنیا شتان ما بینهما واسبابی که محصل
عقل معاد است ذکر موت است وتذکر احوال آخرت ومجالست با جماعتی که بدولت درد آخرت مشرف

شده اند

شده اند بیت: دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ؛ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ؛ باید دانست که مرض ظاهر
چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیه است امراض باطن نیز مستلزم آن تعسر است قال الله
سبحانه وتعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه وقال سبحانه وتعالی وانها لکبیرة الا
علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عسرت و در باطن ضعف یقین
ونقص ایمان موجب عدم یسر والا در تکلیفات شرعیه همه تخفیف است و تمام یسر و سهولت که وعده
یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و کریمه یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان
ضعیفا بر وی شاهد این معنی است ع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست ؛ پس فکر ازاله این مرض
لازم آمد و با طبای حاذق التجا آوردن فرض عین گشت وما علی الرسول الا البلاغ والسلام
مکتوب دویست و سیتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافت در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشاء
غلط آنها الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه
اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجائی روز بروز موجب ازدیاد شکر است و همین توقع را در
باره دوستان دور افتاده دارد ای عزیز درین راه غیب الغیب مزلة اقدام سالکان بسیار است
سر رشته شریعت در اعتقادیات و عملیات بکف نگاه داشته زندگانی نمایند در حضور غیبت
همین نصیحت است مبادا غلط واقع شود بعضی از اغلاط این راه را می نویسد و منشاء غلط را
تعیین می نماید بنظر اعتبار ملاحظه خواهند نمود و در ماورای جزئیات مذکوره [illegible] باندازه آن
کار خواهند فرمود باید دانست که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک در مقامات عروج خود را
فوق دیگران یابد که فی الحقیقة افضلیت آنها باجماع علما ثابت شده است و بیقین مقام این
سالک دون مقامات آن بزرگواران است بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که
بهترین خلایقند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شود عیاذا بالله سبحانه

ومن ذلک منشأ غلط جمعی آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسمیست که مبادی
تعینات وجود ایشانست و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود ثانیاً عروج دران اسمست
و ازان اسما الی ماشاء الله ظاهراً اما باوجود این عروجات منزل هر کدام ایشان همان اسم است
که مبدأ تعین وجود اوست لهذا در مقامات عروج هر که ایشانرا جوید اکثر در همان اسما یابد چه
طبیعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسمست و عروج و هبوط آن اسما بواسطه عروض عوارض است
پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم ازان اسما نیز بلند تر خواهد رفت
و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سبحانه الا که آن توهم یقین سابق را زایل گرداند و در
افضلیت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیا که باجماع افضلیت اشتباه پیدا
آرد و این مقام از مزال اقدام سالکانست دران وقت سالکان نمیدانند که آن اکابر ازان اسما
عروجات بی نهایت فرموده اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیدانند که آن اسما الحال طبیعی
عروجی ایشانست و او را نیز در آنجا مکان طبیعی است که او دون آن اسمست و انزال آنها چه
افضلیت هر شخص باعتبار اقدمیت اسم اوست که مبدأ تعین او گشته است ازین قبیل است آنچه
بعضی از مشایخ گفته اند که گاه است که عارف در مقامات عروج برزخیت کبری را حایل نیابد و از توسط
او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که رابعه بزاران حجبات است انجانست در وقت
عروج چونکه از اسمی که مبدأ تعین برزخیت کبریست بفوق گذشته اند توهم کرده اند که برزخیت
کبری در میان حایل نمانده است و از برزخیت کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت
و منشأ آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدأ تعین اوست و آن
اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه جامعیت انسانی بواسطه جامعیت همان اسم است

مراد از برزخیت کبری [illegible] حضرت خاتم الرسل علیه و علی آله [illegible] افضلها و من التسلیمات اکملها

بلی ناچار

پس ناچار درین ضمن سیما که مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق اجمال بزبان آنس قطع
خواهد کرد و از هر یکی گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیداند
که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها گذشته است الموزجیست از مقامات ایشان نه
حقیقت المقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگر را از اجزای انکار لاجرم توهم اولویت
خود پیدا می آرد درین مقام شیخ بسطام میفرماید لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر نمیداند
که ارفعیت لوای او نه از لواء محمد است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بلکه از انموذج لوای اوست
که در ضمن حقیقت اسم او مشهور گشته است از این قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که
العرش و ما فیه در زاویه قلب عارف ننهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه انموذج بحقیقت است
والا عرش که حضرت حق سبحانه او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار
ظهوری که در عرش است عشر عشیر آن در قلب نیست اگرچه قلب عارف شده رویت اخروی بظهور
عرشی متحقق خواهد شد این سخن امروز هرچند بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول
ایشان خواهد شد این سخن را بمثالی واضح گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر بر
جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزای خود بیند و چون این دید غالب آید دور نباشد
که بگوید که من از کره زمین کلانترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان می فهمند که عظمت و
کلانی او از اجزاء خود است و کره زمین و سموات فی الحقیقه اجزای او نیستند انموزجات ایشان را
اجزای خود را ساخته اند و کلانی او از آن انموزجات که اجزای وی اند نه از حقیقت کره ارضی
و سموی همین اشتباه انموزج شی بحقیقت صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است
از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقایق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتمال بر ظلی
از ظلال مرتبه الوهیت است و انموزجیست از انموزجات آن نه بر حقیقه آن مرتبه مقدسه

بلکه نسبت بآن مرتبهٔ مقدسه که عظمت و کبریای از لوازم اوست جمیع محمد را هیچ مقداری نیست
ما للتراب و رب الارباب و هم درین مقامات که سیر سالک در اسمی که رب اوست
واقع شود گاهست که پندارد که بعضی از اکابر که بیقین از وی افضل اند بتوسط بعضی از درجات
فوق رسیده اند و بتوسل ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذاً بالله سبحانه
که باین گمان خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد چه عجب که کدام افضلیت اگر پادشاه عظیم
الشان و نام السلطان در تعرف زمینداری که داخل ملک اوست برود و بتوسط آن زمیندار
بعضی از مقامات برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل
جزئیست که خارج مبحث است چه بر حکام و مالک بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذی فنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن افضلیت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم
و حکیم را ثابت است اینده و پیش ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار
ناشی گشته و تا مدتها این حالت داشته مع ذلک حفظ خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده
که در تعیین سابق سر مویی تذبذب نرفت و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافت لله سبحانه
الحمد لله علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار نمی آورد
و بر محمل نیک صرف میکرد و مجملاً اینقدر میدانست که بر تقدیر صحت آن کشف این زیادتی راجع
بفضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار بر فضل قرب الهی است جل سلطانه
و این زیادتی بدان قربست پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً
منثوراً گشت و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت و التجا آورد و بتضرع و زاری
دعا میکرد که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر مویی منکشف
نگردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توجهات مسئله فرمایند

دفعهٔ این خوف

وغلبهٔ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف کردانید و این حالت تا مدتی کشید اتفاقا در بنوقت کذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله الغریز راحمة و معاودن خود کرده درین اثنا عنایت خداوندی جل سلطانه در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی المورد رو عنایت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که رحمت للعالمیانست درینوقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمودند معلوم گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلیت اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبهٔ الوهیته که مخصوص باسمی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بنهجی منکشف کردانیدند که جای ریب نماند و محل این ما لحقیه زایل گشت و این درویش بعضی از علوم را که محل اشتباه دارند و گنجایش تاویل توجیه در کتب و رسایل خود نوشته بود و منتشر گشته خواست که منشاء اغلاط العلوم را که محض فضل خداوندی جل شانه لایح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار است که تا مردم از ان از ان علوم خلاف شریعت فهم نکنند و تقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل و تجهیل بزرگان نکنند که درین راه عیب الغیب این کلمها بسیار می شگفند جمعی را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت بمولی میفرمایند و از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که میفرمودند که اکثر از کرو بهای هفتاد و دو ملت که بضلالت رفته اند و راه راست را کم کرده منشاء آن زحل در طریق صوفیه است و کار را بانجام نارسانده غلطها کرده اند و بضلالت رفته والسلام

مکتوب دویست و بیست و یکم بسید حسین مانکپوری صدور یافت در بیان خصایص و کمالات طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه مثل افضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت آن با بیان نهایت این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدم جذبه بر سلوک و ابتدا از سیر

از عالم امر بودن این طریق او قرب طرق که البته موصل است و بودن این طریق بر نهجی که
ابتدای آن حلاوت و وجدانست و در انتها بیمزگی و فقدان که از لوازم یاس است و هم
چنین در ابتدای این طریق قرب و شهود است و در انتها بعد و حرمان و اکابر این طریقه
علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم
دینیه داشته و درین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره و درین
طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعه
سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و درین طریق تسلیک طالب مربوط
بتصرف شیخ مقتداست و این بزرگواران هم چنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند
در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و درین طریق بیشتر افاده و استفاده
بسکوتست نه بکلام و آن سکوت از لوازم طریقه ایشانست و ما ینا سب ذلک

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و علیهم اجمعین
اخوی اعزی سیادت پناهی میر سید حسین دور افتادگان را فراموش نکرده باشند در رعایت
آداب این طریقه علیه که از سایر طرق مشایخ کرام بوجوه امتیاز دارد از دست نداده باشند
که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بنا بر ملاحظه انجمع بعض از خصایص و کمالات این طریقه
علیه را در ضمن علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر می آرد هر چند میداند که ادراک این
قسم علوم و معارف بالفعل از اذهان مستمعان بعید است اما اظهار این چنین معارف بدو
ملاحظه است یکی آنکه مستمع این علوم است اگرچه بالفعل دور از کار او می نماید دوم آنکه اگرچه در ظاهر
مخاطب معین است اما فی الحقیقه مخاطب کسی است که محرم این معاملات است السیف القارب
مثل مشهور است ای برادر سر حلقه این طریقه سنیه حضرت صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه

که تحقیق افضل جمیع

که تحقیق افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و بهمین اعتبار در عبارات
اکابر این طریقه واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتهاست چه نسبت ایشان که عبارت از
حضور و آگاهی خاص است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سایر آگاهیهاست
و درین طریق اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت
در بدایت درج میکنیم ه قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ه اگر پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت ایشان
مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضاً نهایت دیگران هرگاه وصول باشد سبحانه پس سیر ایشان
در حق بکجا خواهد شد و لیس وراء عبادان قریة مثل مشهور است جواب گوییم که نهایت این طریقه
علیه اگر میسر شود وصل عریانیست که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول مطلوب فافهم
فان کلا یا شان لا یدرکها الا الاقل من الخواص بل من اخص الخواص علامت حصول این دولت
عظمی برای آن مذکور ساخت که جمعی ازین طایفه از وصل عریان دم زده اند و طایفه دیگر بیابانی از
حصول مطلوب قایل گشته اند اما جمع این دو دولت اگر برایشان عرض کرده شود نزدیک است
که آنرا جمع ضدین انگارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعای وصل می نمایند یاس را حرمان میدانند
و جماعتی که مدعی یاسند وصل را عین فصل می انگارند لاجرم علامت نارسائی است آن منزلت علیا نهایت
ما فی الباب پرتوی از آن مقام عالی بر باطن ایشان تافته است جمعی آنرا وصل انگاشته اند و جمعی دیگر
یاس این تفاوت از راه استعداد هر کدام منجر شد مناسب طایفه وصل است و موافق استعداد طایفه
دیگر یاس نزد این حقیر استعداد یاس نیکوتر است از استعداد وصل هر چند آنجا وصل و یاس متلازم یکدیگرند
و جواب اعتراض دوم نیز از جواب اول لایح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر شتان
ما بینهما و نعنی بالوصل العریان رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها ولما کان
اعظم الحجب و اقواها هی التجلیات المتنوعة والظهورات المختلفة لا بد ان تنقضی و تتم

تلك التجليات والظهورات بتمامها سواء كان التجلي والظهور في المرايا الامكانية والمجالي
الوجوبية فانها في حصول نفس الحجب سواء كان التفاوت بينهما في الشرف والرتبة وهو خارج عن
نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می‌آید که تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقه
تصریح کرده‌اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوییم که بی‌نهایتی تجلیات بر تقدیریست که سیر
اسما و صفات بتفصیل واقع شود و برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل
عریانی حاصل نه و حصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطی اسما و صفاتست بر سبیل اجمال پس تجلیات را
نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتیه را نیز بی‌نهایت گفته‌اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره
در شرح لمعات بآن تصریح نموده است پس تجلیات را نهایة گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوییم که
آن تجلیات [تجلیات] را [illegible] ذاتیه نیز بملاحظه شئون و اعتبارات نیست که تجلی با آن ملاحظه ممکن نیست و
آنچه ما در صدد بیان آنیم امریست ورای تجلیات صفاتیه باشد آن تجلیات یا وانچه اطلاق تجلی در آن
موطن جایز نیست بر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شیء است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی
ما شاء الله تعالی و اینجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافه بتمام طی شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی
بکدام اعتبار گفته شود گوییم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زایده است تجلیات صفاتست و اگر بملاحظه معانی
غیر زایده تجلیات ذاتست لهذا ظهور وحدت را که تعین اولست و زاید بر ذات نیست تعالی تجلی ذاتی
گفته‌اند و مطلب ما حضرت ذاتست تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را دران موطن اصلا گنجایش نیست نه زایده
باشند آن معانی یا غیر زایده زیرا که معانی بتمام بطریق اجمال طی شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول میسر
شده است باید دانست که وصل دران موطن در رنگ مطلب بیچون و بیچگونه است اتصالی که عقلا
آنرا فهم کنند از مبحث خارجست و شایان آنجناب قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست
لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه بیت اتصالی بی‌تکیف بی‌قیاس ؎ هست رب الناس را با جان ناس ؎

بتجلی از مشایخ

همچنین مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر داده است از ابتدای طریقت خود گفته اند که
نهایت دیگران اندر بدایت ما درج است هرگاه بدایت ایشان نهایت آنها باشد نهایت ایشان بیشتر باید که مناسب آن
بدایت باشد و آن حالت که این فقیر باظهار آن امتیاز یافت بیت اگر پادشه بر در پیره زن
بیاید تو ای خواجه سبلت مکن لله الحمد سبحانه والمنة علی ذلک ای برادر واصلان این نهایت
ازین طریق انحراف دیگر آفاق قلیلند اگر بعدا افراد آن نماید نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و از
انکار بعیدان خود چه استبعاد نماید کل ذلک الکمال والوصول الی نهایة النهایة بصدق محبة علیه
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها و از جمله خصایص این طریقه علیه سفر در وطن است
که عبارت از سیر انفسی است هرچند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایة میسر میشود
بعد از قطع منازل سیر آفاقی درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع مرا یابد بی منشاء
این سیر که در ابتدا حاصل میگردد اندراج النهایة فی البدایة گشت و خاصهٔ دیگر خلوت در انجمن است
که متفرع است بر سفر در وطن هرگاه سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانهٔ وطن
سفر نماید و تفرقهٔ آفاق بحجرهٔ انفس راه نیابد این خلوت هرچند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است
اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق گشت باید دانست که خلوت در انجمن
بر تقدیری است که درهای خلوتخانهٔ وطن را بربسته باشد و روز بهار امید و در ساخته یعنی در انجمن تفرقه
ملتفت احدی نگرداند و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم بپوشد و حواس را بتکلف معطل سازد که
آن منافی این طریقت است ای برادر ابلهیه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط و در انتها ازین محالات هیچ
در کار نیست در عین تفرقه بجمعیت و در نفس غفلت حاضر از اینجا کس گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه
در حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفس جمعیت باطن او برابر است
مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی وانسب خواهد بود قال الله

سبحانه و تعالی امر للنبی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا
باید دانست که در بعض اوقات از تفرقهٔ ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقهٔ ظاهر نیز در بعضی
اوقات مستحسن گشت اما تفرقهٔ باطن در هیچ وقتی از اوقات جایز نیست که خالص از برای حق است سبحانه پس
حصه از اعتبار سه حصه برای حق شد باطن بتمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر برای ادای حقوق خلق باقی
ماند اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه
الیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه و ما ربک بغافل عما یعملون و درین طریقه تقدم
جذبه است بر سلوک و ابتدای سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک
در ضمن طی معارج جذبه مندرج است و سیر عالم خلق در تحت عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار در طریق اندراج
النهایة فی البدایة هم بگویند گنجایش دارد ازین معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است نه آنکه
از انتها برای سیر ابتدا فرود آیند و بعد از تمامی سیر نهایة در بدایت سیر کنند درینجا باطل شد زعم کسی که
میگوید که نهایة این طریق بدایت سایر طریق است اگر کسی گوید که در عبارت بعضی از مشایخ این
طریقه واقع شده است که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع شود پس درست
آمد که نهایة ایشان بدایت دیگران باشد چه سیر در اسما و صفات در ابتدا است نسبت سیر در تجلیات
ذاتیه در جواب گوییم که ایشان را سیر در اسما و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست بلکه در ضمن
همین سیر هم واقع میشود غایة ما فی الباب چون سیر اسما و صفات بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور میکند
و سیر تجلیات ذاتی مستور میگردد متخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسما و صفات
گشته است نه چنین است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوع بعالم واقع میشود از
برای دعوت خلق بحق جل و علا اگر آن رجوع را نهایة ایشان دانسته بدایة تصور کرده باشند بعید
نیست اما چه میگوید مشایخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضاً مراد از نهایة و بدایت بدایات

و نهایات ولایت

ونهایت ولایت است واین سیر رجوعی بولایت تعلق ندارد ونصیبی است از مرتبهٔ دعوت وتبلیغ
واین طریق اقرب طرق است البته موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که طریقهٔ ما اقرب
طرق است و فرموده اند از حضرت حق سبحانه وتعالی طریقی خواستم که البته موصل باشد وانچه خواست ایشان
باجابت مقرون گشته است چنانکه در رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا
اقرب نباشد وموصل نبود که انتها درابتدای آن اندراج یافته است خیلی بیدولتی باشد که درین طریق داخل
شود واستقامت نورزد و دولت نصیب برد ع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست آری اگر طالبی بصحبت
ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام زیرا که فی الحقیقه راه برایشان طریق موصل است نه نقص این
طریق ودرین طریق درابتدا حلاوت و وجدان است ودر انتها بیرنگی و فقدان که از لوازم یاس است بخلاف
طرق دیگر که درابتدا بیرنگی وفقدان دارند ودر انتها حلاوت و وجدان وهم چنین درین طریق درابتدا
قرب وشهود است ودر انتها بعد وحرمان بخلاف طرق سایر مشایخ کرام تفاوت طرق ازینجا قیاس
باید کرد وبزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب وشهود و حلاوت و وجدان از دوری ومهجوری
خبر میدهد و بعد و حرمان و بی حلاوتی و فقدان از نهایت قرب فافهم من فهم درشرح این سر اینقدر وا می نمایم
که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکتر نباشد و نسبت قرب وشهود و حلاوت و وجدان در حق نفس خود
وا مفقود است و نسبت بغیر خود که با او مباینت دارد این نسبتها موجود فالعاقل تکفیه الاشارة
اکابر این طریقهٔ علیه احوال ومواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند واذواق و معارف را خادم
علوم دینیه دانسته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز ومویز وجد وحال عوض نمیکنند وبترهات
صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند احوالی که بارتکاب محظورات شرعیه وخلاف سنت سنیه حاصل
شود قبول ندارند ونخواهند ازینجاست که سماع ورقص را تجویز نمی نمایند وبذکر جهر اقبال نمیفرمایند حال
ایشان بر دوام است و وقت ایشان باستمرار آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است ایشان را دائمی است

حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است بلکه کارخانهٔ ایشان از
حضور به تجلی بلند است چنانکه اشاره بآن فرمودهٔ حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این
سلسلهٔ علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر دزدی و قلابی نسبت ندارند کارخانهٔ ایشان بلند است و درین طریق
پیری و مریدی بتعلیم و تعلّم طریقه است نه بکلاه و شجره که اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که متأخران
ایشان پیری و مریدی را منحصر در کلاه و شجره ساخته اند از ینجاست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم طریقه را
مرشد نمی دانند و پیر نمیدانند در رعایه آداب پیر را در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت و نارسائی
ایشانست نمیدانند که مشایخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده بلکه در حین
حیات پیر اول اگر طالب رشد خود را در جای دیگر بیند بی انکار پیر اول جایز است که پیر ثانی اختیار کند حضرت
خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی انعلام بکار افتوری درست فرموده بود نه آنکه اگر
پیری خرقهٔ ارادت گرفته باشد از دیگری خرقه نگیرد اگر بگیرد خرقهٔ تبرک بگیرد از ینجا لازم نمی آید که
پیری دیگر را اصلا نگیرد بلکه روا است که خرقهٔ ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث دارد و اگر
این هر سه دولت را از یکی میسر گردد چه نعمت است و جایز است که تعلیم و صحبت از مشایخ متعدد استفاده
نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه راه نماید و فرماید این معنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ است
و دافع راست پیر تعلیم هم استاد شریعت است و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت آداب
پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و باسم پیر او احق باشد و درین طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره بیان
احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة زیرا که مقصود
از ارسال رسل و انزال کتب دفع هوا و هوس نفس اماره است و معادات مولای خود جل سلطانه
منتفی گشته پس دفع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ
تر باشد از هوای نفس بعیدتر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت

بمنزله

نیست اینهمه و خرابا در جزو تقلید صاحب شریعت مقصور نباشد ریاضات و مجاهدات که ماورای
تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوکیه و براهمهٔ هند و فلاسفهٔ یونان درینها شرکت دارند
و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی‌افزاید و بجز خسارت راه نمی‌نماید و درین طریق سالک
طالب را بتصرف شیخ مقتدا است که بتصرف او کار می‌کشاید چه اندراج نهایت در بدایت از نتیجهٔ
شریف ایشان است و حصول این بیچون در بیچگونگی نتیجهٔ کمال تصرف و کیفیت بیخودی که از اکابر محققین اعتبار
کرده‌اند حصول آن را اختیار نسبت بیچگونه نیست و بوجهی که معبر ازان شد حیثیت وجود آن در خور حوصلهٔ
طالب است بیت نقشبندیه عجب قافله سالارانند ؛ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ؛ این بزرگواران
هم چنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند و حضور و آگاهی را در اندک وقت بطالب صادق
عطا می‌فرمایند در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک التفات صاحب نسبت را مفلس
می‌سازند بلا آنها که سید هندی ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب اولیائه
الکرام و درین طریقهٔ علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت است فرموده‌اند که هرکه از سکوت ما
منتفع نشد از کلام ما چگونه نفع خواهد گرفت و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده‌اند بلکه از لوازم
طریق ایشان است چه از ابتدا توجه این بزرگواران با حدیث مجرده است از اسم و صفت فرود نمی‌آیند
نمی‌خواهند و معلوم است که مناسب آن توجه ملایم سکوت و خرسی است من عرف الله کل لسانه
مصداق این سخن است والختم هذه المقالة بحمد الله سبحانه و بصلوة حبیبه الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین و علیهم اجمعین والسلام

مکتوب بیست و دوم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافت در بیان نخراب احوال دید
قصور و متهم داشتن حسنات خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایه بلکه
این دید افزون کمالات و ما یناسب ذلک اللهم وفقنا لمرضاتک و ثبتنا علی طاعتک

بحرمة سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بزرگی فرموده که مرید
صادق آنست که مدت بیست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بروی نویسد و این فقیر حقیر
بذوق وجدان در حق خود می یابد که کاتب یمین معلوم نیست که در مدت بیست سال حسنه
یابد که در صحیفهٔ اعمال او درج نماید خدا دانست جل سلطانه که این سخن را بتصنع و تکلف نمیگوید
ایضا بذوق می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر است و اگر لم آنرا پرسند از جواب قاصر باید
وایضا بطریق ذوق خود را محل ملاحظات سیدانه و مشمول سیئات می انگارد و حسنات
که بوجود می آید کاتب شمال خود را بکتابت آن احق می بیند و می یابد که کاتب شمال و همیشه
در کار است و کاتب یمین معطل و بیکار و صحف یمین را از کار سفید میداند و صحف شمال را مملو
و سیاه امیدی جز برحمت ندارد و در رست آویزی جز مغفرت نه دعای اللهم مغفرتك اوسع
من ذنوبی و رحمتك ارجی عندی من عملی موافق حال اوست عجایب کار و بار است
فیوض و واردات الهی جل سلطانه که علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فایض و وارد است
نا بیدای دید قصور می نماید و تقویت این عیب بینی میفرماید که جای تعجب منقصت می افزاید
و در محل ترفع راه بتواضع و فروتنی میکشاید و در آن وا عدم بکمالات ولایت مشرف است
دم جو ید قصور متصف هر چند بالاتر میرود پایان تر خود را می بیند بلکه پایان بالاتر رفتن سبب
پایان تر دیدن شده است ظرفاء آنرا باور دارند یا نه و اگر سر آنرا معلوم کنند شاید باور
دارند سوال سر جمع این متنافیین چیست و وجود احد المتنافیین سبب وجود
متنافی دیگر چرا باشد جواب استحالهٔ جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است و در ما نحن فیه
محل متعدد است بالا روندها لطایف عالم امر است از انسان کامل و فرود آینده ها از عالم خلق او
هر چند پایان تر می آید سالک را بحلاوت میسازد و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میکرداند

ایکمالت کم تنهان

اینجاست که منتهیان مرجوع آرزوی آن اند که ذوق و حلاوتی که در ابتدا ایشان را میسر شده بود و در
انتها از دست رفته و هرگز بجای آن نشسته و هم از اینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند
زیرا که در کافر فرنگ اینقدر هست که بواسطه امتزاج عالم امر او با عالم خلق او و در عارف این امتزاج زایل شده است
عالم خلق تنها کالانعام از عارف بروی می افتد جدا مانده است که سراسر پر از ظلمت و کدورتست هر چند لطایف
عالم امر فرود می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانکه در ابتدا داشتند مکتوبی
که بدست اخوی محمد طاهر در سال نوشته بودند رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان
غیبت از نعمتهای عظیم شمرند تا موانع مرتفع شود اکتفا بقرب قلوب نمایند و با وجود این قرب
خواهش قرب ابدان را از دست ندهند که تمامی نعمت مربوط باین قربست اویس قرنی با وجود قرب
قلوب چون قرب ابدان نداشت بادنای آن جماعت که قرب ابدان داشتند نرسید لهذا الاتفاق
کوه زیبائیست بهتر شعر نیستان که اتفاق کنند برابر نکنند فلا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما
کان والسلام مکتوب دویست و بیست و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته
در تحریص باظهار احوال و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود اخوی خواجه جمال الدین حسین
مدتیست که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند شنیده باشند که مشایخ کبرویه مریدانرا که نتوانند
از احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود نرسانند کفهای [illegible] میفرمایند معنی ما مضی دیگر چنین نکنند
و هر چه رو دهد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی را مغتنم دانسته در خدمت ایشان باشند
و صحبت گرامی ایشانرا عزیز دانند ع داریم تراز گنج مقصود نشان والسلام مکتوب دویست
و بیست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع خطره آزار
که توهم نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقه و تحمل نمودن بجفای فقر و نامرادی
و بعض نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم بر پشت این مکتوب نوشته شده مکتوب شریف

اخوی ارشدی سیادت پناهی میر محمد نعمان سؤال یافت مضمون مقدمات که ترتیب داده بودند و
فوایدی که بر آن تشکیلات نموده بوضوح انجامید بعضی مردم شما را اعتقاد زمان میگویند این قسم سخنان بمیان
آوردن با کسی که از وی گزیر و چاره نباشد چه مناسبت قطع میتوان کرد و مفارقه میتوان جست
مع ذلک خیال نکنند که از این نوع سخنان غباری بخاطر این جانب راه یافته باشد که باز آزار انجامد
چه جای آنکه به بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و کمالات شما از اعتبار نظر ساقط هیچگونه خاطر
خود را مشوش ندارند و هیچ وجه آزار این جانب را متصور ننمایند که بوجه من الوجوه آزار واقع نیست
چرا آزار متصور شود که موجب آزار منتفی است اموری که بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سر بر زند شایان
مواخذه نیست توهم آزار را از خاطر را دور ساخته بتعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند امر باستخاره تا از برای
تأکید این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین نفس پر فریب در کمین این مسکین باشد از
احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا مکری و حیله از جا ببرد و تسویل و تمویه ستاره از الصورت حسنات وا
نماید فرموده اند که دشمن لعین چون از راه طاعت نصیحت در آید دفع کردن آن متعسر است پس حمد
ملتجی و متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی بشکستگی و زاری باید طلبید که از این راه خرابی او نخواهند و استدراج
او نطلبند طریق استقامت اینست که بسعادت ابدی رهنمای فرماید دیگر فقر و نامرادی جمال این
طایفه است و اقتدا است بسید کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال
کرم کفیل رزق عباد خود شده است و شما را از این تردد فارغ ساخته بر چند اشتغال بیشتر رزق زیاده تر
بجمیع همت متوجه مرضیات حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند والباقی
عند التلاقی بعضی یاران که از آن طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر میر متمکن است بنا بر
ذلک بتاکید و مبالغه نوشته شد که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابی بجا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن
نصایح و مواعظ باشد ظاهرا مضمون آن کتابت مقبول طبعش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در

فرستادن دعا نیز [illegible]

فرستادن رعایت نیز خود را معاف داشت که قبول طبیعتش نیفتد حاجی که باین حقیر منسوبند اگر مظان
غلط و مواد ایشان نیز اعلام نکنند و حق را از باطل جدا نسازند از عهده چگونه برآید و در آخرت چه رو نماید
باو بگویند بیت من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ بدانکه مقام شیخی و دعوت
خلق بحق جل و علا اعلی مقام عالیست الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده باشند هر بی سر و پا را
باین منزلت علیا چه مناسبت بیت هر گدائی مرد میدان کی شود ؛ پشه آخر سلیمان کی شود ؛ علم تفصیل
احوال مقامات و معرفت و تحقیق مشاهدات تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور تعبیرات
واقعات از لوازم این مقام عالیست مع بذلها خرط القتاد غایة ما فی الباب اکابر طریقه قدس سره
نظر اسرارهم بعضی از مریدان خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی رسند نوعی از اجازت
میدهند و تجویز میفرمایند که با طالبان تعلیم طریقت نمایند و بر احوال و واقعات مطلع گردانند
درین نوع تجویز بر شیخ معتقد الارشاد است که آن مریدان مجاز را امر باحتیاط در هر کار فرماید و تنبیه
مواد غلط را وانماید و تکرار بر نقص آنها اطلاع بخشد و مبالغه تا نما می آنها را ظاهر سازد و در پی
صورت اگر شیخ در اظهار حق مساهله نماید مداهن باشد و اگر مرید را بد آید بی دولت بود و کفر نمیداند
که رضای حق جل و علا منوط برضای شیخ است سخط او تعالی مربوط بسخط او چه بلا باشد نمی فهمد که قطع
کردن از ما منجر بکجا می شود و اگر از ما قطع کند بکه خواهد پیوست و اگر عیاذاً بالله سبحانه این قسم امری
بخاطر او راه یافته باشد به توقف کوشد که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و
مستغفر باشد که باین ابتلای عظیم مبتلا نسازد و باین بلای خطرناک گرفتار نگرداند لله سبحانه
الحمد و المنة که ازین همه نا بهره دانی و اضطراب یاران هیچ غبار و آزاری بر خاطر این جانب
راه نداده است از نیک اندیشه و ارادت که عواقب امور بخیر بکشد و باقی احوال و اوضاع اطوار
ارشد مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند ساخت و محل بعضی شبهات از ایشان استفسار

خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دویست و بیست و پنجم بملا طاهر لاهوری صدور یافت
در بیان آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالی که دیگران را در نهایت میسر گردد میسر می‌شود لیکن
بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریق عالیست و ظهور این چنین احوال
در بدایت مستلزم آن نیست که صاحب آن احوال را کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقه
نمایند و ما یناسب بذلک نحمده ونصلی علی نبیه ونسلم علیه وعلی آله الکرام مراسلات
شریفه که درپی وصول یافت اگرچه از هنگامه طالبان و استعداد و جمعیت ایشان اندراج یافته بود
فرحت بر فرحت افزود غایة ما فی الباب چون درین طریقه اندراج نهایت در بدایت است
مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوالی رو میدهد که شبیه باحوال منتهیان است بحیثیتی که
فرق درمیان این دو نوع احوال نتوانند کرد مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد پس برین تقدیر
اعتماد بر حصول احوال داشته آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که درین صورت
ضرر آن صاحب احوال فوق ضرر مسترشدان اوست بحتمال که تحصیل کمال او را از ترقیات باز دارد و
تواند بود که حصول جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز
بکفر خود است تزکیه باو راه نیافته سخن درین است بعضی جمعی را که اجازت داده اند بطالبیت مشغول آنها سازد
که این نوع اجازات مبنی بر کمال نیست کار بسیار هنوز در پیش است این حال که را بتدارک داده است
از قبیل اندراج نهایت در بدایت است و نصایحی که مناسب باشند در کار دارند و بر منقصت آنها
اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت منع نکنند که شاید به برکت نفس
شما بحقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع درین امر عظیم القدر نموده اند مبارک است سعی
و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان گردد والسلام

مکتوب دویست و بیست و ششم

مکتوب دویست و بیست و ششم بیرادر حقیقی خود میان شیخ محمد سود در صدور یافت در
بیان آنکه فرصت حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی مترتبع بران و ما يناسب ذلك

مکتوب مرغوب اخوی اعزی و سوالی فت موجب فرحت گشت ای برادر وفقنا الله
سبحانه و ایاک فرصت حیات بسیار قلیل است و عذاب ابدی مترتب بران حیف باشد که
کسی این فرصت را در تحصیل امور لا طایل صرف نماید و مستلزم آلام مخلد گرداند ای برادر مردم از اطراف
و جوانب ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ میریزند و شما را قدر دولت خانگی
ناشناخته در طلب دنیا دنیه بذوق میدوید و بشوق خواهان حصول آنید الحیا شعبة
من الایمان حدیث نبویست علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت متفق الله که امروز در سرهند میسرست اگر در
عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آید و شمه ازین ما جرا حاصل کنید و شما این
چنین دولت را مفت از دست داده اید و از جواهر نفیسه گذشته رو بسوی ریزه در رنگ طفلان اکتفا
نموده اید ع شرمت بادا هزار شرمت بادا ای برادر نا وقت دیگرست بدر فرصت بنده بنده ذکر
دهند این اجتماع بر پا نگذارند آن زمان علاج چیست غیر از کف بکچه بودن و تلافی بچه چیز حاصل آید
غلط کرده اید و خطا فهمیده اید بلقمهای چرب و شیرین مفتون گشته اید بلباسهای نفیس و مزین
فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بو الطمع
رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب ابدی نمودن از عقل دور اندیش
بسیار دورست حقیقت تو خاکه عقل را دستنبه کنا را ای برادر دنیا که در برقوفه مشل است و اهل
دنیا که در دنانت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از بادوف و خسیس صرف
نماید ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دویست و بیست و هفتم

بلا طاہر لاہوری صدور یافت در بیان بعضی از نصایح و مواعظ که بمقام شیخی و تکمیل تعلق

دارد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف مرسول یافت موجب فرحت

گشت از ملاوت الفاظ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالی که شما را

این منصب کرامت فرموده است شکر این نعمت عظمی را بر درجه اتم ادا نمایند و محافظت کنند که امری

صادر نشود که باعث نفرت خلایق گردد ~~این دو مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آرزوی~~ کرد وبال

عظیم نفرت خلق مناسب حال طالبیست که شیخی و دعوت کار ندارند بلکه مقام ملامت نقیض مقام

شیخی است مبادا این دو مقام را خلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند که ظلم عظیم است

و در نظر مریدان خود را متجمل دارند و در اختلاط دعوت با مسترشدان افراط نمایند که باعث شفقت

که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن عمل بر رخصت

تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه غرّا

فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب

قلوب طالبان بجناب قدس خداوند جل سلطانه بی ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا

اعمال عارفان اسباب تقلید است مر طالبان را و در ایشان افعال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم

مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از

اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبانست

و عارفان را بعمل احتیاج نیست معاذا بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان

در ایشان اعمال با سایر طالبان برابرند و از ایشان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایة ما فی الباب

در اعمال عارفان کامل است که نفع که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آن را ریا

می نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین اوان بهنگامه طلبند

کالبرعونی

کاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد و جهال را بطعن اکابر برساند از حضرت حق سبحانه تعالی
استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتهای مشایخ نوشته بودند هر آنچه مکرر بشما بالمشافهه گفته
شده است ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام مکتوب
دویست و بیست و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان بعضی از نصایح که بمقام
تکمیل و تعلیم طریقه تعلق دارد و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی
رسید موجب فرحت گشت ای برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است
استقامت بر شریعت بقدری که بترک ادنای آداب آن راضی نباشد و در رسوخ و ثبات بر محبت
و اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که اصلا بر وی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا
و محبوب در نظر مرید درآید عیاذا بالله سبحانه اگر در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی
واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است
و نصایح و وصایای دیگر نیز گوش زد شما شده است در مراعات آن احتیاط فرمایند و بتضرع و زاری
تلافی تقصیرات نمایند در عشرهٔ این ذی الحجه اعتکاف نشینند به نیت قضای اعتکاف عشرهٔ آخر
ماه رمضان که وقت قضا فوت شده باشد تا باین نیت مرتکب سنت شوند و دران عشرهٔ اعتکاف
بتضرع و زاری و التجا و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز دران عشره مدد شما خواهد نمود ان شاء الله
تعالی در تحریر اجازت نامه که این همه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریق بشما داده است
اگر او کفایت نکنند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هر چه در خاطر بگذرد آنرا البته سعی باید کرد
چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است نفس لجوج است امری را که پیش گرفت میخواهد که آنرا
باتمام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شده است حضرت حق
سبحانه نافع آرد ذکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت برد اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد

در ضمن کار خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید آنرا تعلیم طریقت بکنند تا آنکه تعلیم طریقت را اصل کار
بگیرند و معاملهٔ خود را تابع آن سازند این خود سراسر ضرر و خسران است مکتوب دویست و بیست و دوم
بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است
و نسبت همان نسبت لیکن بتکمیل مناسبات و تتمیم نسبت بتلاحق افکار است و تعاقب
انوار مراسلات شریفه که بنامزد مخلص مشتاق خود ساخته بودند در بهار رسید موجب ازدیاد فرحت
و بهجت افراط محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملاً طلب حل بعضی از شبهات و تردیدات
اندراج یافته بود بدانکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت ما همان
نسبت شریفهٔ آن حضرت کدام طریق از آن طریق عالی و کدام نسبت از آن نسبت شریفه اولی و انسب است
که کسی آنرا اختیار نماید غایة ما فی الباب بتکمیل مناسبات و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انوار است
مثلاً نحوی که در زمان سیبویه بود بتلاحق افکار متأخران ده صد زیاده گشته است محرر و منقح شده
همان نحو سیبویه است که افکار متأخران بیش از مشاطگی و تزیین آن نموده است منقول از شیخ علاء الدوله
قدس سره بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هرچند وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن‌تر گردد
این قسم زیادتی بر آن است مبنیه که بطریق مشاطگی تزیین پیدا شده باشد و در کیفیت آخره جمیع تحقیقات
افزوده است حقیقت معامله این است که به تحقیقات تنقیح نموده آمد مکتوبات و رسایل این فقیر را به
[illegible] ببینند که این فقیر راه طریق اصحاب کرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه
مدلل ساخته و مداحی این طریق عالی و اکابر اینطریق را بر نهجی نموده است که هیچکس از خلفای این
خانوادهٔ بزرگ با یراد عشر عشیر آن موفق نگشته و ایضاً این فقیر در روزمره و در نشست و برخاست رعایت
آداب و لوازم اینطریق بروجه اتم می نماید و سر موئی مخالفت و احداث تجویز نمیکنند محبت است کرا این
همه مزیتها از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در ایام آثار نسبت بعضی یاران در کلام و کلام سخن

ناتمام واقع شده باشد

سخن نا ملایم واقع شده باشد در نظر در آمده مجب تر آنکه شما امثال این سخنان را باور میدارید و بمجرد شنیدن
از جا میروید اگر حسن الظن است چرا مخصوص بآن جماعت است ما که قابل حسن الظن نیستیم بالجمله اگر هزار بار گفت و شنودات
از دست سخن چینان خلاص متصور نیست و اخلاص متوقع نه اگر گفت و شنود بگذرد و از امور گذشته یاد نکنند
تا اخلاص متصور شود و رفع کلفتها میسر گردد و نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرزاده کلان
رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان قدس سره یاد داده بودند مخدوما مکرما سعادت فرجاما
که بخدمت مخدوم زادهای خود قایم کردند لیکن درین مدت از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلومه
خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت طلبیه میکرد و حالا اگر میدانند که مانعی نیست و راه
گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باین خدمت اشتغال نماید و اگر بگذرد
ملاحظه نماید میدانند که درین کار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشان را
کافی است احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف معروض نمودند که میان محمد قلیج مخدوم زاده کلان را
در حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز بخویش را تنخیص نموده اند استماع این خبر در تعجب آورد
اگر او از نارسائی خود چیزی تخیل کند ایشان چون تجویز نمایند ازین میترسد که مبادا آزار محمد قلیج جای دیگر سرایت
کند والسلام مکتوب دویست و سی ام بشیخ یوسف برکی صدور یافت در علو همت و
عدم التفات بآنچه حاصل شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون
که ماورای دید و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ثم از احوال گرامی شما
میان ابو... بر شما اظهار نموده اند و استفسار حقیقت آن فرموده اند بناء علی ذلک چند کلمه نوشته
آمد مخدوما این قسم احوال در اوایل اقدام مبتدیان این راه را بسیار رو میدهد و هیچ در اعتبار نمی
آرد بلکه نفی آن می نمایند و صل کرده نهایت کدام شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل
الجبال و دونهن حتوف انه تعالی بیچون و بیچگونه است هرچه در دید و دانش و شهود و مکاشفه

در آید غیر اوست سبحانه و تعالی وراء الوراء است زنهار بجوز و مویز این راه در رنگ طفلان گول نشوند
و بوصول نهایة مغرور نگردند و واقعات و احوال این شیخان ناقص کامل را برسانند که ایشان باندازه
یافت حوصله قلیل کثیر را انگارند و بدایت را نهایت پیشمرند لاجرم طالب مستعد در زعم کمال می افتد
و فتور در طلب او راه می یابد شیخ کامل باید طلبید و علاج امراض باطنه را ازو باید خواست تا زمانی
که بشیخ کامل برسید باید این احوال را در تحت لا در آورده نفی بکنید و اثبات معبود برحق که بیچون
و بیچگونه است نمایند حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند هر چه دیده شد
و دانسته شد و شنیده شد آن همه غیر است بحقیقت کلمهٔ لا نفی آن باید کرد و بیشتر نیز هر چه رو دهد
نفی بکنید که او تعالی وراء الوراء است و در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی هیچ در دست
نباشد طریق اکابر این طریقت این است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دویست و سیوم بمیر
محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالی که نموده و پرسیده که فرق در میان وصول و
حصول چیست و اسمائی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
همان اسمائی که مبادی تعینات اولیاست یا نه فرق است فرق چیست و پرسیده بود که منع
از ذکر جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه شوق و ذوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر
که در زمان آن سرور نبود علیه الصلوة والسلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل
نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام دو مکتوب شریف متعاقب رسید مکتوب
اول هر چند منبی از شوق و شورش و اضطراب بوده اما مکتوب ثانی ملایم و هموار بوده است و مشعر از
شوق و سرگرمی محبت آثار زمانیکه میر سعد الدین راهی میشدند طلب کتابت نموده بودند در ان وقت ٩٥
بیدماغ و مغشوش بود که بجز کلمه بخط خود نتوانست نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بنویسد در وقت

بید ما غمی اگر کلمهٔ نا ملایم منبع شده باشد معذور خواهند داشت باآنکه باید بدانند که چیزی بیجا نگردند و معامله را برهم
نزنند چون سجاده و نظا نکنند که تکلفی در میان باشد و با آرزوی رنجش و اعتراض چیزی نوشته آید آرزوی نصیحت
اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما رسید بسیار محظوظ ساخت حرارت در برابر در کارات
پژمردگی و افسردگی بقیه البلا با نوشته بودند که فرق در میان وصول و حصول نمیتوان فهمید ای برادر حصول
با وجود بعد متصورست و وصول متعذر مثقال اگر بصورت مخصوصه تقریر بکنیم میتوان گفت که عنقا
در مدرکه ما حاصل است اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیه که عبارت از ظهور شئ است در مرتبه
ثانیه منافی حصول آن شئ نیست اما وصول شئ ظلیه را بر بنابه فافهم فا و ایضا پرسیده بودند که اسمای
که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات همان اسما مبادی تعینات اولیاست یا نه و اگر
هست فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کلیات آن اسماست و
مبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرجست و مراد از جزئیات آن
اسما همان اسماست که بقیدی از قیود ماخوذ گشته کالارادة المطلقة والارادة المقیدة بشئ
و چون اولیا را بواسطهٔ متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده
ملحق بمطلق خواهد بود و این فرق در بعض مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود
و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعتست با آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از
چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبوده علیه الصلوة والسلام منع نمیکنند مثل لباس فرجی و شال و امثال
محذور ما عمل آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بر دو نوعست بر سبیل عبادت یا بر طریق عرف
و عادت عملی که بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا بدعت منکره میدانیم و در منع آن مبالغه مینمائیم که این
تحقق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادتست نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف
عرف بعضی از بلاد دیگرست و هم چنین در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است

مع ذلک رعایت سنت عادت نیز متمر نتایج است و منتج سعادت ثبتنا الله سبحانه وایاکم
علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله وعلیهم وعلی تابعی کل من الصلوات افضلها
ومن التسلیمات اکملها والسلام مکتوب دویست و سی و دوم بخان خانان صادر در بیان
حقیقت دنیای دنیه و قبح مزخرفات ردیه آن و علاج ازاله محبت این
دنیه وما یناسب ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیای دنیه را مع قبح
مزخرفات و مموهات ردیه را در نظر بصیرت منکشف گرداند و حسن و جمال آخرت را با طراوت
جنات و انهار آن و با نضارت لقای پروردگار در ان جل سلطانه جلوه گر گرداناد بحرمة سید البشر
علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها تا ازین قبح سریع الزوال بی رغبتی
حاصل گشته بالکلیة توجه بعالم بقا که محل رضای مولی است جل سلطانه میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر
نشود خلاص از گرفتاری آن محالست و تا خلاص از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات اخروی متعسر
حب الدنیا راس کل خطیئة قضیه مقرره است و چون علاج هر مرض بضد او است علاج ازاله محبت
این دنیه منوط باشد برغبت نمودن بامور آخرت و اتیان اعمال صالحه بر وفق احکام شریعت غرا
حضرت حق سبحانه و تعالی حیات دنیا را منحصر در پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانیده حیث قال تعالی
انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والاولاد
پس اجاره و فنی که اشتغال باتیان اعمال صالحه نماید جزو اعظم آن که لعب و لهو است رو بنقصان
آرد و چون اجتناب از لبس حریر و تلبس بذهب و فضه که عمده در تحصیل زینت است فرماید جزو دیگرش
که زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید که فضیلت و کرامت نزد خدای عز و جل بورع و تقوی
نه بحسب و نسب است بر آئینه از تفاخر باز ماند و چون داند که اموال و اولاد مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض
از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر دران تقاعد فرماید و ذخیره آن را از معایب شمرد و بالجمله ما آتاکم

الرسول فخذوه

الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا کیلا یصیر کم شیٔا ببیت ادایم نزاع کی مقصود شما

گرا رسیدیم توشاید پرسی بقیة الموام میان شیخ عبدالمؤمن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام

رسانیده و سلوک طریقهٔ صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده می نماید ضرورت بشری

گرا از قبل اهل و عیال بیچیزد و با اختیار مضطر میسازد این فقیر از برای دفع این اضطرار دلالت بجناب شما

نموده منزل فی باب الکریم انفع والسلام مکتوب بیست و ششم بسیادت پناهی

شیخ فرید صدور یافته در بیان بعض نفایح بحسن اداظهور یافته ثبتنا الله سبحانه

وایاکم علی جادة جدکم الامجد علیه و علی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات

اکملها در ایام عرض حضرت خواجه جیو قدس سره بحضرت دهلی رسیده بخاطر داشت که در ملازمت علیه

برسد درین اثنا خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمهٔ نامربوط تصدیع داده گشت

اگر در حضور است و اگر در غیبت بهیچ جهت خواهان سلامتی ایشانست الا آنچه [illegible] نباید شاید در بعضی

اوقات غلبهٔ خیراندیشی بران می آرد که تکلیف ترا اختیار کرده از آنچه شایان عتبهٔ علیهٔ ایشان نباشد

بتاکید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریف نا اهلان را نگذارد واما میداند که جمیع آرزو نا میسر است

بضرورت بدما ظهر الغیب رطب اللسان شاید که در معرض قبول افتد حضرت خواجه احرار

قدس سره از بزرگی و کلانی خود میفرمودند که هر چند کفر است که کسی خواز کلان شود که اگر او برهم شود

همه عالم برهم شود اما چه توان کرد که ما را با کلان ساخته امروز آن قسم بزرگی و کلانی نزدیک است که در

ادراک جناب شما صادق آید چه رفاهیت شما رفاهیت خلایق است و بالعکس از آن جانب است که نزد

مردم دعای خیر شما در رنگ دعای نزول مطر است که بعامهٔ خلایق نافعست بلی حیف است که با آن

نور بزرگی برابر دانهٔ خشخاش جای انگشت نماند این دانهٔ خشخاش بر دل دوستان و خیراندیشان

[illegible]

گران آید ؛ بیت

یار نازک بدن از باد هوا میرنجد ؛ همچو گل برگ نسیب صبا میرنجد ؛ واز دوستی دور نمود که بملاحظهٔ گرانی خاطر در مقام سکوت آید بیت حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس ؛ در بند آن مباش که نشنید یا شنید ؛ چند گاهست اینه زیارت عریضه التزقیمن جرسهم الله سبحانه عن الآفات پیوسته و است و باعث این سطر بیان داعیه ایست و چون این معنی سوء ملال استماع و سهر ضای ایشان بود جبر کرم آن داعیه را در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام مکتوب

دویست و سی و چهارم بحقایق آگاه معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زادهٔ کلان اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله سبحانه و ابقاه واوصله الی غایة ما یتمناه صدور یافت در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشا هر خیر و کمالست و حقایق ممکنات عدمات است که مبادی هر شر و نقص‌اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبارات است و معنی تاویل کریمهٔ الله نور السموات والارض و ما یناسب ذلک مع اسولة و اجوبة متعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیهات تلیق بتلخیص هذا المرام

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد حمد خدای بیچون و درود پیغمبر ہمیون معلوم فرزندی اعزی باد که حقیقت حقیقی وجود صرف است که امر دیگر با آن انضمام نیافته است و آن وجود تعالی منشا هر خیر و کمالست و مبدا هر حسن و جمال و همچنان است حقیقت و بسیطات که ترکیب اصلا با آن راه نیافته است لا ذهنا و لا خارجا و آن حقیقت منبع الشرور است و محمولست بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل این دو آن مرتفع فی الحقیقة کنجایش نیست زیرا که جمیع نسب ساقط گشته‌اند و وجودی که عام و مشترکست از ظلال آن وجود خاص است تعالی و تقدس و این ظل محمولست بر ذات تعالی و تقدس و بر اشیا بر سبیل تشکیک اشتقاقا لا مواطاة و مراد از ان ظل ظهور حضرت وجود است [illegible]

حمل هو هو فهو ان يتحد المتغايران بحسب المفهوم بالهوية ... وحمل الاشتقاق ... [illegible]

[illegible]

[illegible] کمالات و از افراد آن ظل اولی و اقدم و اشرف قرابت محصول بر ذات حق تعالی اشتقاق این
در مرتبهٔ اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در مرتبهٔ آن ظل الله تعالی موجود توان گفت
نه الله تعالی وجود و چون حکما و طایفه از صوفیه که بعینیت وجود قایل گشته اند بر حقیقت این فرق
اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاقی و حمل مواطئه هر دو در یک مرتبه اثبات نموده اند
و در تصحیح حمل اشتقاقی محتاج تمحل و تکلف گشته والحق ما حققته بالهام الله سبحانه ذاتی
اصالة و ظلیة و در رنگ ظلیة و اصالة سایر صفات حقیقیه است زیرا که در مرتبهٔ اصالت که موطن
اجمالست و غیب الغیب حمل این صفات بطریق مواطئه نه بطریق اشتقاق توان گفت که الله تعالی
علم و این معقول نیز در معقول ظل است والا در مرتبهٔ ذات جمیع نسب مفقود است و نمی توان گفت
الله تعالی عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرت چاره نبود ولو بالاعتبار وهو مفقود
فی ذلک الموطن و اشار اذ التغایر لا یکون الا فی المراتب الظلیة و لا ظلیة ثمة لانه فوق التعین
الاول بمراحل لان النسب ملحوظة بطریق الاجمال فی ذلک التعین و لا ملاحظة لشیء من
الاشیاء بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبهٔ ظل که تفصیل آن اجمالست حمل اشتقاقی
مناسب وقت نه حمل مواطئه لیکن عینیت این صفات در آن مرتبه فرع عینیت وجود ذات حق تعالی که مبدء
هر خیر و کمالست و منشاء هر حسن و جمال و این حقیر در کتب و رسایل خود نفی عینیت وجود کرده است
مراد از آن وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاقست و این وجود ظلی نیز مبدء آثار خارجیه است
بهر ماهیاتی که آن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود
فافهم فانه ینفعک فی کثیر من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند
که ممکنات نیز در خارج موجود بودند بدان ای فرزند [illegible] که کمالات ذاتیه در مرتبهٔ حضرت
[illegible] ذات [illegible] مثلا صفت علم در آن موطن عین حضرت ذات تعالی

[illegible]

[illegible]

همچنین قدرت و ارادت و سایر صفات را بقا دران موطن حضرت ذات جامع و مستلزم
چنان بجامه قدرت است نه انکه بعضی حضرت ذات علمست و بعضی دیگر قدرت که بتعقل تجزی
آنجا محالست و آن کمالات که گویا منتزع از حضرت ذاتست تقادر مرتبه علم تفصیلی یافته است
و تمیز پیدا کرده مع بقاء حضرت الذات متعالیة و مقدسة علی تلک العزة الاجمالیة
الوحدانیة بعد ازان هیچ چیز دران موطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه
کمالات که هرکدام ایشان عین حضرت ذات بوده تقادر مرتبه علم آمده است و این کمالات
متفصله در مرتبه ثانیه وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت ذات کما اصل ایشانست
پیدا کرده اند و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمه همان کمالات مفصلیست که در خانه
علم وجود علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات عدماتند که ماوای هر شر و نقص اند و آن
کمالات که با آنها منعکس گشته اند این سخن بتفصیل در مکتوبی که [illegible] نوشته شده بیان یافته است
العدم [illegible] که عدم مقابل وجودست و نقیض اوست لهذا لابد منشأ هر شر و نقص باشد بلکه عین
هر شر و فساد بود چنانکه وجود در مرتبه اجمال عین هر خیر و کمالست و چنانکه حضرت وجود در موطن
اصل الاصل محمول بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز در مقابل آن وجودست محمول
بر ماهیت عدمیت بطریق اشتقاق نیست دران مرتبه آن ماهیت را معدوم نمی توان گفت
بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی آن ماهیت عدمیت تعلق یافته است هر ذات
آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاقی دران اعتبارست می آید و مفهوم عدم که گویا
منتزع ازان ماهیت اجمالیة عدمیه است و کالظل است مران ماهیت را بر جمیع افراد معدومه
می باید کما لا یخفی و چون آن عدم در مرتبه اجمال هر شر و فساد بوده در علم [illegible]